



در نظریه‌های تمدن دموکراتیک، نه در مورد بنیان‌گذاری دولت‌ها و نه فروپاشی آن‌ها، ایده‌های چندانی مطرح نمی‌شود. همواره سعی می‌گردد خطوط فاصل استراتژیک و تاکتیکی میان «تمدن دموکراتیک» و «تمدن طبقاتی و دولت‌دار» واضح و روشن شوند. این دو تمدن، همیشه در تاریخ جهانشمول وجود داشته‌اند؛ اکنون نیز وجود دارند. وظیفه‌ی ما این است که تمامی برنامه‌های ایدئولوژیک و سیاسی، اصول و ابزارهای راهبردی و تاکتیکی تمدن دموکراتیک را برای تحقق و ایجاد فلسفه‌ی تمدن دموکراتیک جوهری خویش، توسعه بخشیم.

رهیافت‌ها و راه‌حل‌های «دولت‌ملت» گرا، که به درازای تاریخ مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و در تمام مقاطع مسائل ملی به‌عنوان تنها رهیافت و راه چاره تحمیل گردیده‌اند، تاریخ را به دریایی از خون مبدل نموده‌اند. رهیافت «دولت‌ملت» گرا، راه حل‌وفصل مسائل نیست؛ بلکه راه تعمیق، شدت‌بخشی و شعله‌ورسازی جنگ است. KODAR راه صلح و چاره‌یابی مسائل خلق‌های ایران را در رسیدن به این می‌بیند که عناصر مدرنیته‌ی دموکراتیک، یعنی ملت دموکراتیک، اقتصاد بازار اجتماعی‌عاری از سود، و صنعت اکولوژیک به‌عنوان جایگزینی در برابر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و عناصر اساسی آن یعنی دولت - ملت، سودگرایی سرمایه‌داری و صنعت‌گرایی مخرب محیط زیست ایجاد شوند.



کودار

رهیافت ملت دموکراتیک در ایران و شرق کوردستان

کمیته‌ی علم و روشنگری کودار



کوددار

رہیافت ملت دموکراتیک در ایران و شرق کوردستان

کودار

رهیافت ملت دموکراتیک در ایران و شرق کوردستان

مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوچالان

کمیته‌ی علم و روشنگری کودار

KODAR



کمیته‌ی علم و روشنگری کودار

KODAR

کودار رهیافت ملت دموکراتیک در ایران و شرق کوردستان

مرکز نشر آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان

کاری از کمیته‌ی علم و روشنگری KODAR

ویرایش: شورای ویراستاری کمیته‌ی علم و روشنگری KODAR

چاپ اول: ژوئن ۲۰۱۵ - خرداد ۱۳۹۴

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

طراحی جلد و صفحه‌آرایی: مرکز هنری کمیته‌ی رسانه‌ی KODAR

چاپ و نشر: چاپخانه‌ی گریلا

- یادداشت ۳
پیشگفتار ۷

تاریخ جهانشمول و خاورمیانه ۱۳

- دولت ۲۱
بحران‌ها و مسائل در جامعه‌ی خاورمیانه ۲۶
معضل دولت-ملت ۳۱
دولت-ملت و جنسیت‌گرایی ۳۶

ملت دموکراتیک ۴۲

- ماهیت KODAR ۴۹
کودار و شیوه‌های تکوین ملت دموکراتیک ۵۹
کودار و راهکار چاره‌یابی دموکراتیک ۶۲
از تک‌ملتی به سوی فراملتی ۶۴

تکوین ابعاد ملت دموکراتیک ۶۸

- کمون و فرد-شهروند آزاد ملت دموکراتیک ۶۹
حیات سیاسی و خودگردانی دموکراتیک ۷۵
ملت دموکراتیک و زندگی اجتماعی ۷۸
زندگی مشترک آزاد در فرم ملت دموکراتیک ۸۲
ملت دموکراتیک و خودگردانی اقتصادی ۸۹
ساختار حقوقی ملت دموکراتیک ۹۸
فرهنگ ملت دموکراتیک ۱۰۰
سیستم خوددفاعی ملت دموکراتیک ۱۰۲
دیپلماسی ملت دموکراتیک ۱۰۷

- رسالت اجتماعی در مرحله‌ی بساخت ملت دموکراتیک ۱۱۴

یادداشت

در میانه‌ی بحرانی‌ترین دوره‌ی حیاتی که خاورمیانه تا به حال به خود دیده است، و نیز در برهه‌ای از تاریخ که بحران هویت اجتماعی، جوامعی عاری از موجودیت فرهنگی را تحمیل می‌نماید؛ نظریه‌ی مدرنیته‌ی دموکراتیک به گونه‌ای عمیق در تقابل با وضعیت آشوب‌زده‌ی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری در حال موجودیت‌بخشی به خویش است. در اصل، تحقق برساخت ملت دموکراتیک که هم‌خوان با نظریه و مفاهیم مدرنیته‌ی دموکراتیک می‌باشد، مصادف است با دوره‌ی بحرانی که مدرنیته‌ی کاپیتالیستی در ذهنیت و شیوه‌ی حیات دچار آن گشته است. مقاومت خلق‌ها و جوامع که همواره بازدارنده‌ترین عامل در برابر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری به شمار می‌رود، خود نشان از این تقابل دارد. انقلاب‌های سده‌ی ۱۹ و ۲۰ اگر چه انقلاب‌های

ارزشمندی به شمار می‌آیند اما قادر به گذار از ذهنیت و شیوه‌ی حیات مدرنیت‌هی سرمایه‌داری نگشته و خود نیز به سبب عدم خوانش عمیق از مدرنیت‌هی سرمایه‌داری از یک سو و از سوی دیگر به سبب هم‌خوان نگشتن با حقیقت‌های اجتماعی، ایده‌ی جایگزین شدن و موفقیت آنان نیز محدود گشت. انقلاب‌هایی که هر یک میراث ارزشمند، دستاوردهای ذهنیتیِ حاوی سهم بالایی از حقیقت که هنوز هم وجود دارند و ارزش‌های حیاتی اتیک-زیبایی‌شناختی را بر جای گذاشته‌اند. جوامع خاورمیانه، به عنوان بخش عظیمی از انسانیت در طول تاریخ بیشتر از همگان دچار بحران‌ها و مسائل و معضلات شده‌اند. دلیل اساسی این امر بی‌گمان این است که در طول مدت بیش از پنج‌هزار سال، همیشه از سوی تمدن مرکزی دچار فشار و استثمار کامل شده‌اند. در هیچ یک از مناطق دیگر جهان، اشکال فشار و استثماری این همه طولانی‌مدت و شدید، دیده نمی‌شوند. نهادینه‌شدن ذهنیتی که خاورمیانه‌ی بدون بحران، قابل تصور نیست را می‌توان ناشی از پیامدهای زیستن اقتدار در فرم دولت دانست. قبل از هر چیز به اندازه‌ی تحلیل سرمایه‌داری و حتی شاید بیشتر از آن، به تحلیل دولت-ملت نیاز وجود دارد. تقسیم جهان به مرزهایی قاطع، مراسم (عبادت‌های ملت مدرن، پیدایش هیولای بروکراسی به صورت قفسی آهنین برای جامعه، ارتش‌های دائمی، ارتش بیکاران، دین مدرن ملی‌گرایی، جنسیت‌گرایی که به حالت هیولایی شیریر و

خشمناک درآمده است، تعصب آکادمیک که هزاران بار بدتر از کهنه‌پرستی قرون وسطایی، ذهن را به انحطاط و تاریکی می‌کشاند، جملگی دولت-ملت را به‌عنوان خدای هزار و یک چهره پدید می‌آورند.

کوردها و دیگر خلق‌های ایران، باید عمل بر ساخت ملت دموکراتیک را به‌منزله‌ی «سنتز و غلظت پالوده‌گشته‌ی تمامی حقیقت‌ها، مقاومت‌ها و کل اشکال تجلی‌یافته‌ی متداومی که از اعتقاد کهن‌ترین ایزدبانو گرفته تا آیین زرتشتی و اسلام را در بر می‌گیرد و همه‌ی آن‌ها را در ژرفای تاریخ و اجتماعی‌بودن خویش دارند»، درک نمایند، از ته دل بپذیرند و اجرایش نمایند. گزینه‌ای که می‌تواند گذار از ذهنیت دولت-ملت را تسریع بخشد، همین واکاوی پدیدار گشتن دولت در جامعه و نیز تلاش برای عمل بر ساخت مدرنیته‌ی دموکراتیک خویش است. چیزی که کلیه‌ی آموزه‌های میتولوژیک، دینی و فلسفی گذشته و به همان اندازه نیز علوم اجتماعی مدرن می‌خواهند یاد دهند، همچنین حقیقت‌هایی که تمامی جنگ‌ها و شورش‌های مقاومت‌طلبانه به‌صورت تک‌تک و جمعی می‌خواهند آن‌ها را بر زبان آورند، در ذهن و کالبد «برساخت ملت دموکراتیک» در مدل و فرم جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد باز نمود و تجلی می‌یابد. کودار، رهیافت و در عین حال فرم جامعه‌ی دموکراتیک و آزادی‌ست که می‌تواند در

شرق کوردستان و همزمان در ایران برای خلق‌های متنوع و متکثر موجود در آن که کلیتی به نام جوامع ایرانی‌اند، باز نمود عینی یابد و بی‌گمان قابلیت تبدیل شدن به گفتمانی روشنگرانه را دارد.

کمیته‌ی علم و روشنگری کودار در این راستا در تلاش است که فضای گفتمانی این مهم را فراهم آورد. اثر پیش‌رو تحت عنوان «کودار، رهیافت ملت‌دموکراتیک در ایران و شرق کوردستان» حاصل تحقیق و پژوهش در این زمینه است که بی‌گمان می‌تواند در بازخورد اندیشه‌ی صاحب‌نظران ایرانی و پژوهشگران علوم اجتماعی و سیاسی تمامی خلق‌های ایران پربارتر گشته و در گستره‌ای جامعه‌شناختانه آزمون گردد.

انتشارات کمیته‌ی علم و روشنگری کودار

پیشگفتار

جنگ میان نیروهای مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و نیروهای قدرت‌گرا در خاورمیانه به اوج خویش رسیده و از سوی دیگر نیروهای دموکراتیک خلق‌ها نیز در پی راهی جهت گذار از بحران شدیدی هستند که تمام منطقه را در بر گرفته است. به نحوی می‌توان گفت که جنگ جهانی سوم در منطقه در حال جریان است. دیگر، مقاومت صرف، کفاف درهم‌شکستن هژمونی مدرن و ایجاد جایگزین (آلترناتیو) آن را نمی‌نماید. خلق‌ها مستلزم مهارت در زمینه‌ی بر ساخت مدرنیته‌ی خاص خویش هستند. امروزه جنبش آزادی‌خواهی خلق کورد، هم در ایران و هم در شرق کوردستان،

می‌تواند جهت به‌جای آوردن وظیفه‌ی برساخت مدرنیته‌ی دموکراتیک، پیشاهنگی نماید. کوردستان در میان مرزهای چهار دولت-ملت بزرگِ منطقه جای گرفته است. از طرف دولت-ملت‌های عرب، تُرک و فارس محاصره گشته است. این دولت-ملت‌ها هر کدام بخشی از کوردستان را تحت حاکمیت خویش درآورده‌اند. همچنین کوردستان نیز به‌منزله‌ی یک میهن، سایر فرهنگ‌ها و خلق‌های کهن را در درون خویش جای داده است. کوردستان در طول تاریخ، مرکز ظهور و رشد بسیاری از فرهنگ‌ها، ادیان و مذاهب بوده و نقش گهواره‌ی فرهنگِ نوسنگی، انقلاب‌های زبان، روستانشینی، کشاورزی و تمدن را نیز ایفا نموده است. امروزه نیز تقدیر «جنگ جهانی سوم» برپاشده توسط مدرنیته‌ی سرمایه‌داری، به نوعی از طریق رویدادهای کوردستان تعیین خواهد شد. دیگر نظام جهانی سرمایه‌داری پتانسیل خودنوسازی در منطقه را از دست داده و امری که روی می‌دهد، پوسیدگی و واپاشی نظام است. دولت-ملت‌های مرکز‌گرای سنتی نیز دیگر قادر به استمرار موجودیت خویش نبوده و ناکارآمدی آنها بیش از پیش نمایان شده است. مدل دولت-ملت و راهکارهای ملی‌گرایانه، نه تنها مبارزات خلق‌ها و به‌ویژه خلق کورد را به نتیجه‌ای نرسانده، بلکه بر دامنه‌ی بحران‌ها و مسائل‌شان افزوده است. بنابراین

طرح و اجرای مدل دموکراتیکی که قادر به گذار از بن‌بست‌های ناشی از دولت-ملت باشد، اهمیتی تاریخی و حیاتی دارد.

هنگامی که به تمامی این فاکتورها توجه می‌نماییم، می‌بینیم که اگر کوردها در تمامی منطقه و حتی ایران و شرق کوردستان در چارچوب مدرنیته‌ی دموکراتیک، پیشاهنگی تحولاتی بنیادین را صورت دهند، دلیل چندان‌ی باقی نمی‌ماند که این تحولات به انقلاب دموکراتیک خاورمیانه متحول نشود. حتی اگر موانعی پیش روی آن وجود داشته باشند نیز، پیشرفت ناگزیر است. اینکه در شرق کوردستان و ایران مسئله‌ی کورد در چارچوب ملت دموکراتیک، چاره‌یابی و حل گردد، در برابر بحران دولت-ملت‌های موجود در خاورمیانه و مسائل لاینحلی که منجر بدان‌ها گشته‌اند، تأثیر عظیمی بر جای خواهد نهاد. از هم‌اکنون در زمینه‌ی گذار از بحران‌ها، درگیری‌ها و بن‌بست‌هایی که دولت-ملت‌های ایران، عراق، سوریه و ترکیه منجر بدان‌ها گشته‌اند، احتمال دیگری به‌غیر از رهیافت ملت دموکراتیک چندان دیده نمی‌شود. اصرار بر تداوم «دولت-ملت» گرایی، به معنای مسئله و درگیری بیشتری است. اگر بخواهند دولت-ملت‌های دیگری (نظیر خُرده دولت-ملت‌های کورد و فلسطین) را

تأسیس کنند، این‌ها مسائل را حل نمی‌کنند، بلکه تنها می‌توانند مسائلی را بر مسائل موجود بیافزایند.

در همین راستا جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان (KODAR)، به‌عنوان یک نیروی مؤثر دموکراتیک می‌تواند یک ظهور انقلابی حقیقی و نو در شرق کوردستان و ایران را رقم زند. KODAR به‌عنوان سیستمی دموکراتیک، در چارچوب مدرنیته‌ی دموکراتیک، ملت‌کورد و تمامی ایران را از جایگزینی نیرومند برخوردار می‌نماید و جهت این امر پیشاهنگی می‌کند.

خلق کورد و جنبش هویت‌طلبی و آزادیخواهی آن، سال‌هاست که به مبارزه برای حفظ موجودیت و تحقق آزادی خویش پرداخته‌اند. با توجه به آزمون عظیم تاریخی خود، با توان گذار از دولت-ملت‌گرایی و با اتکا به رهیافت ملت‌دموکراتیک، جایگزین نوینی جهت حل مسائل اجتماعی و سیاسی خویش مطرح ساخته‌اند.

چاره‌یاب‌بودن نظام کنفدرالیسم دموکراتیک - که عنوان آن در شرق کوردستان، KODAR است - به‌ویژه به دلیل تطابق آن با سرشت آکنده از تنوع جامعه، آغاز عصر دموکراسی را با پیشاهنگی خلق کورد نوید می‌دهد. بر این مبنا خلق کورد در شرق کوردستان و ایران با تکیه بر خرد سیاسی و درک ضرورت تاریخی می‌تواند این نظام را به‌عنوان راهکاری دموکراتیک و غیردولتی، جهت حل

مسائل خود و تمام تنوعات هویتی که در کوردستان زندگی می‌کنند، مبنا قرار دهد. «KODAR»، با ترقی‌یابی بر بستر میراث انقلاب‌های گذشته و با درنوردیدن آن‌ها، می‌تواند یک سرآغاز سالم و سنگ بنای اساسی دموکراتیزاسیون در ایران و شرق کوردستان نیز باشد.

گروه تحقیق و پژوهش کمیته‌ی علم و روشنگری کودار

۱۳۹۴ قندیل

تاریخ جهانشمول و خاورمیانه

– دولت

– بحران‌ها و مسائل در جامعه‌ی خاورمیانه

– معضل دولت- ملت

– دولت- ملت و جنسیت‌گرایی

تاریخ جهانشمول و خاورمیانه

امروزه این حقیقت مورد توافق تمامی علوم است که تاریخ نه تنها برای جامعه‌ی انسانی، بلکه در تمامی شکل‌های کیهانی نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند. نقش تاریخ اجتماعی در پدیدآوردن انسان، بسیار مهم است. توان پدیدآوردن فرد توسط جامعه‌ی انسانی، کمتر از آنی که تصور می‌رود، درک شده است. می‌توان با فعالیت و تأملی بیشتر، به ژرفای معنایی آن دست یافت.

جامعه‌ای که پیوسته در حال تکوین و آزادشدن است، یگانه بستر ما برای یافتن حقیقت است. جامعه‌ی انسانی تنها تاریخ انسان نیست، بلکه به معنای واقعی کلمه، تاریخ کیهان نیز می‌باشد. با احتساب مدت زمانی که با سادگی به ۱۳/۸ میلیارد سال تعبیر می‌شود، عبارت از تاریخ کیهان است. به همین جهت باید برای انسان، جامعه‌ی انسانی و تاریخ انسان، اهمیت بسیاری قائل گشت.

پایان آخرین عصر یخبندان در حدود بیست هزار سال قبل، یک مقطع مهم در سیر تاریخ اجتماعی می‌باشد. در تاریخ خاورمیانه که هم‌زمان با تاریخ مذکور آغاز می‌گردد، به‌ویژه دامنه‌ی سلسله‌کوه‌های زاگرس-توروس و مناطق بیابانی همسایه‌اش، یک «وفور غذائی، امنیت و تسهیل زاد و ولد» فوق‌العاده را در سرآغاز این تاریخ جهت نوع انسان ارائه می‌دهد. ترکیب سه عامل مذکور، جهت هر نوع موجود زنده، یک شانس فوق‌العاده‌ی حیات محسوب می‌گردد. اثبات گردیده که حداقل مدت یک میلیون سال است که همیشه جریان کوچ انسان‌ها از آفریقا به‌سوی آسیا و اروپا وجود داشته است. قوس زاگرس-توروس همواره نقش ایستگاه مرکزی را در این سیر و سفر ایفا می‌نماید. بیابان‌های همسایه نیز که در مقایسه با دوران خویش حداقل به اندازه‌ی این دامنه‌های کوهستانی دارای اهمیت بوده‌اند، نقش مشابهی را ایفا کرده‌اند. پایان یافتن آخرین عصر یخبندان و رسیدن به شرایطی که ماندگاری را در این ایستگاه‌ها ممکن می‌گرداند، منجر به یک تحول عظیم در تاریخ نوع انسان شده است. امروزه این منطقه‌ی جغرافیایی را خاورمیانه می‌نامیم. منطقه، اهمیت زمین‌شناختی، زیست‌شناختی و اجتماعی خویش را از همین واقعیت اخیر تاریخی کسب می‌نماید. خاورمیانه دیگر یک بخش جغرافیایی معمولی نیست؛ بلکه مکانی را تشکیل می‌دهد که تاریخ جهانشمول بر صحنه‌ی آن رقم زده خواهد شد.

باورهای مشترک علمی نشان می‌دهند که تا بعد از آخرین دوره‌ی یخبندان، از سازمان‌بندی‌ای به‌شکل کلان (گروه‌های هموزن کوچکی که به همدیگر شباهت دارند) که متشکل از جمعیتی انسانی در حدود ۲۵

الی ۵۰ نفر بود، گذار صورت نگرفته است. انسانیت، ۹۸ درصد از تاریخ خود را به شکل این نوع جامعه زیسته است. کلان، نقش سلول بنیادین را در تشکیل جامعه ایفا می نماید. همان گونه که در امر شکل گیری موجودات زنده، سلول بنیادین با تلاشی افزون بر میلیاردها سال به فرماسیون انواع نباتی و حیوانی گذار نموده است.

انقلاب جامعه‌ی دارای فراوانی و غنا، از بنیادی ترین مراحل تاریخ جهانشمول می باشد. کم کم با جایگزین شدن «زبان نمادین» به جای «زبان اشاره‌ای»، این مرحله طی گشته است. زبان نمادین انسان، به سبب ساختار بدن و حنجره اش دارای یک پتانسیل عظیم توسعه می باشد. همین امکان و ظرفیت زبان نمادین است که انقلاب فکری را نیز میسر می گرداند.

انقلاب اصلی زبان نمادین پس از آخرین عصر یخبندان، یعنی حدود ۲۰۰۰۰ ق.م در پیوند با ساختار ژئوپولوژیک خاورمیانه، انفجار صورت داده است. مشاهدات تاریخی و معلومات انسان شناختی و اتنیکی (قومی) روشن تری وجود دارند که نشان می دهند اجتماعاتی که «سامی» عنوان می گردند، از صحرای بزرگ آفریقا - که تا حدود شش هزار سال قبل دارای یک ساختار غنی گیاهی بوده - تا بیابان های عربستان و ایران، «نظام قبایلی» وسیعی را پیرامون ریشه‌ی زبانی سامی، تشکیل داده اند. گذار از زبان های اشاره‌ای بسیار غنی آفریقا به نظام قبیله‌ای متکی بر ساختار زبان نمادین سامی، یکی از مراحل بنیادین تاریخ جهانشمول است. بعدها این گروه زبانی و فرهنگی چه در انقلاب زراعی - دامپروری نوسنگی و چه انقلاب شهری (مدنیت، تمدن) نقش بزرگی را ایفا نمود.

همچنین مشاهدات تاریخی و فعالیت‌های انسان‌شناختی به‌طور واضح‌تری اثبات کرده‌اند که دومین انقلاب بزرگ زبان‌نمادین، با اتکا بر ساختار ژئوبیولوژیک موجود در سلسله کوه‌های زاگرس-توروس و از طرف گروه‌های موجود در نظام قبیله‌ای «آریایی» که گروه هندواروپایی نیز نامیده می‌شوند، تشکیل شده است. اثبات شده که این گروه، نقش اصلی را در انقلاب‌های زراعی و شهری ایفا کرده است. این نقش را اساساً در ارتباط با ساختار ژئوبیولوژیک حوزه‌ی یکجانشین ایفا نموده است.

تمامی فعالیت‌های علمی زبان‌شناختی، قوم‌شناختی، انسان‌شناختی، باستان‌شناختی و زمین‌شناختی اثبات کرده‌اند که انقلاب روستا-زراعت اساساً در قوس داخلی سلسله کوه‌های زاگرس و توروس - که در تاریخ «هلال حاصلخیز» نیز نامیده می‌شود- و در ارتباط با گونه‌ها و ساختار ژئوبیولوژیک آن صورت گرفته است. این مقطع انقلابی در تاریخ جهانشمول انسانیت، مقطعی اساسی است.

جامعه از مرحله‌ی جامعه‌ی بلندمدت کلان به مرحله‌ی «نظام‌های قبیله‌ای» هتروژن (گروه‌های دارای کثرت‌های متفاوت) گذار نموده است. نظام‌های قبیله‌ای که متکی بر ریشه‌های مشترک زبانی بوده، در حوزه‌های نیمه کوچ‌نشین-نیمه یکجانشین سُکنی گزیده، میان آنها تبادلاتی نظیر اعطای هدیه در جریان بوده و مکان‌های دفن مردگان و معابد مشترکی را پدید آورده‌اند، شاکله‌بندی‌های اجتماعی بلندمدتی بوده‌اند.

شکل‌گیری روستاها در ارتباط با انقلاب زراعی بسیار مهم می‌باشد. در

نظام قبیله‌ای نیمه کوچ‌نشین، به فرم روستا‌گذار صورت گرفته است. میلاد شهر و دولت را می‌توان به معابد کاهن سومری مرتبط دانست. مدیریت روستا و کمون، یعنی اولین دموکراسی ابتدایی (ابتدایی در معنای اصالت) نیز پیرامون نظام‌های معابد مشترک قبایل تشکیل داده شده‌اند. هر معبد مشترک، بنیان‌های یکجانشینی، داد و ستد ابتدایی و انقلاب احساس و اندیشه‌ی مشترک (هنر) را نیز تشکیل می‌دهد. داد و ستدهای هدیه‌گونه که شکل بدوی و اصیل بازرگانی می‌باشند، طی گردهمایی‌ها در معابد مشترک صورت گرفته‌اند. منشأ پیدایش دین و هنر نیز در معابد مشترک یافت می‌شوند.

مورد مهم دیگری که باید بیان نمود این است که این فرهنگ به سبب کیفیت نیمه کوچ‌نشین خویش، دارای چنان خصوصیتی بود که به‌گونه‌ای بسیار منعطف و سریع، پراکنده گشته است. این فرهنگ که در طول تاریخ (۱۵۰۰۰ - ۱۰۰۰۰ ق.م) در سطحی جهانشمول و به‌ویژه در سطح خاورمیانه پراکنده شده است، نقشی بسیار روشنگرانه را جهت روایات تاریخی ایفا می‌کند. بعدها این فرهنگ در تمامی آسیا، آفریقا، اروپا، امریکا و حتی استرالیا گسترش یافت.

دومین مورد مهم، ممکن ساختن نوعی توسعه‌ی سکونتی تا آستانه‌ی شهرسازی در دوران نوسنگی می‌باشد که پس از ۷۰۰۰ ق.م رخ داد. تمامی حفاری‌های باستان‌شناختی این واقعیت را تصدیق می‌نمایند. می‌توان گفت یک پراکنش فرهنگی که از همان حوزه‌ی مرکزی، به‌ویژه از ۵۰۰۰ ق.م بدین سو هرچه بیشتر شتاب گرفته است، در یک حوزه‌ی وسیع ژئوبیولوژیک و به‌ویژه در مصر، سومر در مزوپوتامیای

سُفلا، پنجاب (پنجاو) در مرزهای هندوستان و پاکستان امروزی، همچنین دره‌های آمودریا و سیر دریای ترکستان راهگشای چنان پیشرفتی گردیده که تا آستانه‌ی احداث «پیش‌مدل شهر» نیز رسیده است. یک نظام مرکز-پیرامون متناسب با آن دوران، نوعی نظام جهانی را تشکیل داده که برای اولین بار دیده شده است. فرهنگ مذکور از چین تا اروپا یعنی بین دو اقیانوس، نقشی سرآمد ایفا نموده و دومین حلقه‌ی پراکنش از ۴۰۰۰ الی ۲۰۰۰ ق.م را به وجود آورده که از نظر تاریخ جهانشمول حائز اهمیت فراوانی است. گلوبالیزاسیون (جهانی‌شدن)، پدیده‌ای نیست که تنها در عصر ما زیسته شده باشد. شاید هم مهم‌ترین و بلندمدت‌ترین جهانی‌شدن غیراستثماری و ناسرکوب‌گر، در همین دوران جریان داشته است.

یک شکل فرهنگی مادی و معنوی مشترک و پراکنش گلوبال (جهانی) آن، بنیان لازمه جهت یک روایت تاریخی معنادار می‌باشد. یک نظر مشترک تاریخ‌نگاران بزرگ این است که در دوره‌ی ۶۰۰۰ الی ۴۰۰۰ ق.م کلیه‌ی عناصر فرهنگ مادی و معنوی جهت گذار به تمدن، در هلال حاصلخیز پدید آمده‌اند. تحقیقات باستان‌شناختی و اتنیک‌ی، همچنین مشاهدات بسیاری جهت تصدیق این نظر وجود دارند. از طریق صنعتی‌سازی ابزارهای فرهنگ مادی و در رأس آن حوزه‌ی پوشاک، تغذیه و مسکن، توانسته‌اند به سطح تولید برسند. افزونه‌های اجتماعی را جهت استفاده در دوره‌های خشک‌سالی و بلایای مختلف انباشته‌اند. شالوده‌ی بازرگانی ریخته شده است. تبادل محصولات جهت نیازمندی‌های متقابل، به شکل فرهنگ هدیه انجام گرفته است. بسیاری

از عناصر فرهنگِ معنوی نیز کسب گردیده‌اند. پیشرفت‌های بزرگی در نخستین حالت اصیل دین، خدا، هنر، علم و فناوری به‌وجود آمده است. از معدن، به فناوری گذار صورت گرفته است. برای اولین بار چرخ، به کار گرفته شده است. از تبدیل انرژی، بهره‌برداری صورت گرفته است. اکتشافات، بی‌شک بسیار بیشتر از آنچه تصور می‌رود، صورت گرفته‌اند. مهم‌تر اینکه حیاتی مطرح است که زنان آغازگر آن بوده و با محیط زیست اطراف خود در تعامل کامل به سر می‌برده‌اند. تنها همین مورد نیز جهت توضیح برتری جامعه‌ی این دوران در مقایسه با روزگار کنونی، کفایت می‌کند. به هیچ‌وجه نمی‌توان جامعه‌ای را که به اندازه‌ی تمدن روزگار کنونی محیط‌زیست و زنان را سرکوب می‌نماید، برتر و پیشرفته محسوب نمود. اگر بخواهیم از سلامت و برتری یک جامعه سخن بگوییم، باید معیارهای اکولوژیکی و فمینیستی (نه در معنای بورژوایی آن) شالوده قرار داده شوند. از این نقطه‌نظر، می‌توان گفت که جوامع روزگار ما حقیقتاً جوامعی بیمارند.

نخستین و عمده‌ترین تضاد دیالکتیکی تمدن، عبارت است از بردگی به تدریج ژرف‌یافته‌ی زنان و ظهور قدرت‌مداران‌هی خدا-شاهان که به حالت بیماری درآمده است. بعدها تضاد برده-ارباب نیز از همین تضاد بنیادین سرچشمه می‌گیرد. این داستان، تا کارگران و بیکاران امروزمین و بردگانی از هر تبار که دچار محرومیت‌شان گردانیده‌اند، تعمیق یافته، ترویج شده و ادامه پیدا کرده است. کامل نمودن مرحله‌ی تمدنی تاریخ جهانشمول و تعیین مؤلفه‌های اصلی، دارای اهمیتی فوق‌العاده می‌باشد. شهرها که نیاز تجاری مناطق غیرشهری (دهات) را به‌خوبی به کار

می‌بستند و احداث آن‌ها بر پایه‌ی طرح و فناوری تأمین این نیازها از طریق تولیدی پربازده‌تر بود، در ابتدا نقش نامطلوبی ایفا نمی‌کردند. عکس آن، ضمن سازگاری و همکاری با مناطق غیرشهری، توسعه‌ی اجتماعی را تسریع بخشیدند. ولی جنگ و جدال بر سر افزونه‌های اجتماعی‌ای که راهگشای آن‌ها گشته و اندوخته‌ی بزرگی محسوب می‌گردند، همچنین مراحل طبقاتی شدن و دولتی شدن مبتنی بر شهر، به تدریج برای زحمتکشان شهری و غیرشهری و تمامی نظام‌های قبیله‌ای به صورت یک خطر درمی‌آیند. مرحله‌ی تمدنی تاریخ جهانشمول، همیشه به گونه‌ای مملو از جنگ‌های ناشی از این تضاد و شکل‌گیری دولت‌های ماحصل از آن جنگ‌ها، سپری شد. از این نقطه نظر، تاریخ عبارت است از «کشتارگاه انسان».

تحلیل صحیح «بازتولید قدرت و دولت توسط هیرارشی موجود در جوامع متمدن»، یک مورد مهم دیگر جهت روایت صحیح تاریخ است. مقطع زمانی جامعه‌ی صاحب قدرت، از نظر کیفی تفاوت بسیاری با جوامع ماقبل خویش دارد. نهاد اربابی یا قدرت، در سرتاسر تاریخ تمدن دارای ویژگی توسعه، شدت یابی و شیوع مستمر در جامعه است. به بیماری سرطان می‌ماند؛ بدون شیوع و شدت یابی نمی‌تواند ماندگار بماند. نهاد قدرت، دقیقاً همانند بیماری سود و انباشت مستمر انحصارات سرمایه می‌باشد. به لحاظ ماهوی، هر دو از طریق افزونه‌ی اجتماعی انبوه‌شده به حیات خویش ادامه می‌دهند.

دولت

دولت، در طول تاریخ و امروزه بیشتر از هر اصطلاحی مورد استفاده قرار گرفته است. اما در عین حال، اصطلاحی است که کمتر از همه شناخته شده و تعریف گشته است. اصطلاحی است که در تاریکی و ابهام عظیمی باقی مانده است. در خصوص چیستی دولت، جهالتی مفرط وجود دارد. جهت واشکافی تاریخ و امروزه، و گذار از حالت بحرانی جامعه، ارائه‌ی تعریف و تفسیر صحیحی از دولت، اساسی‌ترین مسئله‌ای است که هنوز هم به لحاظ ماهوی ضرورت خود را حفظ می‌کند. وخیم‌ترین مورد این است، کسانی که خویش را در حیطه‌ی دولت می‌انگارند، از ماهیت وسیله‌ای که بر آن سوار شده‌اند، ناآگاهند؛ و به همان میزان آن‌هایی که خارج از دولت باقی مانده‌اند نیز تعاریف اشتباهشان (به‌ویژه فاجعه‌ی سوسیالیسم رئال) کاملاً به دیالوگ کوران و کران و بعد از سقوط برج بابل بر روی جماعتی که با هفتاد و دو زبان سخن می‌گفتند، شباهت یافته است. اکثریت، دولت را به منزله‌ی حوزه‌ی حل مسائل می‌پندارند. جای گرفتن در دولت، هم‌ردیف رهایی از تمامی معضلات محسوب می‌گردد. یک گام آن‌سوتر، حالتی است که در آن دولت بسان خدا-دولت تصور می‌شود.

ادراک عمیق جامعه‌شناسانه نشان می‌دهد که الوهیت ایجادشده در طول تاریخ تمدن، به گونه‌ای درهم‌تنیده و متداخل با تکوین دولت پیش

رفته است. مشارکت کاهن در امر تکوین دولت، دلیل بنیادین توسعه‌ی متداخل «دولت-خدا»ست. این نکته قطعی است که کاهنان به هنگام برساختن دولت، به‌ویژه از پانتئون خدایان - که در هویت پرستشگاه سومری به منزله‌ی عنصر ایدئولوژیک جای می‌گیرد - به‌مثابه‌ی نقاب ایدئولوژیکِ مدیریت سیاسی استفاده نموده‌اند. یک گام آن‌سوتر از کاهن - شاه، خدا - شاه است. تا دوران امپراطوری روم از این اصطلاح خدا - شاه و یا امپراطور که ریشه در پرستشگاه سومری دارد، استفاده نموده‌اند. ادیان ابراهیمی با قرار دادن این اصطلاح در پلاتفرم (صحن) خدا - پیامبر و یا خدا - رسول، خواسته‌اند تا اندکی ترکیب انسانی در آن به کار برند؛ موفق هم گشته‌اند. مفهوم‌سازی‌هایی نظیر «دولت متعالی است؛ مقدس است؛ و سیله‌ی اساسی‌رهای است» و نظایر آن، ریشه‌شان را از کاهنان سومری می‌گیرند که حقیقتاً اولین سازندگان دولت بوده‌اند.

می‌توان دولت را به اشکال مختلف تعریف نمود. تکرار نمودن کلیشه‌هایی که مدت‌زمان درازی هم در نحله‌ی لیبرالیستی و هم سوسیالیستی از بر شده‌اند، نمی‌تواند آموزنده باشد. می‌توان به جای تعریف دولت، پیش از هر چیز دست‌نشان کرد که دولت چه چیز نیست!

دولت متوقف‌سازی و یا در توازن (موقعیت ثابت) نگه‌داشتن تنازع طبقاتی نیست. مفهوم «ابزار سرکوب طبقاتی» که به‌عنوان جنبه‌ی مهم آن بر زبان رانده می‌شود نیز چندان توسعه‌دهنده نیست. به هیچ‌عنوان نمی‌توان دولت را به معنی از میان برداشتن وضعیت بحران دانست. ایده‌هایی مبنی بر تأمین امنیت و نظم، به‌دور از بیان واقعیت‌اند. دولت

به هیچ وجه حوزه‌ی حل مسائل و رسیدن به اهداف نیست. عکس آن، پلاتفرمی (صحن) جهت راندن مسائل به سمت قانقاریا (فساد و عفونت) و بحران، و نیز تداوم آنهاست. رابطه‌ی دولت با الوهیت‌ها و قداست‌ها تنها اسطوره‌شناختی و ایدئولوژیک است.

دولت به وضعیت‌هایی که از آن بحث گردید، مشغول می‌گردد. اما تاریخ نشان می‌دهد که در اصل، تمامی دولت‌ها به‌جز تبدیل همه‌جا به سلاخ‌خانه، اقدام به همگون‌سازی، ایجاد جوامع تبیل، و درانداختن انسان به ورطه‌ی بلاهت ناشی از عقل گمانزن، نقش آفرینی چندانی نداشته‌اند.

اگر از چشم‌اندازی محدود، دولت به‌عنوان «انحصاری اقتصادی که بنیانش بر روی محصول مازاد و ارزش افزونه استوار است» تعریف گردد، شفافیت‌بخشی بیشتری خواهد داشت. دولت جهت ربودن محصول و ارزش اضافی از جامعه، از ابزارهای ایدئولوژیک گرفته تا ابزارهای اعمال زور، خود را به‌منزله‌ی یک روساختِ فراتر از جامعه سازماندهی می‌نماید و به حالت انحصاری درمی‌آورد. اگر در پرتو این تعریف محدود به دولت بنگریم، سیاست و سیاستمداری دولتی در آخرین تحلیل، یک هنر مدیریتی است که فراهم‌گردانی محصول مازاد و ارزش‌هایش را هماهنگ می‌نماید. با کلی‌ترین فرمول‌بندی می‌توان گفت دولت = محصول و ارزش اضافی + ابزارهای ایدئولوژیک + ابزارهای اعمال زور + هنر مدیریت. اگر آن را در متن تمامی پیشرفت‌های تاریخی ارزیابی نماییم، خواهیم دید که وقتی از دولت بحث می‌شود، این فاکتورها به میدان می‌آیند. خارج از این عناصر و یا فاکتورها، اگر

هرگونه ابزاری - چه به صورت منفرد و چه به شکل یک تمامیت - به منزله‌ی دولت تعریف گردد، امکان و اشکافی کلاف مناسباتی‌ای به نام دولت را نمی‌دهد.

جوامع انسانی که به قدرت و دولت آلوده نشده‌اند، برای جهت‌دهی به زندگی خود از مدیریتی ذاتی برخوردارند. همین نیاز جوامع به مدیریت، در طول تاریخ تمدن همانند نقابی جهت مشروعیت بخشیدن به دولت‌ها به کار رفته است. تمامی زمامداران دولتی در طول تاریخ اهتمام فراوانی به خرج داده‌اند تا خویش را با این نقاب بشناساند. می‌توان برخی مدیریت‌های اجتماعی نظیر امنیت، امور بزرگ آبیاری و صنعتی و کارهای مربوط به عدالت و دادپروری را به عنوان یک نیاز ضروری، مشروع دید. اما در مدیریت‌های دولتی و قدرت‌مدار، این امور اجتماعی همیشه در درجه‌ی دوم باقی می‌مانند و بر پایه‌ی مشروعیت‌بخشی به خویش کاربست می‌یابند. جوامع آلوده به قدرت، جوامعی مردسالارند. توسعه‌ی مناسباتی از نوع بردگی زن در گذر تاریخ، حالتی به شکل «ضعیفه‌شدگی» عمومی محیط‌زیست و زحمتکشانشان را به خود گرفته است. خصیصه‌ی مردانه‌بودن قدرت، این امر را تحقق می‌بخشد. در جامعه‌ی نوسنگی، مدیریت‌هایی که اکثراً زنانه‌اند به طور اساسی در راستای زاد و ولد، تولید و امنیت هدفمند بوده و در جوامع تمدنی، مدیریت‌های قدرت‌مدار در راستای جنگ و استثمار جامعه و محیط‌زیست هدفمندند.

تمدن مرکزی که بیش از پنج‌هزار سال است بدون انقطاع جریان یافته و پیش آمده، دارای منشأ مادری مزپوتامیاست که ستون فقرات تاریخ

جهانشمول را تشکیل داده؛ اگر این تمدن مرکزی به‌عنوان بنیادی‌ترین واحد تاریخ مورد تحقیق و واکاوی قرار گیرد، از حیث روش شناختی دارای اهمیت است.

فلسفه‌ی لیبرالیسم ادعای «پایان تاریخ» را در عصر سرمایه‌داری مطرح کرده است. در اینجا یک «پایان» وجود دارد اما این پایان تاریخ جهانشمول نیست، بلکه پایان تاریخ تمدن مرکزی و فرم‌های قدرت و دولت آن است. می‌توان دولت را حالت سازمان‌دهی‌شده‌ی قدرت و انباشت سرمایه دانست؛ به‌عبارتی دولت همان قدرتی است که توسط حقوق تحت به کنترل درآورده شده است. دولت-ملت نیز که در عصر سرمایه‌داری ظهور کرد، فرمی از دولت است که بیشترین سرمایه را انباشت می‌کند. بنابراین دولت-ملت تا کوچک‌ترین منافذ جامعه نفوذ می‌کند و در پی آن است که جامعه را به تمامی در درون دولت ذوب گرداند. این فرم از دولت در عصر ما دیگر به حالتی تداوم‌ناپذیر درآمده است و سرنخ‌های بسیاری از ایجاد شکستگی در حلقه‌های آن قابل رؤیت شده‌اند.

پایان‌یابی و افول پدیده‌های قدرت، دولت و تمدن، پایان تاریخ جهانشمول نیست بلکه سرآغازی نوین است. تاریخ اجتماعی که یکی از شاه‌رنگ‌هایی است که همیشه در پایین‌ترین لایه‌ی تاریخ جهانشمول قرار داشته ولی همیشه در حال تپش بوده است، پس از فواصلی طولانی، مجدداً سر برآورده و جهت ایفای نقش تاریخی‌اش، خود را آماده می‌نماید. در نظریه‌های مربوط به تمدن دموکراتیک، نه در مورد بنیان‌گذاری دولت‌ها و نه فروپاشی آن‌ها ایده‌های چندانی

مطرح نمی‌شود. همیشه سعی می‌شود خط فاصل‌های میان «تمدن دموکراتیک» و «تمدن طبقاتی و دولتی» واضح و روشن شوند. این دو تمدن، همیشه در تاریخ جهانشمول وجود داشته‌اند؛ اکنون نیز وجود دارند. وظیفه‌ی ما این است که تمامی برنامه‌های ایدئولوژیک و سیاسی، اصول و ابزارهای راهبردی و تاکتیکی تمدن دموکراتیک خویش را برای تحقق فلسفه‌ی تمدن دموکراتیک جوهری خویش، توسعه بخشیم.

بحران‌ها و مسائل در جامعه‌ی خاورمیانه

بحران اجتماعی، بیانگر مقطعی است که نظام دچار چنان وضعیتی می‌گردد که قادر به تداوم خویش نیست. «مسئله»، از لحاظ اصطلاحی، دارای معنا و مفهومی عمومی‌تر است. «بحران‌ها» بیشتر خصلتی دوره‌ای داشته ولی «مسائل»، در رویدادها، پدیده‌ها، مناسبات و نهادها به‌طور روزانه پیش می‌آیند. بحران‌های اجتماعی، دلایل چندجانبه‌ای دارند. برخی از آن‌ها از حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و جمعیتی سرچشمه می‌گیرند و برخی نیز از موارد ژئوپولوزیک نشأت می‌گیرند. به عنوان مثال در اکثر جوامعی که هیرارشی و دولت (عموماً نهادهای قدرت) در آنها توسعه نیافته، بحران‌ها از نوع ژئوپولوزیکی می‌باشند. یک زلزله و یا خشک‌سالی طبیعی ممکن است منجر به ایجاد بحران‌های اجتماعی جدی گردد. برهم خوردن و آشفتگی غیرمنتظره‌ی محیط‌زیست، پیامدی مشابه را به بار می‌آورد. هم جمعیتی که تغذیه‌ی آن دشوار شده باشد و هم جمعیتی بسیار کاهش یافته، می‌توانند از عوامل بحران باشند. بحران‌هایی که ریشه در قدرت دارند نیز به سبب کاهش مستمر

میزان سودشان پیش می‌آیند؛ تفاوتی ندارد که این سود از طریق فناوری جنگ‌ها کسب گردد و یا از طریق ابزارهای مالی، تجاری و صنعتی به دست آیند. هنگامی که هزینه‌ی جنگ‌ها از سودشان فراتر رود، در صورت عدم برطرف‌سازی آن از طریق سایر ابزارها، بروز بحران اجتماعی امری گریزناپذیر خواهد بود. هنگامی که میزان سود انحصارات مالی، تجاری و صنعتی برقرار شده بر روی بازارها به‌طور پیوسته کاهش یابد و تا زمانی که این میزان سود از طریق جنگ‌هایی نوین جایگزین نگردد، بحران‌های داخلی نظام ناگزیر می‌گردند. اگر آن دسته از بحران‌های ناشی از فرآیندهای مقطعی طولانی‌تر شوند، مبدل به بحران سیستماتیک می‌شوند. از آن پس جامعه‌ی تحت حاکمیت نظام، حالتی تداوم‌ناپذیر به خود می‌گیرد. ساختار نظام از هم می‌پاشد و محیطی کائوتیک (آشوب‌زده) جهت ایجاد نظام‌هایی تازه پدید می‌آید. آن دسته از نیروهای اجتماعی که بر پایه‌ی تدارکات ایدئولوژیک و ساختارین خود، پاسخ‌های پیشرفته‌تری را در خویش پیروانند، رسالت یا شانس نقش‌آفرینی اساسی در زمینه‌ی ساختن نظام نوین را کسب خواهند نمود.

خصلت مسائل اجتماعی متفاوت است. بی‌شک مسائل اجتماعی از لحاظ نشأت‌گیری از قدرت و استثمار، دارای جوانب مشترکی می‌باشند. اما مقوله‌ای که برای بعضی از افراد و گروه‌ها مسئله و معضل است، برای برخی دیگر ممکن است راه‌حل باشد. این مورد جهت بحران‌ها عمومیت بیشتری دارد. کل اقشار اجتماعی به‌طور منفی از بحران‌ها متأثر می‌گردند؛ اما برخی از دشمنانِ به‌حاشیه‌رانده‌شده‌ی جامعه،

ممکن است از بحران استفاده کرده و خود را نیرومند گردانند. مسائل اجتماعی اگر سرچشمه‌ای خارجی نداشته باشند، اساساً از فشار و استثمار کانون‌های قدرت سرچشمه می‌گیرند. زن از کانون و هیرارشی مرد، برده از صاحبش، دهقان از اربابش، مأمور از مافوق خود، کارگر از کارفرمای خویش، و تمامی جامعه از دستگاه‌های فشار و استثمار انحصارات قدرت به گونه‌ای منفی متأثر و ضررمند می‌گردند. نتیجتاً، همگی گرفتار مسائل اجتماعی می‌گردند. چیزی که انحصارات قدرت و استثمار به‌عنوان راه‌حل ارائه می‌دهند نیز روش‌های استثمارگرانه و اشکال قدرتی هستند که متراکم‌تر شده‌اند. به همین دلیل است که اشکال دولت و استثمار به‌طور پیوسته پیشرفت می‌کنند. مقابله با این وضعیت، مقاومت‌ها و عصیان‌های مستمر و جنگ‌های متقابل می‌باشد. به سبب اینکه به‌طور مداوم گرفتار منطق قدرت و جاذبه‌ی استثمار گردیده‌اند، نتیجه همیشه بی‌حیثیت‌ترین حیاتی بوده که تحت فشار و استثمار ناشی از مسائل و معضلات، به‌صورت یک تقدیر درآمده است. تاریخ تمدن دولتی، از یک لحاظ تاریخ نوسازی و پیشبرد مستمر روش‌های فشار و استثمار و از سوی دیگر تاریخ بالندگی «فلسفه و کنش»‌های مبتنی بر آزادی و برابری در میان مقاومت‌طلبان است.

جوامع خاورمیانه، بخشی از انسانیت‌اند که در طول تاریخ بیشتر از همگان دچار بحران‌ها و مسائل و معضلات شده‌اند. دلیل اساسی این امر بی‌گمان این است که در طول مدت بیش از پنج‌هزار سال، همیشه از سوی تمدن مرکزی دچار فشار و استثمار کامل شده‌اند. در هیچ یک از مناطق دیگر جهان، اشکال فشار و استثماری این همه طولانی‌مدت و

شدید، دیده نمی‌شوند.

دولت، پدیده‌ای است که با قدرت تفاوت دارد. هر چند که دولت نیز بر قدرت اتکا دارد، اما به صورت یک شاکله‌بندی متفاوت آن تجلی می‌یابد. در ابتدای امر، هنگامی که چندین کانون قدرت دیدند که احتمال دارد با یکپارچگی و اتحاد، سود بیشتری را به دست آورند، تشکیل دولت را با اشتیاقی وافر به‌عنوان هدف برمی‌گزینند. دولت، همیشه به‌مثابه‌ی سازمان سود مشترک کانون‌های متفاوت قدرت تأسیس می‌گردد. بنابراین به دلیل سهم سودی که در ساختار درونی آن دارند، همیشه کشمکش‌ها، منازعات و حتی جنگ‌های داخلی روی می‌دهند. همچنین به سبب اینکه دولت همواره از ابزارهای مشروعیت‌بخش برخوردار است، کانون‌های قدرت همیشه از دولت به‌منزله‌ی نمود منافع عمومی کل انحصارات سود، طرفداری می‌کنند. لیکن هنگامی که دولت برای منافع آن‌ها به حالت ضرری عمده درمی‌آید، تجزیه‌ی دولت و جستجوی اشکال نوین دولت و قدرت مطرح می‌شود.

اگر تحلیل‌های مربوط به قدرت و دولت، در حیطه‌ی زمانی تمدن پنج‌هزار ساله صورت گیرند، می‌توانند به‌شکل واقع‌گرایانه‌تری انجام پذیرند. تاریخ پانصد ساله‌ی تمدن اروپا جهت ارائه‌ی تحلیل‌هایی تاریخی درباره‌ی «قدرت و دولت»، مکان و زمانی ناکافی است. به همین دلیل در زمینه‌ی دولت و قدرت، تحلیلاتی قوی ارائه داده نمی‌شوند. یکی از پایه‌های مهم مدرنیته‌ی اروپا، دولت-ملت است. دولت-ملت نظامی است که دست‌کم به اندازه‌ی خود کاپیتالیسم، بیشتر از آنکه به چاره‌یابی مسائل اجتماعی پردازد، مسائل در آن به‌حداکثر می‌رسند.

دولت-ملت برخلاف آنچه بسیار بازتاب داده می‌شود، فرم بنیادین «دموکراسی، آزادی و حقوق بشر» نیست بلکه سیستم نفی و انکار این ارزش‌هاست. باید به‌خوبی دانست که تا وقتی جامعه تحت دیکتاتوری از نوع شیوهی دولت-ملت قرار نگیرد، نمی‌توان دروازه‌ی آن را بر روی استثمار کاپیتالیستی گشود.

دولت-ملت که نهادینه‌شده‌ترین شکل قدرت است، تنها فرم دولتی است که استثمار کاپیتالیستی را میسر می‌گرداند. همان‌گونه که در قرون اولیه و وسطی، نظام‌های زورگویی و استثمار از طریق اسطوره و ایدئولوژی‌های دینی مشروعیت داده می‌شدند، مشروعیت و قداست ساختگی دولت-ملت نیز به‌ویژه از طریق به‌کارگیری علم و دانشِ مدرن تأمین گشت. دولت-ملت که پیوسته تعالی داده می‌شود و در راه آن «خون و جان و اعتقاد» طلب می‌گردد، خدای واقعی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری می‌باشد که می‌خواهد بر همگان حکم براند.

قبل از هر چیز به اندازه‌ی تحلیل سرمایه‌داری و حتی شاید بیشتر از آن، به تحلیل دولت-ملت نیاز وجود دارد. تقسیم جهان به مرزهایی قاطعانه، مراسم (عبادت)‌های ملت مدرن، پیدایش هیولای بروکراسی به‌صورت قفسی آهنین برای جامعه، ارتش‌های دائمی، ارتش بیکاران، دینِ مدرن ملی‌گرایی، جنسیت‌گرایی که به حالت هیولایی شریر و خشمناک درآمده است، تعصب آکادمیک که هزاران بار بدتر از کهنه‌پرستی قرون وسطایی ذهن را به انحطاط و تاریکی می‌کشاند، جملگی دولت-ملت را به‌عنوان خدای هزار و یک‌چهره پدید می‌آورند.

معضل دولت- ملت

جامعه‌ی انسانی در طول تاریخ طولانی‌مدت خویش، هیچگاه شاهد مرزهایی به شیوه‌ی دولت-ملت نشده است. این نوع مرزها در مغایرت با سرشت فرهنگی انسان می‌باشند. مرزها جهت زمین‌ها و اراضی ترسیم گشته‌اند. ساکن شدن اجتماعات انسانی در اراضی و پیوند خوردن مکان با فرهنگ مادی و معنوی، راهگشای شکل‌گیری اصطلاح وطن گردید. سکونت‌های طولانی‌مدت، در شکل‌گیری هویت‌هایی به شکل قبیله‌ها و اقوام نیز تأثیر مهمی بر جای می‌گذارند. در این معنا و مفهوم، اصطلاح وطن جهت جوامع غیرقابل چشم‌پوشی بوده و راهگشای مسائل و مشکلات است. زبان و فرهنگ مشترک و بازار اقتصادی مرزهای قاطعی ندارند، اما نوعی نگرش منعطف قائل به مرز را ایجاد می‌نمایند. مسئله هنگامی آغاز می‌گردد که دولت-ملت مختلط با سرمایه‌داری، وطن و جامعه‌ی موجود در آن را تحت هژمونی (سلطه) خویش می‌گیرد. هرچه زبان و فرهنگ یکدست‌شده تحمیل می‌شود، وطن و مرزها همگام با توسعه‌ی عمومی بردگی جامعه، تحت نظارتی بزرگ قرار می‌گیرند. اما برای دولت‌ها مرزهای اینچنین قاطعی ترسیم نمی‌شوند. قاطعیت مرزها، نمایانگر توان زنجیرهای بردگی‌ای است که بر ذهن و اراده‌ی انسان‌ها زده می‌شوند؛ بیانگر تحول زندان کوچک به یک «زندان کشوری» است. چنین مرزهای قاطعی، به معنای ملکی نمودن انسان‌ها،

استفاده‌ی ابزارهای از آنان، کالایی گردانیدن‌شان و مبدل‌سازی آن‌ها به ارتش می‌آید که تفاوتی میان آن یا «حبس عمومی» باقی نمی‌ماند. بدون ترسیم مرزهایی به شیوه‌ی دولت-ملت، نمی‌توان افراد را از جامعه جدا ساخت و به‌صورت کارگر درآورد. این واقعیات تنها وقتی تحت عنوان «مرزهای مقدس وطن»، حالتی دینی و مشروع داده شوند، می‌توانند امکان‌پذیر گردند. حال آنکه مرزهای دولت به اندازه‌ای که بالعکس واقعیت جغرافیا است، با تنوع و تحرک جامعه‌ی انسانی نیز در تناقض به‌سر می‌برد.

خود زندگی، همیشه با تنوع معنا می‌یابد. این در حالی‌ست که علی‌رغم آن‌همه تقدیس نمودن مرزهای سیاسی، این مرزها در رأس ابداعاتی اجتماعی می‌آیند که به سریع‌ترین شکل دچار تغییر می‌شوند. حتی تصور نمودن مرزهای دولتی امروزی، در صد سال قبل ناممکن بود. موقعیت‌های جغرافیایی که این‌همه به‌صورت نظری و تجسمی ترسیم گشته‌اند، به‌صورت موجودیت‌های ازلی و مقدس یاد داده می‌شوند؛ این امر بزرگ‌ترین مشکلات را به‌وجود می‌آورد. چه آنکه مرگ صدها میلیون انسان و تخریب بی‌حد و مرز ارزش‌های فرهنگ مادی و معنوی در جنگ‌هایی که طی پانصد سال اخیر بر سر مرزهای دولت-ملت در گرفته‌اند، نشان از بزرگی مسائلی دارد که راه بر آن‌ها گشوده است.

هدف دیگر دولت-ملت ایجاد یک شهروند تک‌تیپ است. بدیهی‌ست که شهروندی مدرنیته، بیانگر گذار از بردگی خصوصی به بردگی دولتی است. کاپیتالیسم بدون وجود ارتش بردگان مدرن اینچینی، نمی‌تواند

سودی کسب نماید. علی‌رغم تمامی قداستی که به مفهوم شهروندی داده می‌شود، واقعیتی که در ماهیت شهروندی نهان است، ایجاد بردگی مدرنی است که سودآور باشد. جامعه‌ی دولت-ملت و شهروندان آن، سطحی‌ترین و میان‌تهی‌ترین جامعه و فرد هستند. جامعه‌ی دولت-ملت که بالغ‌ترین حالت خویش را در فاشیسم یافته است، «جامعه‌ای جنگ‌افروز» است. جامعه‌ی جنگ‌افروز، جامعه‌ای است که وحشیانه‌ترین مسائل، نسل‌کشی‌ها و جامعه‌کشی‌ها را تولید می‌نماید. اگر دولت-ملت به‌عنوان خدایی که بر روی زمین فرود آمده قلمداد شود، ملی‌گرایی نیز دین آن خداست. ملی‌گرایی یگانه استدلال دینی مدرنیته‌ی سرمایه‌داری است، اما خدایی که به او خدمت می‌نماید و تحت فرمان اوست، دولت-ملت است. تعبیر ملی‌گرایی به دین‌ها و تعبیر دولت-ملت به خدای‌خدایان، تا حد غائی آموزنده خواهد بود. هیچ مفهوم مرتبط با حیات اجتماعی به اندازه‌ی این دو مفهوم و انبوه مناسباتی که بازتاب می‌دهند، بر جامعه تأثیر منفی ننهاده و در عین حال نیروی سرپوش‌گذاری بر حقیقت و تحریف آن را نداشته است.

دولت-ملت یک شکل معمولی قدرت نیست. معنایی فراتر از پیشرفته‌ترین شکل قدرت دولتی دارد. یک شاکله‌بندی دولتی است که در مسیر موجودیت‌بخشی به فاشیسم تداوم می‌یابد. هژمونی‌ای که انحصارگری کاپیتالیستی بر روی اقتصاد برقرار می‌نماید، تنها وقتی امکان‌پذیر است که قدرت دولتی خود را در سطح جامعه اشاعه دهد و سازماندهی کند. شعار اساسی دولت-ملت چنین است: تک‌زبان، تک‌وطن، تک‌فرهنگ، تک‌پرچم و تک‌ملت. آشکار است که ساختار

دولت-ملت برای واقعیتی نظیر طبیعت اجتماعی که دارای پیچیدگی و تنوع بسیاری است، یک راه‌حل نبوده بلکه به نسبت عظیمی مسئله‌ساز می‌گردد. مرحله‌ای است که سرطانی شدن اجتماعی نامیده می‌شود. به تدریج تمامی جامعه را خواهد بلعید و یا همانند یک غده‌ی اجتماعی بریده شده و دور انداخته خواهد شد.

با ظهور دولت-ملت، حیات همه‌نوع فرهنگ، زبان، تشکل سیاسی، اندیشه و اعتقاد متفاوت انباشته‌شده در طول تاریخ اجتماعی، با تهدید روبه‌رو می‌شود. هنگامی که اینها با مقاومت و تفاوت‌مندی‌هایشان واقعیت خویش را مطرح می‌نمایند، سیمای فاشیستی دولت-ملت هویدا می‌گردد. هر دولت، جنبش و حزبی که بدین شیوه به مخالفت با تنوع و تفاوت‌مندی اجتماعی برخیزد، حتی اگر خویش را به‌صورت سوسیالیست (جامعه‌گرا) بازتاب دهد نیز ناگزیر فاشیستی خواهد گشت. دولت-ملت یا از طرف چنین جنبش‌ها و احزابی ساخته می‌شود و یا خودش این نوع احزاب و جنبش‌ها را برمی‌سازد. لیبرالیسم هرچقدر هم که از طریق شعارهای ضدفاشیستی و ضدکمونیستی به دفاع از نگرش دولت لیبرال برخیزد، اما یک فریب‌کاری کامل را پیشه می‌نماید. هم مادر و هم پدر دولت-ملت، خود لیبرالیسم می‌باشد. دولت-ملت هم در شکل‌گیری خویش و هم در مرحله‌ی بلوغ خود، شکل دولت‌ایده‌آل لیبرالیسم می‌باشد. بنابراین کاپیتالیسمی که زاینده‌ی فاشیسم است با سوسیالیسم دولتی (سوسیالیسم رئال)، در مقوله‌ی دولت-ملت یکی است. خونریزی، به‌بار آوردن قتل‌عام و نسل‌کشی‌ای بسیار بیشتر از کل تاریخ تمدن که جنگ‌ملت‌ها در پانصد سال اخیر و به‌ویژه صد سال نزدیک

به روزگار ما در سطح جهان منجر بدان‌ها شد، آشکارا و به‌صورت جالبی نشان می‌دهد که دولت-ملت و فاشیسم نه تنها برای جامعه راه‌حل نیست، بلکه منشأ و منبع معضلات را در حجمی بزرگ و با بی‌رحمی و ستم عظیمی تشکیل می‌دهد.

دولت-ملت اهتمام به خرج می‌دهد تا خود را به‌عنوان دولتِ حقوقی بازتاب دهد. حتی خویش را به حالتی ارائه می‌دهد که گویی حقوق برای اولین بار در آن به‌طور کامل وضع و اجرا شده است. در پس این مسئله، نفی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی نهفته است. حقوق یک مقوله‌ی اجتماعی است که عموماً طبقات دولتی و به‌ویژه بورژوازی سعی دارند آن را به‌جای اخلاق و سیاست حاکم گردانند. واقعیت عمیقی که در پس ادعای حقوق‌گرایی افراطی تمدن اروپا نهفته است، همین انکار و نفی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی است. گفته می‌شود (در سطح نظری) که دولت-ملت چارچوب ایده‌آل حقوق است. تشکیل چارچوب ایده‌آل جهت حقوق بورژوازی از طرف دولت-ملتی که بر مبنای نفی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی و بنابراین جامعه‌ی دموکراتیک برقرار شده، موردی قابل درک است. اما برخلاف آنچه ادعا می‌شود نه دولت-ملت و نه حقوق، چارچوب جامعه‌ی دموکراتیک را تشکیل نمی‌دهند. عکس این مورد مصداق دارد. هر اندازه دولت-ملت و حقوق به‌طور مختلط تمرکز یافته و به تمامی حوزه‌های حیات نفوذ یابند، به همان میزان جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی تضعیف می‌شود و جامعه‌ی دموکراتیک به یک جامعه‌ی نمایشی تبدیل می‌گردد.

سیاست، یعنی خلاق‌بودن در راستای ایجاد «بهترین، صحیح‌ترین و

زیباترین موارد» جهت جامعه. به عبارت دیگر، توانایی مبدل شدن به متعالی‌ترین هنری است که این خلاقیت را نشان دهد. این نیز هنری است که تنها در صورت وجود اخلاق اجتماعی و دموکراسی، می‌توان در آن موفقیت یافت. به همین جهت در حوزه‌ای که حقوق بورژوازی و دولت-ملت آن را به خفقان کشیده است، نه برای پیشبرد اخلاق و سیاست و نه برای اقدامات دموکراتیک، جایی باقی نمی‌ماند.

دولت-ملت و جنسیت‌گرایی

مردسالاری‌ای که هیرارشی سنتی آن را علیه زنان برقرار نموده است، در طول تاریخ تمدن همیشه پرنفوذتر و تواناتر گردانیده شده است. قدرتی که در فرم دولت-ملت به حداکثر رسیده است، این توانش را به نسبت مهمی از جنسیت‌گرایی‌ای می‌گیرد که آن را شدت و توسعه بخشیده است. جنسیت‌گرایی یک امر بیولوژیک معمولی نیست؛ بلکه نوعی ایدئولوژی است که حداقل به اندازه‌ی ملی‌گرایی، منجر به تولید قدرت و دولت-ملت می‌گردد. جنسیت زن برای مرد سلطه‌گر، نوعی شیء است که همه نوع آزمندی خویش را بر روی آن متحقق می‌سازد. تمامی ایدئولوژی‌های قدرت و دولت، اولین سرچشمه‌ی خویش را از برخوردها و رفتارهای جنسیت‌گرایانه می‌گیرند. حوزه‌ی اجتماعی‌ای که بیشتر از تمامی حوزه‌ها بر آن سرپوش نهاده شده و همه‌نوع بردگی، سرکوب و استثمار بر روی آن تحقق یافته است، بردگی زن است. زن به حالت یک شیء در آورده شده که تمامی اشکال قدرت و دولت، از راه برده‌نمودن آن، پا به عرصه‌ی وجود می‌نهند.

کاپیتالیسم و دولت-ملت که با آگاهی عمیق از این خصوصیاتِ بردگی زن عمل می‌نمایند، به استفاده از زنان به‌عنوان پیشرفته‌ترین ابزار انباشت سرمایه و قدرت اهتمام بزرگی نشان می‌دهند. بایستی به‌خوبی دانست که بدون بردگی زن، هیچ یک از اشکال بردگی دارای شانس توسعه و حیات نیست. کاپیتالیسم و دولت-ملت بیانگر نهادینه‌شده‌ترین مردِ حاکم و سلطه‌گر می‌باشند. آشکارتر اینکه سرمایه‌داری و دولت-ملت، انحصارگریِ مرد زورمدار و استثمارگر هستند. از هم‌پاشاندن این انحصارگری، شاید از تجزیه‌ی اتم هم دشوارتر باشد.

دموگرافی (جمعیت‌شناسی) نیز به‌عنوان یک شاخه‌ی فرعی جنسیت‌گرایی اجتماعی همگام با عصر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری با به‌کار بستن آمار جهت ارتش نظامی، ارتش بیکاران و جامعه‌ی استانداردشده‌ی ملت، معیارهای ایده‌آل زایمان زنان را تعیین می‌نماید. جمعیت‌انسانی که جامعه و محیط‌زیست را مورد تهدید قرار می‌دهد به‌لحاظ ماهوی مسئله‌ی بیولوژیک نیست؛ بلکه نتیجه‌ی به‌کارگیری ایدئولوژی جنسیت‌گرایی از طرف کاپیتالیسم و دولت-ملت می‌باشد. ایدئولوژی و اقدامات جنسیت‌گرایانه‌ی کاپیتالیسم و دولت-ملت و ازجمله خانواده‌گرایی مدرن، شاید هم بزرگ‌ترین سرچشمه‌ی مسائل و مشکلات برای جامعه و محیط‌زیست باشند. بنابراین باید جنسیت‌گرایی اجتماعی را در ارتباط با دولت-ملت، به‌عنوان یکی از سرچشمه‌های بزرگ معضلات اجتماعی ارزیابی نمود.

جنسیت‌گرایی، یک هیولای اجتماعی است که حداقل به اندازه‌ی کاپیتالیسم خطرناک می‌باشد. مسئله‌ی زن مسئله‌ی اصلی جامعه می‌باشد

که از هر نقطه نظر، از فروپاشاندن جامعه‌ی مادر محور سرچشمه می‌گیرد. این یک واقعیت است که بدون زن، زندگی میسر نخواهد بود اما ضمناً آشکار است که نمی‌توان با زنی که وی را دچار این همه سقوط و انحطاط نموده‌اند نیز حیاتی شرافتمندانه و با معنا داشت. راه صحیح زندگی این است که با دانستن و احساس اینکه همزیستی کنونی با زن، شیوه‌ای است که هر کس و همگان را تا خرخره در نوعی بردگی منحنط کننده و پستی آور مدفون می‌نماید، گره‌گشای مسائل گشت و دست به عمل زد. به هیچ وجه نباید فراموش نمود که حیات با معنا و شرافتمندانه با زن، مستلزم فرزاندگی و تعالی عظیمی ست. آنان که ادعای عشق دارند، باید هر لحظه به یاد آورند که راه تحقق آن، از همین فرزاندگی و تعالی می‌گذرد. هر نوع برخورد دیگری، خیانت به عشق و خدمت به بردگی است. بدون رسیدن به حقیقت اجتماعی، نمی‌توان به عشق رسید. چیزی که نقاب مدرنیته‌ی سرمایه‌داری را فرومی‌افکند، وضعیت ورشکستگی نهاد خانواده است. ورشکستگی خانواده در تمدن غرب، تنها ضعف پیوندهای اجتماعی را نشان نمی‌دهد؛ بلکه چالشی که با جامعه دارد و ژرفای بحران و وضعیت آشوب‌زدگی را نیز نشان می‌دهد. همچنان که بردگی زن سطح بردگی اجتماعی را تعیین می‌نماید، وضعیت کائوتیک (آشوب‌زده) روابط زن-مرد نیز چالش و وضعیت کائوتیک مدرنیته‌ی کاپیتالیستی امروزی را بازتاب می‌دهد. نقش زن در نظام استثمار کاپیتالیستی، به نسبت مرد در وضعیتی آشکارتر و مساعدتر است. برای نظام، زن صرفاً بی‌دستمزد بچه نمی‌زاید و پرورش نمی‌دهد، بلکه با کمترین دستمزد در هر کاری به تکاپو و

دوندگی واداشته می‌شود. علیه ارتش بیکاران، در موقعیت اهرم فشار و تنزل مستمر نظام دستمزدی نگه داشته می‌شود. یکی از نشانه‌هایی که دامنه و شیوع جنسیت‌گرایی اجتماعی مردسالاری را اثبات می‌نماید نیز در ارتباط با رنج و کار زنان است. مسئله‌ی افزایش جمعیت به تدریج جهان و جامعه را با تهدید روبه‌رو می‌نماید. افزایش جمعیت ارتباط تنگاتنگی با جامعه‌ی جنسیت‌گرا و مدرنیته‌ی کاپیتالیستی دارد. اشتهای جنسی بیست و چهار ساعته، فرهنگ خاندان و خانواده، همچنین سیاست افزایش جمعیتی کاپیتالیسم و دولت-ملت جهت سود و نیرو، موجب انفجار بهمن‌وار جمعیت می‌گردند.

بایستی به‌خوبی دانست که بر دوش زن - این ابزار زاییدن بچه‌های متعدد - چنان بار ترسناکی قرار داده‌اند که تحملش دشوار می‌باشد. مسئله بسیار فراتر از «صاحب فرزند شدن»، از یک نظام بیگاری سرچشمه می‌گیرد که آن را فوق‌العاده حاد نموده‌اند. همچنین باید به‌خوبی دانست که به‌دنیا آوردن بچه بیانگر پدیده‌ای نظام‌مند و فرهنگی است و نه بیولوژیک. به دنیا آوردن هر بچه از نظر فرهنگ موجود، به معنای «نه یک بار، بلکه چندین بار مرگ زن» است.

دولت-ملت از طریق جای‌دادن اشخاص و نهادهای جاسوس خویش در تمامی روزنه‌های جامعه، در صدد آن برمی‌آید تا قدرت را از حیث عمق و وسعت تکثیر نماید. جامعه‌ی هدایت‌شونده، تنها با این روش تحقق پیدا می‌کند. یعنی اشاعه‌ی قدرت در میان جامعه به معنای جنگ در برابر تمامی جامعه است و نه به معنای مقتدر شدن جامعه. مرد حاکم بر زن، به منزله‌ی یک نهاد جاسوسی، این نقش را ایفا می‌نماید. با ترویج

رویکرد جنسیت‌گرایی در جامعه از راه سیاست‌های مربوط به سکس، همانند بیماری وبا، به جنگ با جامعه می‌پردازند. به‌ویژه، زنان را دچار بردگی عمیقی می‌نمایند. تصویری مبتنی بر «شبهت‌یافتن به مرد، آزادی است» به معنای زن‌بودنی شکست‌خورده است که خود ژرف‌ترین نوع شکست به شمار می‌رود! با نگاهی عمیق به این موضوع می‌بینیم که با توسعه‌ی اختلاط و درهم‌تنیدگی «جامعه، قدرت و دولت» از طریق ملی‌گرایی، جنسیت‌گرایی، دین‌گرایی افراطی و انواع علم‌پرستی‌ها، یعنی با کشاندن همگان به درون این نگرش که «همگان هم‌قدرت و هم جامعه هستند؛ هم دولت و هم جامعه‌اند»، سعی بر تداوم دولت-ملت دارند.

ملت دموکراتیک

- ماهیت KODAR
- کودار و شیوه‌های تکوین ملت دموکراتیک
- کودار و راهکار چاره‌یابی دموکراتیک
- از تک‌ملتی به سوی فراملتی

ملت دموکراتيک

مبارزات ملتی که هدفش تشکیل دولت است و دولتی که در پی تشکیل ملت است، فاکتور اصلی واقعیت خونین عصر ماست. گردهم آوردن قدرت، دولت و ملت در یک جا، سرچشمه‌ی اصلی مسائل عصر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری است. هنگامی که مسائل عصر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری را با مسائل برآمده از دولت‌های خاندانی و دیکتاتوری مقایسه می‌نماییم، می‌بینیم که بزرگ‌ترین تفاوت میان آنها در این است که مسائل عصر مدرنیته از ملت دولتی، نشأت می‌گیرند. دولت-ملت که یکی از بغرنج‌ترین موضوعات علوم اجتماعی می‌باشد، همچون عصای سحرآمیزی نشان داده می‌شود که تمامی مسائل را چاره‌یابی می‌کند. در اصل نیز هر مسئله‌ی اجتماعی را هزار برابر می‌نماید. دلیل

این امر نیز شیوع دستگاه قدرت تا به مویرگ‌های جوامع می‌باشد. خود قدرت، مسئله تولید می‌کند؛ به سبب خصلت پتانسیلی سرمایه که به شکل جبر و زور سازماندهی شده است، به منزله‌ی فشار و استثمار، منجر به تولید مسئله‌ی اجتماعی می‌شود. دولت-ملت، جامعه‌ی ملی یک‌دست مدنظر خویش را تنها با ازهم‌بریدن تمامی اعضای شهروندان توسط قدرت، و شهروندان برابر (به اصطلاح از نظر حقوقی) مصنوعی متقلب ظاهراً مساوی شده و مملو از خشونت برمی‌سازد. این شهروند در حالت لفظی قانون برابر است، اما در هر حوزه‌ی زندگی به‌عنوان فرد و هستنده‌ی جمعی در حداکثر نابرابری به‌سر می‌برد.

ملت به‌مثابه‌ی یک مفهوم، شاکله‌بندی جامعه‌ای است که بعد از شکل‌هایی به فرم کلان، قبیله، عشایر خویشاوند، قوم، خلق یا ملیت می‌آید و خصلت خویش را بیش از هر چیز با تشابه زبانی و فرهنگی متبلور می‌سازد. جوامع ملی در مقایسه با جامعه‌ی قبیله‌ای و قومی نوعی اجتماعات انسانی هستند که فراگیرنده‌ترند و دارای حجمی وسیع‌تر؛ و به همین دلیل نیز با پیوندهایی سست‌بافت و منعطف با همدیگر مرتبط می‌باشند. جامعه‌ی ملی عمدتاً یک پدیده‌ی مربوط به عصر ماست. با یک تعریف کلی می‌توان گفت که اجتماع انسان‌هایی است که در یک ذهنیت مشترک سهیم می‌باشند. یعنی پدیده‌ای است که به‌طور ذهنی وجود دارد؛ بنابراین موجودیتی مجرد و خیالی است. می‌توان این را نوعی ملت که بر مبنای فرهنگ تعریف می‌شود نیز نامید. از نظر جامعه‌شناختی، تعریف صحیح نیز همین است. به‌رغم وجود ریشه‌های مختلف طبقاتی، جنسیتی، اتنیسیته‌ای، رنگ و حتی خاستگاه‌های

متفاوت ملی، صرفاً شکل‌گیری یک جهان ذهنیتی و فرهنگی مشترک که عمومی‌ترین حالت را داشته باشد، جهت ملت بودن کافی است. گرایش‌هایی پرستش‌گونه از نوع ملت دولتی، ملت حقوقی، ملت اقتصادی و ملت نظامی (ملت-ارتش) که جهت هرچه مغلطه‌آمیز کردن این ملت دارای تعریف کلی ایجاد شده‌اند و ملت عمومی را تحکیم می‌بخشند، رده‌بندی‌های متفاوت تری می‌باشند. می‌توان اینها را ملت نیرومحور نیز نامید. مبدل شدن به یک ملت نیرومند، یک آرمان اساسی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی می‌باشد. زیرا ملت نیرومند، «امتیاز سرمایه‌ای، بازار وسیع، امکان استعمار و امپریالیسم» را ایجاد می‌کند. بنابراین مهم است که چنین ملت‌های تحکیم‌یافته‌ای را یگانه مدل ملت نیانگاشت و حتی به‌عنوان ملت‌های نیرومحور شوون و ملت‌های خدمت‌گزار به سرمایه‌داری ارزیابی‌شان کرد. به سبب همین کیفیات‌شان است که منبع «مسئله» را تشکیل می‌دهند. مدل ملتی که می‌توان آن را از ملت فرهنگی پدید آورد و مانع استثمار و سرکوب می‌گردد و چنین مواردی را طرد می‌نماید، مدل ملت دموکراتیک است. ملت دموکراتیک، نزدیک‌ترین ملت به آزادی و برابری است. به اقتضای این تعریف، از لحاظ نگرشی، ملت ایده‌آل جوامعی است که در جستجوی آزادی و برابری هستند.

ملت دموکراتیک، ملتی است که تنها به اشتراک ذهنیتی و فرهنگی بسنده نمی‌کند و تمامی اعضایش را در نهادهای اتونوم دموکراتیک گرد آورده و مدیریت می‌نماید. جنبه‌ی تعیین‌کننده‌اش نیز همین است. شرط اصلی مبدل شدن به ملت دموکراتیک، روش مدیریتی دموکراتیک

و اتونوم است. از این لحاظ، آلترناتیو دولت-ملت می‌باشد. قرارداد مدیریت دموکراتیک به‌جای مدیریت دولتی، امکان عظیمی برای آزادی و برابری به‌وجود می‌آورد. مدرنیته‌ی آلترناتیو مدنظر ملت دموکراتیک، مدرنیته‌ی دموکراتیک است. اقتصادی که از انحصارگری رهایی یافته، اکولوژی‌ای که بیانگر سازگاری با محیط‌زیست است، و فناوری‌ای که دوست طبیعت و انسان می‌باشد، و جامعه‌ای که در آن آزادی جامعه از رهگذر آزادی زن متحقق می‌گردد، پایه‌ی نهادین مدرنیته‌ی دموکراتیک و بنابراین ملت دموکراتیک است.

دیدگاه ملت دموکراتیک درباره‌ی وطن، متفاوت است. ملت دموکراتیک، وطن را ارزشمند می‌شمارد، زیرا امکان بزرگی برای توسعه‌ی ذهنیت و فرهنگ ملت است؛ نمی‌توان ذهنیت و فرهنگی که در خاطره‌اش جای نگرفته باشد را تصور نمود. اما نباید فراموش شود که با هدف سودبری است که اصطلاح کشور-وطن بت‌واره شده توسط مدرنیته‌ی کاپیتالیستی بر جامعه اولویت داده می‌شود. مبالغه‌آمیز نکردن وطن نیز مهم است. نگرش مبتنی بر «فداکردن همه چیز در راه وطن» از نگرش مبتنی بر ملت فاشیستی نشأت می‌گیرد. فداکردن همه چیز در راه یک جامعه‌ی آزاد و ملتی دموکراتیک، بامعناتر است. وطن یک ایده‌آل نیست؛ بلکه برای حیات ملت و فرد صرفاً یک ابزار است. ملت دولتی در پی جامعه‌ی هموزن است، ولی ملت دموکراتیک عمدتاً متشکل از عناصر جمعی یا کلکتیویته‌های متفاوت است و تفاوت‌مندی‌ها را نوعی غنا می‌بیند. خود حیات نیز به‌واسطه‌ی تفاوت‌مندی امکان می‌یابد. دولت-ملت که مبدل شدن به شهروند تک‌تپی مشابه مصنوعات کارگاهی

را تحمیل می‌نماید، از این جنبه نیز در مغایرت با حیات است. هدف نهایی آن آفریدن انسان به شکل آدم مصنوعی است. با این جنبه‌ی خود، در اصل به‌سوی «هیچ و پوچی» می‌شتابد. عضو یا شهروند ملت دموکراتیک متفاوت است و این تفاوت خویش را از اجتماعات متفاوت کسب می‌کند. حتی هر کدام از موجودیت‌های قبیله‌ای و عشیره‌ای یا ایلی نیز برای ملت دموکراتیک نوعی غنا محسوب می‌شود.

برای ملت‌بودن، بدون شک زبان به اندازه‌ی فرهنگ مهم است اما شرطی اجباری به شمار نمی‌رود. داشتن زبان‌های متفاوت، مانعی را پیش روی عضویت در یک ملت ایجاد نمی‌کند. به اندازه‌ای که «برای هر ملتی یک دولت» امری بی‌مورد و نابایست است، «الزامی بودن صرفاً یک زبان یا گویش برای هر ملت» نیز بی‌مورد است. زبان ملی لازم است اما شرطی غیرقابل اغماض نیست. می‌توان وجود زبان‌ها و گویش‌های متفاوت را برای یک ملت دموکراتیک غنا به حساب آورد. اما دولت-ملت به‌شکلی قاطعانه تحمیل یک زبان را مبنا قرار می‌دهد. به آسانی شانس اجرایی شدن وضعیت چندزبانی و به‌ویژه چندزبانی رسمی را نمی‌دهد. بدین لحاظ، سعی می‌کند از امتیازهای قرارداد داشتن در موقعیت ملت حاکم، بهره ببرد.

در شرایطی که اجازه داده نشده ملت دموکراتیک به وجود آید و «دولت-ملت» گرایبی نیز قادر به حل مسائل نشده، می‌توان از ملت حقوقی به‌مثابه‌ی نوعی سازش و نگرش بحث نمود. مقصود از راه‌حل «شهروندی بر مبنای قانون اساسی» که از آن بحث می‌شود، در اصل رهیافتی بر پایه‌ی ملت حقوقی است. شهروندی حقوقی که تحت

ضمانت قانون اساسی قرار گرفته، تمایز نژاد، اتنیسیته و ملیت را مبنا قرار نداده و چنین خصوصیتی، حق ویژه‌ای را با خود به همراه نمی‌آورند. ملت حقوقی، نوعی رده‌بندی یا مقوله می‌باشد که بدین گونه ایجاد شده است. به ویژه ملل اروپا رفته‌رفته از حالت ملت‌های ملیت‌محور به سوی ملت‌های حقوقی تکامل می‌یابند. در ملل دموکراتیک، مدیریت اتونوم (خودگردان) مبناست و در ملت حقوقی، حق‌ها در سرلوحه قرار دارند. اما در دولت-ملت، مدیریت قدرت محور تعیین‌کننده است. خطرناک‌ترین نوع ملت، ملتی است که بر ذهنیت و نهادینه‌شدگی «ملت-ارتش» متکی است. مدل مذکور هرچند ظاهراً به‌عنوان بازنمود «ملت نیرومند» دیده شود نیز، ماهیتاً ذهنیتی را در خود می‌پروراند که زیستن در چارچوب آن دشوارترین شکل زندگی است، همیشه وظایف را تحمیل می‌نماید و تا حد فاشیسم پیش می‌رود.

ملت دموکراتیک، مدلی از ملت است که تمام این بیماری‌ها در آن به کمترین شکل جریان دارند؛ مدیریت خویش را تقدس نمی‌بخشد. مدیریت، یک پدیده‌ی ساده است که در خدمت حیات روزانه می‌باشد. هرکس با برآوردن لزومات آن، به‌عنوان یک کارمند یا وظیفه‌دار می‌تواند مدیر شود. به کار مدیریتی پرداختن، ارزشمند است اما مقدس نیست. نگرش هویتی ملی یک نگرش هویتی باز و نافرو بسته است؛ همانند عضویت و مؤمنی یک دین فرو بسته نیست. تعلق داشتن به یک ملت، نه یک امتیاز است و نه یک نقص محسوب می‌گردد. می‌توان متعلق به بیش از یک ملت بود. به عبارت صحیح‌تر، ملیت‌های متفاوتی که به صورت مختلط درآمده‌اند، می‌توانند وجود داشته باشند.

اگر ملت حقوقی با ملت دموکراتیک سازش نماید، به راحتی می‌توانند با همدیگر به سر برند. وطن، پرچم و زبان هر چند ارزشمندند ولی مقدس نیستند. تسهیم وطن مشترک، زبان‌ها و پرچم‌های مختلط نه تنها به شکلی دوستانه و به دور از تضاد امکان‌پذیر است، بلکه در عین حال ضرورتی جهت حیات جامعه‌ی تاریخی به‌شمار می‌آید. پدیده‌ی ملت دموکراتیک با تمامی این خصوصیاتش، به‌عنوان آلترناتیو قوی «دولت-ملت» گرای - که ابزار جنگی جنون‌آفرین مدرنیته‌ی کاپیتالیستی است - جایگاهش را در تاریخ بازمی‌یابد.

مدل ملت دموکراتیک به‌عنوان یک مدل چاره‌یاب، مناسبات اجتماعی‌ای که گرایش مبتنی بر ملت‌دولتی آن را کاملاً از هم گسیخته، مجدداً دموکراتیزه نموده و هویت‌های متفاوت را سازش‌کننده، صلح‌جو و مشروع می‌گرداند. تحول‌یابی ملت‌دولتی به‌سوی ملت دموکراتیک، دستاوردهای عظیمی را با خود به‌همراه خواهد آورد. مدل ملت دموکراتیک قبل از هر چیز ادراک‌های اجتماعی‌خشونت‌بار را با یک آگاهی اجتماعی صحیح تلطیف نموده و انسانی می‌گرداند. بدون شک اگرچه روابط استثماری‌ای که درون‌مایه‌ی آنها آکنده از خشونت گردیده را کاملاً از میان بر نمی‌دارد، اما آن‌ها را بسیار کم کرده و امکان شکل‌گیری یک جامعه‌ی مساوات‌جو تر و آزادتر را مطرح نموده و آن را تحقق می‌بخشد. تنها به توسعه‌ی صلح و مشروع‌بخشی در داخل خویش بسنده نمی‌نماید، در عین حال با گذار از رویکردهای مملو از سرکوب و استثماری که علیه سایر ملل خارجی صورت می‌گیرند، و متحول‌سازی منافع مشترک به هم‌کوشی و هم‌افزایی (سینرژی)،

این نقشش را ایفای نماید. هنگامی که نهادهای ملی و بین‌المللی بر پایه‌ی ساختار بندی اساسی ذهنیتی و نهادین ملت دموکراتیک دوباره بر ساخته شوند، مشاهده خواهد شد که نتایج مدرنیته‌ای نوین یعنی مدرنیته‌ی دموکراتیک، نه تنها در تئوری بلکه در عمل نیز کیفیت یک رنسانس (نوزایی) را دارد. آلترناتیو مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، مدرنیته‌ی دموکراتیک و ملت دموکراتیک جای گرفته در بنیان آن است؛ جامعه‌ی اقتصادی، اکولوژیک و صلح آمیزی است که در داخل و خارج ملت دموکراتیک تنیده است.

امروزه صحیح‌ترین، اخلاقی‌ترین و سیاسی‌ترین راه خروج از بحران سرمایه‌ی مالی گلوبال این است که به جای خود دولت-ملتی که مضمونش تهی ست و یا تهی گردانده شده است، همچنین به جای اتحادیه‌های منطقه‌ای و گلوبال، سریعاً ملل دموکراتیک نوین برخوردار از ویژگی برتر «چاره‌یابی مسائل» بر ساخته شوند؛ ملت دموکراتیک تنها به صورت حالت جایگزین شده یا دگرگونی یافته‌ی دولت-ملت منفرد انگاشته نشود، بلکه مدل‌های منطقه‌ای و گلوبال نیز به صورت مختلط با آن توسعه داده شوند.

ماهیت KODAR

در این برهه از تاریخ، بزرگترین رهاورد نظام جهانی سرمایه‌داری برای خلق‌ها و ملت‌ها تنها جنگ و نسل‌کشی بوده است. جنگ میان نیروهای مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و نیروهای قدرت‌گرا در خاورمیانه به

اوج خویش رسیده و از سوی دیگر نیروهای دموکراتیک خلق‌ها نیز در پی راهی جهت گذار از بحران شدیدی هستند که تمام منطقه را در بر گرفته است. می‌توان گفت که جنگ جهانی سوم در حال جریان است. این جنگ، از نظر گستره و مدت‌زمان، از هر دو جنگ جهانی پیشین، عمیق‌تر و طولانی‌تر است. پتانسیل خودنوسازی نظام جهانی سرمایه‌داری در منطقه یافت نمی‌شود. امری که روی می‌دهد، پوسیدگی و واپاشی نظام است. دولت-ملت‌های مرکز‌گرای سنتی نیز دیگر قادر به استمرار موجودیت خویش نبوده و ناکارآمدی آنها بیش از پیش نمایان شده است. مدل دولت-ملت و راهکارهای ملی‌گرایانه نه تنها مبارزات خلق‌ها و به‌ویژه خلق کورد را به نتیجه‌ای نرسانده، بلکه بر دامنه‌ی بحران‌ها و مسائل‌شان افزوده است. بنابراین طرح و اجرای مدل دموکراتیک آلترناتیوی که قادر به گذار از بن‌بست‌های ناشی از دولت-ملت باشد، اهمیتی تاریخی و حیاتی یافته است.

خلق کورد و جنبش هویت‌طلبی و آزادی‌خواهی آن سال‌هاست که به مبارزه برای حفظ موجودیت و آزادی خویش می‌پردازد. با توجه به تجربه‌ی عظیم تاریخی خود، از دولت-ملت‌گرایی گذار کرده و با اتکا به رهیافت ملت‌دموکراتیک، جایگزین نوینی جهت حل مسائل اجتماعی و سیاسی خویش مطرح ساخته است. چاره‌یاب‌بودن نظام کنفدرالیسم دموکراتیک به‌ویژه به دلیل تطابق آن با سرشت آکنده از تنوع جامعه، بشارت‌دهنده‌ی آغاز عصر دموکراسی به پیشاهنگی خلق کورد می‌باشد. بر این مبنا خلق کورد در شرق کوردستان و ایران در تلاش است این نظام را به‌عنوان راهکاری دموکراتیک و غیردولتی،

جهت حل مسائل خود و تمام تنوعات هویتی که در کوردستان زندگی می‌کنند، مبنا قرار دهد.

جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان (KODAR) نظامی کنفدرال اجتماعی مبتنی بر حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خودشان است. دموکراسی، آزادی زن و زندگی محیط‌زیست‌گرا را مبنا قرار می‌دهد. نظامی غیردولتی بوده و سازماندهی اجتماعی-سیاسی و فرهنگی دموکراتیک جوامع را مبنا قرار می‌دهد. تمامی اجتماعات اتنیکی، ملی، دینی و مذهبی و فرهنگی می‌توانند خویش را به شکل کُمون، مجلس، کنگره‌ها، آکادمی‌ها، سندیکاها، تعاونی‌ها و احزاب سازمان بخشند. بر مبنای ابعاد ملت دموکراتیک (سیاسی، اجتماعی، زندگی مشترک آزاد، اقتصادی، حقوقی، فرهنگی، آموزشی، دفاع ذاتی و دیپلماسی) سازماندهی می‌شود. انتخابات و تصمیم‌گیری دموکراتیک بومی و اصل مشارکت را در تمامی سطوح مبنا می‌گیرد. همزیستی تنوعات اجتماعی بر مبنای آزادی و برابری (با مدنظر قراردادن تفاوت‌مندی‌ها) را می‌پذیرد. در چاره‌یابی مسائل جامعه‌ی کورد و سایر تنوعات اتنیکی و ملی و دینی-مذهبی موجود در شرق کوردستان، رویکردهای دولت‌گرا و ملی‌گرا را نپذیرفته و مدل ملت دموکراتیک را توسعه می‌دهد. KODAR که مدل کنفدرالیسم دموکراتیک در شرق کوردستان به شمار می‌رود، در مسیر رسیدن به کنفدرالیسم دموکراتیک خلق‌های ایران، کنفدرالیسم دموکراتیک خلق‌های خاورمیانه و جهان پیشبرد داده می‌شود.

KODAR نظامی «دولت-ملت» گرا نیست. به‌عنوان یک اصل می‌پذیرد که نظام‌های دموکراتیک و سوسیالیستی ناپیستی به‌گونه‌ای هدفمند

راستای تشکیل دولت، بر ساخته شوند. نمی‌توان نظام‌های دموکراتیک را از طریق دستگاه دولتِ مدرن بر ساخت. دستگاه دولت در مغایرت با سرشت سوسیالیسم است. هر سیستم، جریان و یا حزبی که به سوی دولت و از دولت به سوی حزب جریان یابد، منجر به نفی و انکار دموکراسی، سوسیالیسم و برابری می‌گردد. بر ساخت و رسیدن به نظام‌های دموکراتیک تنها از طریق برقراری تمامی ابعاد دموکراسی امکان‌پذیر است. سوسیالیسم همانگونه که نمی‌تواند بدون دموکراسی اندیشیده شود، از طریق راهی به‌غیر از دموکراسی نیز به هیچ وجه قابل بر ساختن نیست. تنها از طریق یک دموکراسی برخوردار از گسترده‌ترین مشارکت می‌توان یک جامعه‌ی دموکراتیک را بنیان نهاد. در همین راستا KODAR برای برپا نمودن چنین سیستمی تلاش نموده و برای قابل تحقق نمودن آن مبارزه می‌کند.

در KODAR که سیستمی دموکراتیک و غیردولتی است، جامعه‌ی سیاسی-اخلاقی به‌شکلی نیرومند، ابراز وجود می‌نماید. دولت بر پایه‌ی نفی جامعه‌ی سیاسی تحقق یافته و تحقق دموکراسی نیز مستلزم موجودیت جامعه‌ی سیاسی است؛ جامعه‌ی سیاسی نیز جامعه‌ای است که آزادی‌اش را تحقق بخشیده باشد. پدیده‌ی سیاست عبارت از اقدام جامعه به کسب نیروی «اندیشه، تصمیم‌گیری و کنش» در زمینه‌ی منافع حیاتی خویش است. جوامعی که سیاسی نگشته‌اند، همانگونه که ممکن نیست بتوانند سرنوشت خویش را تعیین نمایند، نمی‌توانند خود را دموکراتیزه نمایند. نوعی پیوند ناگسستنی میان پدیده‌های سیاست، آزادی و دموکراسی وجود دارد. بدون وجود یکی، موجودیت دیگری امکان‌پذیر نمی‌شوند.

KODAR، دارای ساختاری مدرن بوده و از نظر تاریخی موظف به توسعه‌ی مدرنیته‌ای جایگزین در برابر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری است. مدرنیته، اصطلاحی برخوردار از ذهنیت و موجودیت بنیان‌های طبقاتی، سیاسی و ایدئولوژیک است. مدرنیته‌ی حاکم دارای کیفیتی سرمایه‌داری می‌باشد اما اشکال دیگری از مدرنیته نیز وجود دارند. مدرنیته‌ی دموکراتیک در رأس این‌ها می‌آید. مدرنیته‌ها بیانگر مقاطع اجتماعی‌ای هستند که میان‌شان تفاوت‌مندی‌های ریشه‌ای و بنیادینی وجود دارند. ساختار ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی، فنی و علمی دوران هر مدرنیته، دارای خودویژگی‌هایی متناسب با خویش است. هر یک از اعصار اولیه، وسطا و نزدیک، بر حسب خویش، باز نمود یک مدرنیته است. همچنین هر مدرنیته‌ای اشکال رایج طبقاتی، فنی، ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی متناسب با ویژگی‌های خویش را داراست. هر یک به‌گونه‌ای مطابق با این اشکال رایج، نوعی مشخصه و خصال‌ویژه پیدا می‌کند. KODAR که یک سیستم چترآساست، عناصر مدرنیته‌ی دموکراتیک شرق کوردستان (یعنی ملت دموکراتیک، صنعت اکولوژیک و اقتصاد بازار اجتماعی) را در خود جای می‌دهد؛ بدین ترتیب قابلیت‌گذار از مدرنیته‌ی سرمایه‌داری را از خود نشان می‌دهد.

KODAR، نمی‌خواهد صرفاً به‌گذار از «دولت-ملت» گرای بی‌سند نمایند؛ بلکه در تلاش است تا خود را به‌شکل سازمان‌همگرای عناصر مدرنیته‌ی دموکراتیک برقرار سازد. در تمامی حوزه‌ها و به‌ویژه در حوزه‌ی ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی میان عناصر مدرنیته‌ها یک مبارزه‌ی شدید جریان دارد. نتیجه‌ی مبارزه‌ی میان آنها تعیین خواهد

کرد که کدام مدرنیته نقش سرآمد و اصلی را ایفا خواهد نمود. مبارزه در برابر کاپیتالیسم و تمامی عناصری که موجودیت و حیات آن را موجب می‌گردند، تا زمانی که بر پایه‌ی ایجاد جایگزین آن صورت نگیرد، ممکن نیست که موفقیت‌آمیز باشد. اولین شرط این است که تنها به تئوری تجزیه و تحلیل کاپیتالیسم بسنده نشود، بلکه از طریق روشن‌سازی تئوری مدرنیته‌ی دموکراتیک و عناصر مدرنیته‌ی جایگزینی که در این تئوری جای می‌گیرند، به مبارزه پرداخته شود.

در KODAR پیوند میان سیاست و اخلاق به صورت سالم برقرار شده است. درهم‌تیدگی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی مبنای قرار داده می‌شود. در بنیان سیاستش، به اندازه‌ی عناصر جامعه‌شناختی و بنابراین عنصر علمی‌بودن، «عناصر اخلاقی و اتیک» نیز وجود دارند. اهتمام به خرج می‌دهد تا از پیوند خود با مقولات هنری و فرهنگی نیز فروگذار ننماید. بدین ترتیب سبب می‌شود که سیاست نه تنها به گونه‌ای اخلاقی بلکه به گونه‌ای هنری نیز موجودیت و معنا کسب نماید. بدین گونه از سیاست محض و بی‌روح دور می‌شود و تلاش می‌نماید تا به یک پدیده‌ی غنایافته‌ی سیاسی و حقیقت آن برسد.

KODAR جامعه‌ای است مشترک که افراد و اجتماعات آزاد با اراده‌ی ذاتی خود آن را تشکیل داده‌اند. نیروی متحدکننده، اراده‌ی آزاد افراد و گروه‌هایی است که تصمیم گرفته‌اند در درون KODAR گردآمده و سازماندهی جوامع مبتنی بر «فرد-شهروند دموکراتیک آزاد و کمونال» در چارچوب تشکیل کمیته‌ها، کمون‌ها و مجالس جوامع دموکراتیک را بر اساس توان و استعداد ذاتی آنان متحقق سازند.

KODAR نوعی «دولت-ملت» گرایي کوردی در برابر «دولت-ملت» گرایي نیست. از نظر اصولی، مخالف این است و آن را نمی‌پذیرد. اتوریته‌ی سیاسی‌ای که خلق کورد پذیرد، چه زیر سقف یک دولت-ملت باشد (اگر پایبندی‌اش به دموکراسی را بپذیرد) و چه مستقل باشد، عبارت از مدیریت استاتوی دموکراتیک است. KODAR سهم کوردها از این مدل می‌باشد. یعنی KODAR به نوعی استاتو و مدل دموکراتیک خلق کرد در برابر مدل دولت-ملت است. به طور خلاصه KODAR به معنای «دموکراتیک‌بودنِ جامعه» است. به‌عنوان سیستم، به معنای برساخت اتوریته‌ی سیاسی مشترک و داوطلبانه‌ی تمامی هویت‌های اجتماعی توسط خود آن‌ها و آن‌هم بدون درافتادن به شوینسم ملی، اختلافات ستیزه‌جویانه‌ی مرزی، بروکراسی، ملی‌گرایی و «دولت-ملت» گرایي است. زندگی زیر سقف دولت-ملت ایران را تنها به شرط به رسمیت شناختن «مدیریت و استاتوی دموکراتیک» خلق کورد می‌پذیرد. این شیوه‌ی حیات به معنای ساماندهی دولت ایران بر پایه‌ی ای‌فدرال یا کنفدرال هم نیست؛ بر چنین مبنایی با دولت بر سر قانون اساسی به توافق و سازش دست یافته نمی‌شود. بر پایه‌ی به رسمیت‌شناختن مدیریت دموکراتیکِ جامعه است که «توافق و سازش بر پایه‌ی قانون اساسی دموکراتیک» حاصل می‌آید. میان این دو، تفاوت‌های بنیادینی وجود دارد.

KODAR به‌عنوان یک تشکل و یا نظام دموکراتیک، می‌تواند ایده‌آل‌ترین پروژه‌ی زندگی مساوات‌طلبانه، آزاد و مشترک در گستره‌ی دولت-ملت ایران متحقق گردد. همانگونه که واقعیت تاریخی-اجتماعی

اثبات نموده است نیز، این نظام بر این باور است که دولت ایران مسائل موجودش را تنها بر پایه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک، به صورت صلح‌آمیز و از طریق روش‌های سیاسی دموکراتیک می‌تواند حل نماید. بر این امر آگاهی دارد، بر آن مصمم است و تدارکاتش را می‌بیند. اگر دولت-ملت ایران این واقعیات و رهیافت‌های مبتنی بر قانون اساسی دموکراتیک را نپذیرد، KODAR نیرو و عزم آن را دارد که بتواند خود را به شکل یک اتوریت‌هی سیاسی «اتونوم و دموکراتیک» حیات ببخشد و از خویش دفاع نماید.

KODAR بیانگر پیشنهاد رهیافت ملت دموکراتیک و عملی‌سازی آن در زمینه‌ی مسئله‌ی کورد در شرق کوردستان است. این ملت دموکراتیک از «دولت-ملت» گرای رهایی یافته و نه تنها برای کوردها بلکه برای تمامی اجتماعات اتنیک و ملی در ایران مصداق و اعتبار دارد. رهیافت‌ها و راه‌حل‌های «دولت-ملت» گرا، که به درازای تاریخ مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و در تمام مقاطع مسائل ملی به عنوان تنها رهیافت و راه‌چاره تحمیل گردیده‌اند، تاریخ را به دریایی از خون مبدل نموده‌اند. رهیافت «دولت-ملت» گرا، راه حل و فصل مسائل نیست؛ بلکه راه تعمیق، شدت بخشی و شعله‌ورسازی جنگ است. KODAR راه صلح و چاره‌یابی مسائل را در رسیدن به این می‌بیند که عناصر مدرنیته‌ی دموکراتیک، یعنی ملت دموکراتیک، اقتصاد بازار اجتماعی عاری از سود و صنعت اکولوژیک به عنوان جایگزینی در برابر مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و عناصر اساسی آن یعنی دولت-ملت، سودگرایی سرمایه‌داری و صنعت‌گرایی مخرب محیط‌زیست ایجاد شوند.

تنها راه جهت اینکه با توسل به رویکردی صلح‌آمیز و سیاسی در زمینه‌ی مسئله‌ی کورد با دولت-ملت ایران، به چاره‌یابی رسیده شود و حل مسئله امکان‌پذیر گردد، این است که حق مبدل‌شدن به ملتِ دموکراتیک برای خلق کورد (این حق جهت سایر خلق‌ها نیز مصداق دارد) و استاتوی مدیریت اتونوم دموکراتیک به‌عنوان نتیجه‌ی طبیعی این حق پذیرفته شود. برای اینکه این رهیافت و راه‌حل بتواند پیشبرد یابد، باید گام به گام حوزه‌ی «دولت-ملت» گرایي محدود گردیده و حوزه‌ی جامعه‌ی دموکراتیک مدنی توسعه یابد. موقعیت KODAR بر این مبنا جهت صلح و چاره‌یابی سیاسی مساعد می‌باشد. مانع موجود بر سر راه صلح و چاره‌یابی سیاسی، «پروژه، سیاست‌ها و اقدامات» مبتنی بر نسل‌کشی فرهنگی سرپوشیده‌ای است که دولت ایران علیه کردها اجرا می‌نماید. اگر دولت ایران از این مقولات دست بکشد و بپذیرد که اقتصاد بازار اجتماعی هدفمند در راستای محدودسازی سود، صنعت اکولوژیک و به‌ویژه ملت دموکراتیک به‌مثابه‌ی عناصرِ مدرنیته‌ی دموکراتیک، در نظام گنجانده شوند و به جایگاه و استاتویی در قانون اساسی دموکراتیک دست یابند، مسیر صلح ماندگار و راه‌حل سیاسی گشوده خواهد شد.

امروزه مدل چاره‌یابی‌ای که جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان (KODAR) پیشاهنگی آن را برعهده دارد، در سرآغاز یک راه قرار دارد. در راه چاره‌یابی مسائل به‌عنوان گزینه‌ی نخست، مسائل را از راه صلح و سیاست دموکراتیک و از طریق قانون اساسی دموکراتیک حل خواهد کرد؛ که در این وضعیت دولت-ملت ایران تنها به

دست برداشتن از سیاست نفی و نابودی بسنده نخواهد کرد، بلکه تعریف واقع‌گرایانه‌ی مسئله را پذیرفته و راه‌حل آن را در قانون اساسی دموکراتیک جهانشمول خواهد جست، بدین ترتیب هم مضمون و هم روش قانون اساسی دموکراتیک را با مخاطب مسئله تعیین خواهد کرد. این راه‌حلی که تمامیت کشور را هم به‌منزله‌ی دولت و هم ملت میسر می‌گرداند، تحولات رادیکال و دموکراتیکی را الزامی می‌نماید. به‌عنوان راهکار و گزینه‌ی دوم و در صورت اصرار بر ممانعت راهکار نخست، راهی که باقی می‌ماند این است که KODAR به‌صورت یک سویه و به شیوه‌ای انقلابی اتوریته‌ی دموکراتیک خویش را بر ساخته و از آن دفاع نماید. عناصر بسیاری جهت پیشروی موفقیت‌آمیز در این راه وجود دارند. پیشاهنگی ایدئولوژیک و سیاسی KODAR که دارای تجربه‌ای وافر در این زمینه بوده، پشتیبانی قوی خلق، نیروی نظامی که قادر به انجام دفاع ذاتی در هر حوزه‌ای است و شبکه‌ی روابط وسیع داخلی و خارجی، امکان بر ساخت، مدیریت و حفظ ملت دموکراتیک توسط KODAR را فراهم می‌سازد. چنین سیستمی چون ملت دموکراتیک را در افق اهداف خود قرار داده و نه ملت‌گرایی دولتی را، بنابراین همیشه طرفدار حل مسائل و صلح بوده و باب گفتگو و مذاکره با دولت ایران را باز نموده است؛ اما در صورتی که در این راه موفقیتی حاصل نگردد، خواهد توانست در مسیر اصلی خویش و از طریق نیروی ذاتی خود به تداوم موفقیت‌آمیز بر ساخت ملت دموکراتیک پردازد و آن را مدیریت و حفظ نماید.

کودار و شیوه‌های تکوین ملت دموکراتیک

جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان (KODAR) که در زمینه‌ی مسئله‌ی کورد بیانگر تفسیر دموکراتیک غیردولت‌گرا از «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به دست خودشان» است، در زمینه‌ی حل مسئله‌ی ملی باید همچون یک دگرگونی ریشه‌ای مورد ارزیابی قرار گیرد. همیشه تلاش به خرج داده شده تا مسائل ملی‌ای که مدرنیته‌ی سرمایه‌داری منجر به آن‌ها گشته، از طریق ذهنیت‌ها و پارادایم‌های (جهانبینی) «دولت-ملت» گرا و ملی‌گرا مورد تحلیل قرار گیرند. خود دولت-ملت به‌عنوان بازیگر اصلی چاره‌یابی عرضه گشته است. به‌هنگام بحث از مسئله‌ی ملی، بی‌درنگ این اندیشه به ذهن خطور می‌کند که «ما نیز باید یک دولت داشته باشیم». تقریباً برای هر قومیت و ملیتی، یک دولت در نظر گرفته شده است. این رویکرد را به‌ویژه انگلستانی توسعه داد که در پی هژمون‌شدن در سطح جهان بود و می‌خواست دولت‌های بزرگی همچون امپراطوری و دولت‌های کوچکی همچون دولت‌شهرها را از حالت مانعی بر سر راه خویش درآورده و سیاست «تفرقه‌بیانداز و حکومت‌کن» را پیش ببرد. دولت-ملت، «شیوه‌ی تنظیم قدرت» هژمونی‌گرایی متکی بر نظام سرمایه‌داری است. طلب یک دولت برای هر اتنیسیته و یا مذهب و قومی، به معنای کمک‌رسانی به جهانی‌شدن یا گلوبالیزاسیون سرمایه‌داری و بنابراین پیشینه‌نمودن «استثمار و تخریب زیست‌محیطی» است.

زورگویانه‌ترین جنبه‌ی مدرنیته این است که چاره‌یابی مسائل ملی و

اجتماعی را به دولت-ملت مقید می‌گرداند. انتظار چاره‌یابی از یک ابزار که خودش منبع مسائل و معضلات است، سبب می‌گردد تا معضلات بهمین وار رشد نمایند و منجر به بحران اجتماعی شوند. خود سرمایه‌داری، بحرانی‌ترین مرحله‌ی نظام تمدن می‌باشد. دولت-ملت، سازمان خشونت‌ی است که در این مرحله‌ی بحرانی پایش به میان کشیده شده و در طول تاریخ بیشترین توسعه را یافته است.

دولت-ملت، محاصره‌ی تمامی جامعه توسط خشونت است؛ ابزار در کنار هم نگه‌داشتن اجباری محیط‌زیست و جامعه‌ای است که سرمایه‌داری از طریق بیشینه سود و صنعت‌گرایی، آن را دچار تحلیل رفتگی نموده است. بارنمودن خشونت مفرط بر آن، از بیشینه سود نظام کاپیتالیستی و تمایل به انباشت لاینقطع آن سرچشمه می‌گیرد. بدون وجود یک سازمان‌بندی خشونت‌محور از نوع دولت-ملت، قوانین انباشت سرمایه‌داری، قادر به جریان یافتن نیست و صنعت‌گرایی، قابل استمرار نمی‌باشد. در عصر کاپیتالیسم مالی گلوبال به‌مثابه‌ی آخرین مرحله‌ای که بدان رسیده‌ایم، جامعه و محیط‌زیست با یک‌ازهم‌پاشیدگی کامل روبه‌رو است. بحران‌هایی که در سرآغاز، دوره‌ای بودند، خصلتی مستمر و ساختارین به‌خود گرفته‌اند. در این وضعیت خود دولت-ملت نیز به مانعی تبدیل گشته که نظام را کاملاً ناکارآمد و راکد می‌نماید. حتی سرمایه‌داری نیز که خود یک ساختار بحرانی است، نجات یافتن از مانع دولت-ملت را در صدر مباحث روز خویش قرار داده است. حاکمیت و سلطه‌ی دولت-ملت تنها سرچشمه‌ی مسائل اجتماعی نیست، بلکه مانع بنیادین در پیش روی حل آن‌ها نیز هست. سیستمی که حتی برای طبقه‌ی حاکم

کاپیتالیستی چنین حالتی پیدا کرده، ابزار چاره‌یابی‌انگاشتنِ آن جهت جامعه، خلق‌ها و زحمت‌کشان، به کلی در مغایرت با طبیعت جامعه است؛ این به معنای نفی طبیعت است. در حل مسائل ملی که مهم‌ترین بخش مسائل اجتماعی می‌باشند، هم به اقتضای طبیعت جامعه، خلق‌ها و زحمت‌کشان و هم به سبب مانعی همچون دولت-ملت نظام هژمونیک، ناگزیر باید مدل دموکراتیک را مبنا قرار داد.

می‌توان عنوان داشت که مدل چاره‌یابی دموکراتیک به کلی مستقل از دولت-ملت نیست. دموکراسی و دولت-ملت به‌عنوان دو اتوریته، می‌توانند در زیر یک سقف سیاسی ایفای نقش نمایند. قانون اساسی دموکراتیک حوزه‌ی فعالیت و نفوذ هر یک را تعیین می‌نماید. در این خصوص می‌توان به نمونه‌ی اتحادیه‌ی اروپا اشاره نمود. اتحادیه‌ی اروپا در این راستا گام‌هایی برداشته اما جنبه‌ی حاکم در قانون اساسی آنها حاکمیت دولت-ملت است. ولی در عموم جهان، تمایل در راستای گذار از دولت-ملت می‌باشد. اساسی‌ترین تحول سیاسی که در سطح جهان روی می‌دهد، بر گذار نظری و عملی از دولت-ملت استوار است. رهیافت دموکراتیک به میزانی که خویش را اتونوم گرداند و نظام‌مند (سیستم‌تیزه) نماید، به همان میزان در تحول و دگرگونی سیاسی مفید واقع می‌گردد. تحول مثبت دولت-ملت، ارتباط تنگاتنگی با پیشبرد «دموکراتیزاسیون، مدیریت استاتوی دموکراتیک، بر ساخت ملت دموکراتیک، دموکراسی بومی و فرهنگ دموکراسی» در تمامی حوزه‌های اجتماعی دارد.

کودار و راهکار چاره‌یابی دموکراتیک

KODAR نمود ملموس چاره‌یابی دموکراتیک در مسئله‌ی کورد در شرق کردستان بوده و با رویکردهای سنتی دارای تفاوت است. چاره‌یابی را در سهم‌بردن از دولت نمی‌بیند. حتی در چارچوب اتونومی (خودگردانی) نیز در پی ایجاد دولتی برای کوردها نیست. همان‌گونه که در پی یک دولت فدرال و کنفدرال نیست و چنین هدفی ندارد، آن را همانند رهیافت و چاره‌یابی مورد نظر خویش نیز نمی‌بیند. طلب اساسی‌اش از دولت به رسمیت شناختن حق «خود-مدیریتی» کوردها از طریق اراده‌ی آزادشان» و عدم مانع‌تراشی در مقابل مبدل‌شدن‌شان به جامعه‌ی ملی دموکراتیک است. اگر دولت-ملت حاکم نه در گفتار که در کردار نیز به اصل دموکراتیک پایبند باشد، پس جامعه‌ی دموکراتیک را هرچند مورد پشتیبانی قرار ندهد اما نباید مانع آن شود و برایش ممنوعیت ایجاد نماید.

دولت‌ها و یا حکومت‌ها چاره‌یابی دموکراتیک را توسعه نمی‌دهند؛ این خود نیروهای اجتماعی هستند که مسئول چاره‌یابی می‌باشند. نیروهای اجتماعی در چارچوب قانون اساسی دموکراتیک، در پی سازش با دولت‌ها یا حکومت‌ها می‌گردند. تسهیم و تقسیم مدیریت بین نیروهای دموکراتیک اجتماعی و نیروهای حکومتی یا دولتی، از طریق قوانین اساسی تعیین می‌گردند. هم طلب مدیریت مطلق دولتی و به همان میزان نیز طلب دموکراسی مطلق، امری واقع‌گرایانه نیستند و به همان نحو با روح چاره‌یابی در مغایرت هستند.

چاره‌یابی دموکراتیک ماهیتاً عبارت است از پدیده‌ی مبدل‌شدن به ملت

دموکراتیک و خود-برساختن جامعه به صورت جامعه‌ی ملی دموکراتیک. نه «مبدل شدن به ملت توسط دولت» و نه «خارج شدن از حالت ملت به دست دولت» نیست؛ استفاده‌ی جامعه از حق «برساختن خود به صورت ملت دموکراتیک» است.

اگرچه تعریف بسیار گسترده‌ای از مدل‌های برساخت ملت وجود دارند اما می‌توان تعریفی از آن ارائه داد که قادر به ترکیب و یکی نمودن تمامی آنها باشد؛ آن نیز تعریفی از ملت است که در ارتباط با ذهنیت، آگاهی و اعتقاد باشد. در این وضعیت، ملت عبارت است از اجتماع انسان‌هایی که در یک جهان ذهنیتی مشترک سهیم‌اند. در این تعریف از ملت، زبان و دین و فرهنگ و بازار و تاریخ و مرزهای سیاسی تعیین کننده نیستند، بلکه نقشی جسمانی و پیکروار ایفا می‌نمایند. اینکه ملت اساساً به منزله‌ی یک وضعیت ذهنیتی تعریف گردد، حاوی خصلتی دینامیک یا پویاست. چیزی که در ملت دولتی مهر خویش را بر ذهنیت مشترک می‌زند، ملی‌گرایی است و در ملت دموکراتیک نیز آگاهی یا شعور مربوط به «آزادی و همبستگی» است. اما اگر ملت‌ها تنها از طریق وضعیت ذهنیتی‌شان تعریف گردند، تعریفی ناکافی خواهد بود. همانگونه که ذهنیت‌ها بدون تن و بدن نمی‌توانند وجود داشته باشند، ملت‌ها نیز نمی‌توانند بدون جسم و پیکر باشند. جسم و پیکر ملت‌هایی که ذهنیتی ملی‌گرا دارند، نهاد دولت است. به سبب همین جسم و پیکر است که چنین ملت‌هایی را ملت دولتی می‌نامند. هنگامی که نهادهای حقوقی و اقتصادی کفه‌ی سنگین را تشکیل می‌دهند، جهت تمیزدادن چنین ملت‌هایی از هم، می‌توان آن‌ها را ملت بازار و یا ملت

حقوقی عنوان کرد. جسم و پیکر ملت‌هایی که از ذهنیت مبتنی بر «آزادی و همبستگی» برخوردارند، اتونومی دموکراتیک است. اتونومی دموکراتیک، اساساً بدین معناست که افراد و اجتماعاتی که در ذهنیت مشترکی سهیم‌اند، خودشان را از طریق اراده‌ی ذاتی‌شان مدیریت نمایند. یعنی به خود-مدیریتی مبتنی بر اراده‌ی ذاتی خویش پردازند. می‌توان این را مدیریت یا اتوریتیه‌ی دموکراتیک نیز نامید.

KODAR؛ از تک ملتی به سوی فرا ملتی

در پرتو این تعاریف عمومی مربوط به ملت، نظام KODAR با رد رویکردهای «دولت-ملت» گرا در زمینه‌ی چاره‌یابی مسئله‌ی ملی کورد، «مدل ملت‌باوری دموکراتیک، حق تکوین ملت برای کوردها یا متحول‌شدن‌شان به پدیده‌ی جامعه‌ی ملی» را از طریق تحقق خودگردانی دموکراتیک مبنا می‌گیرد. در اینجا تعریف «ملت تک‌پیکری یا تک‌بدنه» مطرح است که به روی تعریفی از نوع «فرا-ملت» باز است؛ یعنی این «ملت تک‌پیکری» به همراه دیگر ملت‌ها مثلاً ملت فارس، آذری، بلوچ، عرب و... می‌تواند به سطح «فرا-ملت» برسد.

تعریف «فرا-ملت» را می‌توان به شیوه‌ای گسترش داد که دربرگیرنده‌ی بسیاری از ملت‌ها باشد. می‌توان امت اسلامی را همچون پیش‌نمونه‌ی این تعریف در نظر گرفت. احتمال بسیار قوی این است که فرهنگ‌های اجتماعی خاورمیانه، دیر یا زود در چارچوب یک «امت-ملتی» مشترک یعنی امتی نوسازی‌شده، با هم امتزاج یابند.

می‌توان در چارچوب این دو مفهوم بنیادین، روند مبدل‌شدن کوردها

به ملت را ابتدا در دو بُعد تصور نمود. اولی، بُعد ذهنیتی می‌باشد. از ابعاد وجودی سهم‌شوندگان جهان ذهنیتی (جهان مشترک ذهنیتی) بحث می‌نماییم که حالات آگاهانه‌ی مربوط به حوزه‌های اساسی زبان، فرهنگ، تاریخ، اقتصاد و مناطق تراکم جمعیتی خویش را بدون اهمال ورزیدن از آن‌ها، از طریق احساس همبستگی مشترک به وحدت می‌رسانند. معیار اساسی در این بُعد عبارت است از تسهیم ذهنی خیال و پروژه‌ی «دنیایی آزاد و برابر که متکی بر تفاوت‌مندی‌هاست». می‌توان این جهان ذهنیتی را جهان یا اتوپیای (خیال) کمونال افراد آزاد نیز عنوان نمود. نکته‌ی مهم این است، یک ذهنیت مبتنی بر آزادی و برابری که نافی تفاوت‌مندی‌ها نباشد، در عرصه‌ی همگانی و در جهان اخلاقی و سیاسی به‌طور پیوسته حیات بخشیده شود. و این یعنی بیست و چهار ساعته با ذهنیت دموکراتیک زندگی کردن. بُعد دوم، جسم و پیکر است که جهان ذهنیتی بر آن استوار خواهد بود. یعنی مبدل‌شدن به ملت دموکراتیک، بازتنظیم هستی جسمانی و بدنی است. در بنیان بُعد جسمانی و بدنی، خودگردانی دموکراتیک نهفته است. می‌توان خودگردانی دموکراتیک را در معنای وسیع و محدود کلمه تعریف نمود.

خودگردانی دموکراتیک در معنای وسیع کلمه، بیانگر ملت دموکراتیک است. ملت دموکراتیک ابعادی دارد که گستره‌ی بزرگ‌تری را به خود اختصاص داده‌است. می‌توان آن را از طریق ابعاد فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، دیپلماتیک و سایر ابعادش، به‌شکلی وسیع تعریف نمود. در معنای محدود کلمه، خودگردانی دموکراتیک بیانگر بُعد سیاسی است؛ به عبارتی دیگر به معنای اتوریته یا مدیریت دموکراتیک

است. بُعد خودگردانی دموکراتیک «مبدل‌شدن به ملت دموکراتیک»، هرچه بیشتر با دولت-ملت‌های حاکم مشکل دارد. دولت-ملت‌های حاکم، عموماً خودگردانی دموکراتیک را انکار می‌نمایند. تا زمانی که اجباری نباشد، نمی‌خواهند آن را به‌عنوان «حق» به رسمیت بشناسند.

تکوین ابعاد ملت دموکراتیک

- کمون و فرد- شهروندِ آزاد ملت دموکراتیک
- حیات سیاسی و خودگردانی دموکراتیک
- ملت دموکراتیک و زندگی اجتماعی
- زندگی مشترک آزاد در فرم ملت دموکراتیک
- ملت دموکراتیک و خودگردانی اقتصادی
- ساختار حقوقی ملت دموکراتیک
- فرهنگ ملت دموکراتیک
- سیستم خوددفاعی ملت دموکراتیک
- دیپلماسی ملت دموکراتیک

تکوین ابعاد ملت‌دموکراتیک

دومین راه اجرایی شدن رهیافت خودگردانی دموکراتیک، عبارت است از عملی‌سازی یک سویه‌ی پروژه‌ی خویش‌بدون تکیه بر سازش با دولت-ملت‌ها. در معنای وسیع خود، ابعاد خودگردانی دموکراتیک را عملی می‌گردانند و بدین ترتیب حق مبدل‌شدن به ملت دموکراتیک را برای کوردها متحقق می‌گردانند. در این وضعیت، بی‌شک درگیری با دولت-ملت‌های حاکمی که این راه یک سویه‌ی مبدل‌شدن به ملت دموکراتیک را نخواهند پذیرفت، شدت خواهد گرفت. کوردها در این وضعیت در برابر حملات دولت-ملت‌ها (چه به تنهایی صورت گیرند و چه همانند نمونه‌ی ایران-ترکیه-سوریه مشترک باشند) راه چاره‌ای به‌غیر از «اقدام به بسیج عمومی و جنگ سرتاسری جهت حفظ موجودیت خویش و زندگی آزاد» نخواهند یافت. تا برقراری یک سازش یا استقلال‌یابی محتمل در طول جنگ، روند مبدل‌شدن به ملت دموکراتیک را با تمامی ابعادش و از طریق نیروی ذاتی خویش پیشبرد داده و تحقق خواهند بخشید.

ابعاد ملت دموکراتیک

۱) کمون و فرد- شهروند ملت دموکراتیک

به هنگام بیان ابعاد حیات ملی دموکراتیک، جهت درنیفتادن به یک اشتباه باید از قبل یک هشدار داد؛ هشدار مزبور در این باره است که در حیات ملت دموکراتیک یا هر نوع دیگری از ملت، همیشه کلیت‌مندی ذهنی و نهادی وجود دارد. عموماً جوامع و خصوصاً جوامع دموکراتیک ملی، جهت تسهیل در آنالیزها و تحلیلات به حوزه‌ها و ابعاد مختلفی تقسیم می‌شوند. اما هیچ کدام از این تقسیمات، به تنهایی و به شکل «گسسته از کلیت» نمی‌توانند وجود داشته باشند. اگر جوامع و به‌ویژه ملت‌های دموکراتیک عصر ما را به یک آرگانیزم یا موجود زنده تشبیه نماییم، معلوم می‌شود که حوزه‌ها و ابعاد آن‌ها به‌شکلی همبسته و در چارچوب کلیت‌مندی آرگانیزم یا موجود زنده‌ای که اعضایش به هم وابسته هستند، می‌زینند. بنابراین اگرچه هر یک از ابعاد به‌صورت جداگانه نیز بررسی شوند، اما باید همیشه در نظر داشت که آن‌ها بخش‌هایی از یک کلیت می‌باشند.

فرد- شهروند ملت دموکراتیک، به اندازه‌ای که آزاد است، ناچار است کمونال نیز باشد. «فرد آزاد» قلبی و پوشالین فردگرایی کاپیتالیستی که در برابر جامعه شورانده شده، ماهیتاً دچار ژرفایافته‌ترین نوع بردگی است. اما تصویری که ایدئولوژی لیبرال ترسیم می‌نماید، طوری است که انگار فرد در جامعه دارای آزادی‌های بی‌پایان است. لیکن

واقعیت این است فردی که برده‌ی کارهای دستمزددار است و تمایل به بیشینه سود را تحقق بخشیده و به نظامی هژمونیک مبدل می‌نماید، نماینده‌ی توسعه‌یافته‌ترین شکل بردگی است. چنین فردی، در عملکرد زندگی و آموزش بی‌رحمانه‌ی «دولت-ملت» گرایمی ایجاد می‌گردد. چون زندگی‌اش به حاکمیت پول وابسته گردانده شده، تن به سیستم دستمزدی‌ای داده که همانند قلاده‌ای به دور گردنش بسته شده و او را به هر طرف جهت‌دهی می‌نماید. زیرا برای زندگی کردن چاره‌ی دیگری ندارد. اگر بگریزد یعنی بیکاری را ترجیح دهد، این نیز به معنای آن است که همان‌طور ایستاده و روی پا جانش را بستانند. همچنین فردگرایی کاپیتالیستی، بر مبنای نفی جامعه شاکله‌بندی شده است. معتقد است که به تناسب رد هر نوع فرهنگ و سنت جامعه‌ی تاریخی، خود را تحقق خواهد بخشید. این بزرگ‌ترین تحریفی است که ایدئولوژی لیبرال صورت می‌دهد. شعار اساسی آن هم، انکار جامعه و برجسته کردن فرد گسست یافته از جامعه یا فردی تهی است. کاپیتالیسم، در اصل نظامی بیمار است که بر مستهلک نمودن جامعه اتکا دارد.

در برابر این، فرد متعلق به ملت دموکراتیک، آزادی خود را در کمونالیته‌ی جامعه یعنی در زندگی به شکل اجتماعات کوچک کارا تر می‌یابد. کمون یا اجتماع «آزاد و دموکراتیک»، مدرسه‌ای اساسی است که در آن فرد متعلق به ملت دموکراتیک ایجاد می‌گردد. کسی که کمون ندارد و به صورت کمونال زندگی نمی‌کند، فردیت او نیز ایجاد نمی‌گردد. کمون‌ها به‌غایت متنوع هستند و در هر حوزه‌ی حیات اجتماعی مصداق دارند. فرد می‌تواند به گونه‌ای متناسب با تفاوت‌مندی‌ها، حیاتش را در

بیش از یک کمون و اجتماع به سر برد. مورد مهم این است که فرد قادر باشد در همخوانی با استعدادها، تفاوت‌مندی‌ها و کار و تلاشی که به خرج می‌دهد، در اجتماع کمونال به حیاتش ادامه دهد. فرد، مسئولیت‌پذیری در برابر کمون یا واحدهای اجتماعی‌ای که بدان‌ها تعلق دارد را اصل بنیادین اخلاقی بودن می‌شمارد. اخلاق به معنای احترام و پایبندی به اجتماع و حیات کمونال است. کمون یا اجتماع نیز با صیانت کامل از افرادش، از آن‌ها حفاظت می‌نماید و به آن‌ها حیات می‌بخشد. اصل بنیادین تأسیس جامعه‌ی انسانی نیز همین اصل مسئولیت‌پذیری اخلاقی است. خصلت دموکراتیک کمون یا اجتماعات، «آزادی جمعی» و به عبارتی دیگر «کمون یا اجتماع سیاسی» را تحقق می‌بخشد. کمون یا اجتماعی غیردموکراتیک، نمی‌تواند سیاسی باشد. اجتماع یا کمون غیرسیاسی نیز نمی‌تواند آزاد باشد. همسانی تنگاتنگی بین «دموکرات بودن، سیاسی بودن و آزادی» کمون وجود دارد. اولین شرط مبدل شدن به ملت دموکراتیک این است که فرد آزاد باشد و این آزادی را به همراه کمون یا اجتماعاتی که بدان‌ها تعلق دارد، بر مبنای سیاست دموکراتیک تحقق بخشد. هنگامی که فرد-شهروند ملت دموکراتیک با «دولت-ملت» در زیر یک سقف سیاسی زندگی نماید، تعریفش اندکی دیگر وسعت می‌یابد. در این وضعیت و در چارچوب «شهروندی مبتنی بر قانون اساسی»، به اندازه‌ای که فرد-شهروند ملت دموکراتیک خویش است، فرد-شهروند دولت-ملت نیز می‌باشد. موردی که در اینجا اهمیت می‌یابد این است که موقعیت ملت دموکراتیک به رسمیت شناخته شود؛ یعنی خودگردانی دموکراتیک، در

قانون اساسی ملی به عنوان یک استاتوی حقوقی تعیین گردد و گنجانده شود. استاتوی دموکراتیک ملی دو جنبه دارد اولی، بیانگر تحقق استاتو، قانون و یا قانون اساسی در درون خودگردانی دموکراتیک است. دومی عبارت است از، تنظیم استاتوی خودگردانی یا اتونومی به صورت یک زیرمجموعه‌ی استاتوی ملی قانونی یا مبتنی بر قانون اساسی. در قانون اساسی بسیاری از کشورهای اتحادیه‌ی اروپا و حتی کشورهای جهان، «تنظیم استاتو»هایی اینچنینی وجود دارند.

هرچند مبنای کار بر این استوار است که KODAR ملت دموکراتیک متکی بر «توأم بودن کمون و فرد- شهروند آزاد» را به طور یک سویه بر سازد، اما KODAR می تواند با دولت ایران، در چارچوب استاتوی ملی متکی بر قانون اساسی دموکراتیکی که استاتوی خودگردانی دموکراتیک را می پذیرد نیز به راه حلی دست یابد. ساختار بندی KODAR به گونه‌ای است که دروازه اش بر روی هر دو حالت «حیات اجتماع و فرد- شهروند آزاد» و «پیوست دادن این شیوه‌ی حیات به استاتوی قانونی یا مبتنی بر قانون اساسی» گشوده است.

می توان عضویت در KODAR را به عنوان فرد- شهروند آزاد ملت دموکراتیک نیز تعریف نمود. اما نباید این عضویت و شهروندی را با شهروندی دولت- ملت همسان دانست. شهروندی دولت- ملت، موقعیت بردگی مدرن مدنظر کاپیتالیسم را تعیین می نماید. فردگرایی سرمایه داری بیانگر بندگی مطلق جهت خدای دولت- ملت است؛ ولی شهروندی ملت دموکراتیک بیانگر رسیدن به حالت «فرد آزاد» به معنای واقعی کلمه است. شهروندی ملت دموکراتیک کوردها در شرق کوردستان،

تحت استاتوی KODAR قابل تحقق است. بنابراین عطف نمودن هویت شهروندی ملت دموکراتیک به عضویت KODAR، یک تعریف مناسب تر خواهد بود. شهروندی کوردها در ملت دموکراتیک خودشان، هم حق و هم وظیفه‌ی اغماض ناپذیر آنهاست. مبدل نشدن به شهروند ملت خویش، بیانگر نوعی از خودبیگانگی بزرگ است و از طریق هیچ توجیهی نمی‌توان از آن دفاع نمود. مسئله‌ای که در اینجا با آن مواجه می‌شویم، در رابطه با این موضوع است که شهروندی دولت-ملت حاکم چه خواهد شد؟ در واقع می‌توان هر دو شهروندی را به صورت مختلط و درهم‌تنیده نمایندگی یا بازنمایی کرد. اگر مسئله‌ی کورد در کشور ایران در چارچوب موقعیت شهروندی مبتنی بر قانون اساسی دموکراتیک حل شود، برخورداری از هر دو نوع شهروندی آن‌هم به‌طور هم‌زمان، با واقعیت اجتماعی هم‌خوان تر است. در مقطع بر ساخت KODAR و در گستره‌ی کشور ایران، هر فرد کورد باید اهتمام به خرج دهد تا خویش را در چارچوب دو شهروندی تعریف نماید؛ حتی فراتر از اهتمام به خرج دادن، بایستی دو هویت شهروندی را به منصفی ظهور برساند. KODAR می‌تواند هویت شهروندی دوجهبی مختص به افراد ملت دموکراتیک خود را تحقق بخشد. در غیر این صورت اگر توافق و سازش در این امر تحقق نیابد، KODAR می‌تواند هویت شهروندی تک‌وجهی خاص خود را ایجاد نماید.

هر عضو-شهروند KODAR، باید از شخصیت فردی که کاپیتالیزم او را از طریق فردگرایی به سطح «هیچ و پوچ» تنزل داده، گذار کند و به‌مثابه‌ی عضو کمون زندگی نماید. باید به‌عنوان یک اصل بنیادین اخلاقی

بدانیم و ملکه‌ی ذهن گردانیم که فرد فاقد زندگی کمونال ممکن نیست بتواند دارای فردیت نیز باشد. باید همیشه مدنظر داشت که عضویت در کمون یا اجتماعات، در عین حال دارای جنبه‌ای دموکراتیک است. کمون یا اجتماع تنها از طریق سازوکار و ضابطه‌ی دموکراتیک می‌تواند سیاسی و بنابراین آزاد باشد. بدین ترتیب درک می‌گردد که هر کمون یا اجتماعی، در عین حال یک واحد جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی است. هر کمون و اجتماع KODAR در عین حال یک واحد اخلاقی و سیاسی است. فرد-شهروندان آن نیز فرد-شهروندان اخلاقی و سیاسی‌اند. مقصود از کمون یا اجتماعات، گروه‌هایی انسانی است که در هر حوزه‌ی جامعه دارای نقش ویژه و کارایی هستند. مثلاً یک روستا که دربردارنده‌ی شرایط کمون باشد عبارت از یک کمون یا اجتماع است؛ به همان نحو می‌توان این تعریف را تا سطح محله و شهر نیز تعمیم بخشید و چنین تعریفی را درباره‌ی آن‌ها به عمل آورد. یک کنوپراتیو (تعاونی)، کارخانه، وقف یا بنیاد خیریه، انجمن و سازمان مدنی نیز می‌تواند کمون باشد. در عین حال چون دموکراتیک بودن‌شان الزامی است، می‌توان این‌ها را نظام کمونال دموکراتیک نیز عنوان نمود. همچنان که می‌توان حیات کمون‌محور را به تمامی عرصه‌های آموزشی، فرهنگی، هنری و علمی انتقال و تعمیم داد، می‌توان حیات اجتماعی و سیاسی را هم به حالت کمونی درآورد و هم دموکراتیک گردانید. فرد-شهروند آزاد تنها در بطن این حیات کمونال دموکراتیک می‌تواند ایجاد گردد. عموماً فرد-شهروندی دموکراتیک و خصوصاً فرد-شهروندی محسوس گشته‌ی KODAR ضرورتی جهت حیات مسئولانه، اخلاقی و سیاسی است.

۲) حیات سیاسی و خودگردانی دموکراتیک

بُعد سیاسی بر ساخت ملت دموکراتیک را می‌توان به صورت استاتوی دموکراتیک مفهوم‌بندی کرد. نمی‌توان ملت دموکراتیک را بدون مدیریتی ذاتی تصور نمود. عموماً کلیه‌ی اشکال ملت به‌ویژه ملت‌های دموکراتیک، هستی‌های اجتماعی‌ای هستند که دارای مدیریت ذاتی خودشان می‌باشند. اگر جامعه‌ای از مدیریت ذاتی خویش محروم باشد، از حالت ملت نیز خارج می‌گردد. در واقعیات اجتماعی معاصر نمی‌توان ملتی فاقد مدیریت را تصور نمود. حتی ملت‌های مستعمره نیز دارای نوعی مدیریت هستند، اگرچه آن مدیریت‌ها ریشه‌ای بیگانه داشته باشند. لیکن در خصوص جوامعی که وارد روند و مرحله‌ی فروپاشی شده‌اند، نمی‌توان از وجود مدیریت بحث نمود. در این حالت، تنها چیزی که می‌تواند مطرح باشد عبارت است از مدیریت فروپاشی کنترل‌دار یا مدیریت تصفیه‌ی درازمدت که توسط نیروی فروپاشنده صورت می‌گیرد. موقعیت کوردها در دورانی که فاقد سازمان ذاتی بودند، این‌گونه بود. صرفاً از «مبدل شدن به ملت» باز داشته نمی‌شدند، بلکه از حالت جامعه نیز خارج گردانده می‌شدند. دیگر به مرحله‌ای رسیده‌ایم، که کوردها به اندازه‌ای که مبدل به جامعه‌ای شدیداً سیاسی شده‌اند، به همان اندازه نیز به‌طور متمرکز در نوعی موقعیت به‌سر می‌برند که این واقعیت سیاسی را در مسیر مبدل شدن به ملت دموکراتیک سازماندهی می‌نماید.

هر جامعه و ملتی که نیرویی از نوع دولت و قدرت کسب نماید، ضمن

اینکه آزاد نمی‌شود، اگر دارای خصوصیات دموکراتیک باشد، با از دست دادن آزادی‌های موجودش نیز مواجه می‌گردد. به همین جهت هر اندازه یک جامعه را از پدیده‌های دولت یا قدرت عاری و تمیز گردانیم، به همان میزان دروازه‌های آن را به روی آزادی می‌گشاییم. شرط اساسی جهت آزاد نمودن آن جامعه و ملت نیز نگاه داشتن آن در یک موقعیت سیاسی دائمی است. جامعه‌ای که از دولت و قدرت تمیز و عاری شده ولی نتوانسته سیاسی گردد، به موقعیت جامعه و یا ملتی درمی‌افتد که در مقابل آنارشی یا وضعیتی بحرانی تسلیم گشته است. اگر جوامع یا ملت‌ها طی مدت‌زمانی کوتاه از بحران‌رهایی نیابند، تباہ گشته و آلت و ابزار بیگانه می‌گردند. بحران و آنارشی تنها در مدت‌زمانی موقت یا کوتاه می‌توانند نقشی مولد ایفا نمایند. به همین دلیل نیز وارد میدان شدن پدیده‌ی سیاسی، شرطی لازم است. سیاست نه تنها آزاد می‌نماید، در عین حال نظم و سامان نیز می‌بخشد. سیاست، یک نیروی بی‌همتای نظم‌دهنده و سامان‌بخش است؛ نوعی هنر است. مقوله‌ی مخالف تنظیمات سرکوبگرانه‌ی دولت‌ها و قدرت‌ها را بازنمایی می‌کند. به میزانی که سیاست در درون جامعه یا ملت قوی باشد، نیروهای دولت و قدرت نیز به همان میزان ضعیف‌اند و ناچارند که ضعیف باشند. عکس آن نیز مصداق دارد. به میزانی که نیروی دولت یا قدرت در درون یک جامعه یا ملت افزون باشد، سیاست و به تبع آن آزادی نیز به همان میزان ضعیف است.

جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان KODAR در بساخت ملت دموکراتیک نقش ستون فقرات را ایفا می‌نماید؛ می‌تواند مترادف با

استاتویی دموکراتیک نیز ترجمه شود. توانایی ایفای نقش ارگان سیاست دموکراتیک از جانب KODAR، لازمه‌ی اغماض ناپذیر تکوین ملت دموکراتیک می‌باشد. KODAR در اصل اهمیتش را از آنجا می‌گیرد که امکان تصمیم‌گیری ذاتی را به خلق بخشیده و توسط ایجاد کمون و مجالس خلق، همچون سیستمی دموکراتیک عمل می‌نماید. در مقابل نوعی تکوین ملت که به پیشاهنگی طبقه‌ی فرادست یا عناصر بورژوا صورت می‌گیرد، یک جایگزین است. می‌توان گفت جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان نوعی تکوین ملت به پیشاهنگی طبقات خلقی و طیف‌های روشنفکر است.

مسئله‌ای که KODAR با دولت-ملت حاکم دارد، مسئله‌ی «مجاز و قانونی» شدن می‌باشد. به‌رغم اینکه اولویت را به فعالیت‌های قانونی و مجاز می‌دهد، اما پذیرفته‌نشدن این امر از طرف دولت-ملت ایران راهگشای نوعی اتوریته و مدیریت دوگانه در کوردستان می‌گردد. این امر آشکار است که اگر مدیریت دولت ایران و مدیریت KODAR بخواهند در سرزمین‌های یکسان و میان جوامع یکسانی نظام خویش را برقرار نمایند، این امر منجر به تنش و درگیری خواهد گشت. اگر مطالبات مربوط به قانونی‌شدن و مجاز‌گردیدن از سوی دولت ایران پاسخ مثبت داده نشود و عکس آن به «تعقیب، دستگیری و خشونت» توسل بسته شود، آشکار است که KODAR نیز از اجرای یکطرفه‌ی اتوریته و مدیریت خویش امتناع نخواهد ورزید.

۳) ملت دموکراتیک و زندگی اجتماعی

در مرحله‌ی تکوین ملت دموکراتیک، تحولات مهمی در زندگی اجتماعی صورت می‌گیرند. زندگی سنتی در مدرنیته‌ی کاپیتالیستی دچار تغییرات بزرگی می‌شود. جامعه‌ی قدیمی تغییرات رادیکال به‌خود می‌بیند. مدرنیته، خود را بیش از هر چیز در تغییرات حیات اجتماعی جلوه‌گر می‌سازد. توسعه و تحول «شهر، طبقه و دولت» مربوط به ماهیت نیست. هر سه رده‌بندی مزبور نیز به‌طور وافر دچار فربه‌گی می‌شوند. ساختار «شهری، طبقاتی و دولتی» جامعه به‌واسطه‌ی نظام انباشت کاپیتالیستی دچار رشدی سرطانی‌وار می‌گردد. نظام تمدن قدیمی هرچند از نظر ماهوی دارای ساختاری است که در آن چالش‌ها به‌صورت مکرر منجر به بحران‌ها می‌شوند، اما این چالش‌ها کیفیت‌شان چنان نیست که توسعه‌ی جامعه را به‌کلی دچار خطر نمایند، آن را فرو پاشند و موجب رشد بافت‌هایی سرطانی گردند. شیوه‌ی انباشت کاپیتالیسم برای آنکه بتواند به‌کار آفتد، به اقتضای سرشت خویش «رشد اجتماعی» را به «شیوه‌ی رشد سرطانی» متحول می‌نماید. اگر امروز شاهد مواردی اعم از کلان‌شهرهایی با جمعیت افزون بر بیست میلیون نفر، قدرت دولت-ملتی که تا مویرگ‌های جامعه نفوذ پیدا کرده و طبقاتی‌شدنی هدفمند در راستای جامعه‌ی هموزن یکنواخت و یکدست هستیم و فراتر اینکه مسئله‌ی مزبور را به‌عنوان تمایلات رایج حیات اجتماعی عادی تلقی می‌کنیم، نام این، دچارشدن به سرطان اجتماعی است. تمامی علائم علمی نشان می‌دهند که سیاره‌ی ما، محیط‌زیست و جامعه قادر به تحمل بار رشدی با این سرعت نمی‌باشد. در این وضعیت نه از یک

جامعه‌ی در حال زیستن، بلکه از هیولایی باید بحث نمود که هر چیز ظاهر شده در مقابل خود را از بین می‌برد. مدرنیته‌ی کاپیتالیستی امروزه به هیولایی تبدیل شده که تمامی حیات موجودات زنده‌ی سیاره را از بین می‌برد. مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، یک هیولای مدرن است.

حیات مدرن رایج، در پیرامون کهن‌ترین برده یعنی زن، به یک تله‌ی تمام‌عیار تبدیل شده است. در کاپیتالیسم، زن به چنان حالتی درآورده شده که اطلاق عنوان «ملکه‌ی کالاها» بر وی، عبارتی بجا خواهد بود. زن صرفاً تحت موقعیت «زن خانه‌دار» بدون دستمزد به کار گماشته نمی‌شود، بلکه در خارج از خانه دارای کمترین دستمزد می‌باشد و ابزار اساسی پایین آوردن دستمزدهاست. عنصر سرآمدی برای به کار واداشتن بدون قاعده و مقررات است. یک ماشین زاینده‌ی صنعتی است که پیوسته برای نظام، نسل نوین تولید می‌کند. ابزار اساسی صنعت تبلیغات است؛ ابزار تحقق‌یابی قدرت جنسیت‌گرایانه است؛ ابزار لذت و قدرت نامحدود تمامی مردان حاکم از امپراطور جهانی گرفته تا امپراطور کوچک درون خانواده است. ابژه‌ی زاینده‌ی قدرت برای آنانی است که هیچ قدرتی ندارند. زن در هیچ برهه‌ای از تاریخ به اندازه‌ی دوران مدرنیته‌ی کاپیتالیستی مورد استثمار واقع نگشته است. چون سایر بردگی‌ها - یعنی بردگی‌های کودکان و مردان - بر مسیر بردگی زن ایجاد گشته‌اند، لذا در زندگی اجتماعی تحمیل شده توسط کاپیتالیسم، به غیر از ارباب‌ها همگان به اندازه‌ای که کودک گردانده شده‌اند، برده نیز گردانده شده‌اند. حیات اجتماعی جامعه‌ی روزگار ما، هم بسان کودک گشتن یک سالخورده به حالت کودکانه درآورده

شده و هم زنانه شده است. خانواده که در پیرامون زن تشکیل شده و کهن ترین نهاد جامعه می باشد، باز هم در پیرامون زن، اما این بار دچار یک فروپاشی کامل گردیده است.

در زندگی اجتماعی مدرن، نظام آموزشی موظف به پرورش تیپ فرد گرای ضد اجتماعی است. هم حیات فرد گرایانه‌ی لیبرال و هم حیات شهروندی «دولت-ملت» گرا، مطابق نیاز کاپیتالیسم برنامه ریزی شده و متحقق می گردد. با این هدف، صنعت عظیمی تشکیل داده اند که آن را «بخش آموزش» می نامند. در این بخش، با بمباران ذهنی و روحی بیست و چهار ساعته‌ی فرد، وی را به صورت یک موجود ضد اجتماعی درمی آورند. این فرد از حالت اخلاقی و سیاسی خارج گردانده شده است. از طریق افرادی که در پی مصرف روزانه می دوند، پول پرستاند، سکس پرستاند، و به حالت کاسه لیسان قدرت در آورده شده اند، طبیعت اجتماعی را از ریشه تخریب می کنند. آموزش، نه جهت سازوکار سالم جامعه بلکه جهت تخریب آن به کار برده می شود.

سیستم KODAR که بر گرفته از ذهنیت ملت دموکراتیک بوده، مدرنیته‌ی جایگزینی ست که در آن فرد- شهروند آزاد ایجاد می گردد. KODAR، جامعه‌ی جایگزینی است در برابر هیچ و پوچ سازی اجتماعی و «جامعه یا بی جامعه گی» قدرت و دولت و نیز جامعه‌ای است که در برابر استهلاک اجتماعی- که از طریق انواع اشکال نابرابری و بردگی اجرا گشته و درونی شده - آزادانه و مساوات طلبانه هستی می یابد. هنگامی که ملت دموکراتیک را از نظر حیات اجتماعی ارزیابی می نمایم، به راحتی می توانیم به تعاریف مذکور دست یابیم. مبدل شدن به جامعه‌ی

ملت دموکراتیک، شرطی اولیه است جهت آنکه به حالت جامعه‌ای سالم زیسته شود. این امر، جامعه‌ای که توسط دولت-ملت مستهلک گردیده را مجدداً به اصل آن باز می‌گرداند. جامعه‌ی سالم، فرد سالم پرورش می‌دهد. فردی که به سلامت ذهنی و روحی‌اش رسیده باشد، مقاومتش در برابر بیماری‌های جسمانی هرچه بیشتر گشته و بیماری‌ها نیز کاهش می‌یابند. وقتی نگرش آموزشی ملت دموکراتیک در راستای «اجتماعی‌بودن و فرد-شهروند آزاد» هدفمند می‌گردد، دیالکتیک «پیشرفت فرد از طریق جامعه و پیشرفت جامعه از طریق فرد» از نو برقرار می‌گردد. نقش «اجتماعی‌ساز، آزادکننده و برابر ساز» علوم، دوباره نمایان و آشکار می‌گردد. ملت دموکراتیک، ملی‌بودن (ناسیونالیته‌ی) جامعه‌ای است که در مورد هستی خویش آگاهی صحیحی کسب نموده است.

KODAR می‌تواند نقش ستون فقرات متحول‌سازی جامعه‌ی شرق کوردستان، به ملت دموکراتیک را ایفا می‌نماید، ضمانت حیات فرد آزاد و جامعه‌ی دموکراتیک است. ابزار اساسی رسیدن فرد و جامعه‌ی کورد به خودآگاهی از موجودیت خویش است. با توسعه‌دادن جامعه در بُعد اخلاقی و سیاسی، آن را به سطح آگاهی از واقعیت خویش می‌رساند. ملت دموکراتیک در عصر ما، جامعه‌ای است که به آگاهی از هستی خویش رسیده و از طریق این خودآگاهی به دفاع از خویشتن می‌پردازد. جامعه‌ی کورد که در چنگال «دولت-ملت» گراییی ایران دچار نسل‌کشی فرهنگی گردانده شده، تنها با مبدل‌شدن به ملت دموکراتیک است که می‌تواند این رژیم نفی و نابودی تحمیلی را درنوردد و از آن گذار نماید.

ملت دموکراتیک، KODAR و فرد آزاد، یک کلّیت انفکاک‌ناپذیر است.

۴) زندگی مشترک آزاد در فرم ملت دموکراتیک

می‌دانیم که هر واحد حیات جاندار، دارای سه نقش ویژه‌ی تغذیه، حفاظت از موجودیت خویش و تداوم نسل است. نه تنها در واحدهای بیولوژیکی که آن‌ها را حیات جاندار می‌نامیم، بلکه در هر هستی کیهانی که مطابق خویش دارای کارکرد «زنده‌بودن» است، نقش ویژه‌های مشابهی وجود دارد. این نقش ویژه‌های بنیادین، در نوع انسان به سطحی متفاوت می‌رسند. عقلانیت (خرد)، در جامعه‌ی انسانی به چنان مرحله‌ای از پیشرفت می‌رسد که اگر به حال خویش رها شود، ممکن است به موجودیت تمامی دیگر جانداران پایان بخشد. اگر کیهان بیولوژیک در یک آستانه‌ی معین متوقف شود، نوع انسان نیز به‌طور خودبه‌خود تداوم‌ناپذیر خواهد گشت. این پارادوکسی جدی است. اگر نوع انسان که از هم‌اکنون جمعیت آن به هفت میلیارد رسیده است با این سرعت به تکثیر و ازدیاد خویش ادامه دهد، پس از مدت زمانی بسیار کوتاه، از آستانه‌ی بیولوژیک گذار خواهد شد و تداوم‌ناپذیری حیات انسانی آشکار می‌گردد. این راسیونالیته‌ی (واقعیت) انسان است که منجر به وضعیت مذکور می‌گردد. بنابراین همان راسیونالیته پیش از اینکه به آستانه‌ی بیولوژیک برسد، باید تکثیر و ازدیادبایی افراطی انسان را نیز متوقف نماید. هستی و تکثیر، پدیده‌های غریبی هستند. ماشینی که می‌توان آن را عقل طبیعت نامید، همیشه نقشی متوازن‌ساز بازی می‌کند و توازن میان هستی و تکثیر را برقرار می‌نماید. اما راسیونالیته‌ی انسان،

برای اولین بار در برابر این مکانیسم توازن می‌ایستند. میل حیات بی‌پایان، میلی است که از آن آگاهی کسب نشده؛ استعداد آگاهی پیدا کردن از آن نیز تا حد غائی محدود می‌باشد. اما پس از آنکه «آگاهی پیدا کردن از میل حیات» تحقق یافت، درک می‌شود که با تداوم نسل نیز نمی‌توان به معنای حیات دست یافت. حیات یک فرد و میلیون‌ها فرد نیز یکسان و مشابه همدیگر است. تکثیر و ازدیادبایی همچنان که حیات را معنا نمی‌کند، می‌تواند نیروی آگاهی ایجادشده را نیز تحریف کرده و تضعیف نماید. خودآگاهی یافتن، بدون شک تشکلی خارق‌العاده در کیهان است. بی‌جهت نیز عنوان الوهیت را برانده‌اش ندانسته‌اند. انسان بعد از اینکه در مورد خویشتن به آگاهی دست یافت، یعنی خودآگاه گردید، دیگر مسئله‌ی اصلی برای وی نمی‌تواند تداوم نسل باشد. تداوم نسل «انسان آگاه»، نه تنها توازن را علیه تمام جانداران دیگر برهم می‌زند بلکه نیروی آگاهی انسان را نیز به خطر می‌اندازد. خلاصه اینکه مسئله‌ی اساسی انسان آگاه نمی‌تواند تداوم نسل باشد. طبیعت در نمونه‌ی انسان، به چنان مرحله‌ای رسیده است که «عدم تداوم نسل خویش» را از حالت یک مسئله خارج نموده است. می‌توان گفت که غریزه‌ی «تداوم نسل»، در انسان نیز مانند هر موجود دیگری باقی ست و همیشه نیز ادامه خواهد داشت. صحیح است؛ اما غریزه‌ی مزبور غریزه‌ای است که با نیروی آگاهی به چالش درمی‌افتد. بنابراین اولویت دادن به آگاهی ناگزیر می‌گردد.

در جامعه‌ی کورد، استهلاک و نابودی زندگی را بیش از همه پیرامون پدیده‌ی زن می‌توان مشاهده نمود. نابودی زندگی در پدیده‌ی زن،

آن‌هم در فرهنگ اجتماعی‌ای که نام‌های «زندگی و زن» را به صورت واقع‌گرایانه یکی نموده است (واژه‌های ژن، ژیان، جان، شان، جیهان از یک ریشه‌ی مشترک می‌آیند و همه‌ی آن‌ها بیانگر واقعیت زندگی و زن می‌باشند)، نشانه‌ی اساسی نابودی اجتماعی نیز می‌باشد. از فرهنگی که راه بر فرهنگ ایزدبانو گشود و پایه‌های تمدن را در پیرامون زن استوار ساخت، تنها چیزی که باقی مانده، یک بی‌بصیرتی عظیم در موضوع «زندگی با زن» و تسلیمیت انحطاط‌آمیز در برابر غرایز است. زندگی اجتماعی گرفتار آمده در چنگال «سنت‌ها و مدرنیته‌ی کاپیتالیستی هدفمند در جهت نفی و نابودی»، نوعی حیات است که یکسره به بی‌چاره‌گی زنان محکوم گشته است. نگرش ناموسی در قبال زن - که گویی آخرین سنگر دفاعی باقی مانده‌ی موجود است - در اصل بیانگر حالت دور گردانده شده از معنای ناموس است (ناموس = نوموس = قانون یا مقررات). ناموس پرستی قاطعانه در قبال زن، بیانگر یک بی‌ناموسی قاطع اجتماعی است! اینکه جامعه در چنان وضعیتی زندگی کند که هرچقدر از ناموس اجتماعی، یعنی ارزش‌های بنیادینی که او را سر پا نگه می‌دارند، دور شود یا دور گردانده شود به همان اندازه به ناموس پرستی در قبال زن بپردازد، یک پارادوکس (تناقض) کامل است!

بایستی قادر به درک این مسئله بود که پس از اینکه ناموس جامعه را از دست دادند، قادر به حفاظت از ناموس زن نیز نخواهند بود؛ این امر نه تنها جهالت است بلکه از نظر اخلاقی نیز یک بی‌اخلاقی است. نگرش ناموسی‌ای که می‌خواهند تحت نام ناموس زن بدان حیات بخشند، از توان و به عبارت بهتر ناتوانی مرد سرچشمه می‌گیرد؛

مطابق این نگرش ناموسی، امروزه مرد کورد تنها در گستره‌ی بردگی زن قادر به اظهار وجود است. می‌خواهد درد و رنج ناشی از بلایایی که حاکمیت بیگانه بر سر او و جامعه‌اش آورده را با تحمیل حاکمیت خویش بر زن انتقام بگیرد! به‌نوعی، خود-درمانی می‌کند. بردگی زن در عموم جهان حاد و عمیق است اما شاید هم در هیچ کجای جهان بردگی‌ای ژرف‌یافته‌تر از موقعیت بردگی زن کورد وجود نداشته باشد. مقوله‌ی تعدد فرزندان که در جامعه‌ی کورد دیده می‌شود، روی دیگر این واقعیت است. در جوامع مشابه نیز جهالت و فقدان آزادی سبب می‌شود تا افراد جهت تداوم موجودیت خویش، تنها چاره - و یا بهتر است بگوییم بیچارگی- را در تعدد فرزندان ببینند. در همه‌ی جوامعی که در آن‌ها آگاهی ذاتی (خودآگاهی) به‌وجود نیامده، این پدیده مشاهده می‌شود. پارادوکس در اینجا است که چون امنیت و تغذیه - به‌مثابه‌ی دیگر عوامل اغماض‌ناپذیر حیات- وجود ندارند، تعدد فرزندان منجر به مسائل و مشکلات بزرگی می‌گردد. بیکاری، به‌صورت بهمن‌وار رشد می‌نماید. همین جمعیت افراطی است که «بردگی با دستمزد پایین» باب میل نظام سود سرمایه‌داری را تأمین می‌نماید. سنت تمدن و مدرنیته دست به دست همدیگر داده و کلیه‌ی تخریبات را بدین‌گونه علیه زن صورت می‌دهند.

در مسیر رو به برساخت ملت دموکراتیک، چیزی که در پرتو این آزمون باید انجام داد این است هر آنچه که تاکنون به‌نام ناموس انجام داده شده، برعکس آن انجام داده شود؛ باید نگرش مالکیتی‌مان در قبال زنان را به‌طور کامل به کناری بگذاریم. زن باید تنها و تنها از آن خویش

باشد؛ یعنی خودبودن در شخصیتش ایجاد گردد. حتی باید بداند که بی‌صاحب است و تنها صاحبش خود اوست. دقیقاً در همین جاست که به تعریف واقعی عشق دست می‌یابیم. عشق تنها در این صورت می‌تواند به معنای اجتماعی خویش واصل گردد و اگرچه بسیار دشوار باشد به‌سطح بالقوه‌ی تحقق دست یابد که افراد ناتوان از متوقف‌سازی فروپاشی و زوال جامعه، از نگرش ناموسی‌ای - و به تعریفی علمی و صحیح‌تر، بی‌ناموسی‌ای! - که به‌طور متقابل پیرامون زن ایجاد گردیده دست بردارند و پیکارجویانه وارد مرحله‌ی برساخت ملت دموکراتیک شوند.

آزادشدن زن در مرحله‌ی تکوین ملت دموکراتیک، حائز اهمیت فراوانی است. زن آزادشده، جامعه‌ی آزادشده است. جامعه‌ی آزادشده نیز ملت دموکراتیک است. به‌جای تداوم نسل متکی بر زن و برقراری سلطه و حاکمیت بر وی، اقدام به تداوم تکوین ملت دموکراتیک از طریق نیروی ذاتی خویش، تشکیل نیروی ایدئولوژیک و سازمانی این امر و حاکم‌سازی اتوریت‌های سیاسی خویش؛ به منزله‌ی بازتولید ایدئولوژیک و سیاسی خویش است. معنایش، توان‌یابی ذهنی و روحی به‌جای تکثیر فیزیکی است. همین واقعیات هستند که سرشت و طبیعت عشق اجتماعی را استوار ساخته‌اند. قطعاً نباید عشق را به هم‌احساسی و جاذبه‌ی جنسی دو نفر کاهش‌دهی نمود. حتی نباید مفتون‌زیبایی‌های ظاهری‌ای گشت که فاقد معنای فرهنگی هستند. مدرنیته‌ی سرمایه‌داری نظامی است که بر روی «نفی و انکار عشق» برقرار شده است. نفی و انکار جامعه، طغیان فردگرایی، آکندگی تمامی حوزه‌ها از جنسیت‌گرایی، الوهیت‌یافتن

پول، جایگزین شدن دولت-ملت به جای خدا، مبدل شدن زن به یک هویت بی‌دستمزد و یا دارای نازل‌ترین دستمزد؛ جملگی به معنای نفی و انکار بنیان مادی عشق نیز می‌باشند.

بایستی سرشت و طبیعت زن را به‌خوبی شناخت. اینکه حیث جنسی زن از نظر بیولوژیک جذاب دیده شود و بر چنین مبنایی با وی رفتار گردد و رابطه برقرار شود، به معنای شکست عشق از همان سرآغاز است. همانگونه که نمی‌توان جفت‌گیری‌های بیولوژیک سایر گونه‌های جاندار را عشق بنامیم، نمی‌توان آمیزش‌های جنسی بیولوژیک نوع انسان را نیز عشق بنامیم. می‌توانیم این را فعالیت‌های تولیدمثل طبیعی جانداران بنامیم. به نسبتی که زن را ابژه‌ی جاذبه‌ی جنسی نیانگاریم و از ارزیابی‌های ابژه‌انگار گذار کنیم، می‌توانیم زن را در مقام دوست و رفیقی ارزشمند جای دهیم. دشوارترین نوع رابطه، آن نوع از «دوستی و رفاقت با زنان» است که از جنسیت‌گرایی گذار نموده باشد. حتی وقتی در شرایط زندگی مشترک آزاد با زن به‌سر برده شود نیز، بایستی در مبنای رابطه‌ها مقوله‌ی بر ساخت جامعه و ملت دموکراتیک جای بگیرد. همانند آنچه در محدوده‌ی سنتی و مدرنیته رایج است همیشه به چشم همسر، مادر، خواهر و دلبر به زن نگاه می‌شود؛ بایستی از این وضعیت گذار کنیم. ابتدا باید رابطه‌ی قوی انسانی‌ای را مرسوم نماییم که متکی بر «وحدت معنا» و گرایش به بر ساخت جامعه باشد. یک زن یا مرد باید در صورت لزوم دست از همسر، فرزند، مادر، پدر و محبوبه‌اش بردارد اما به هیچ وجه دست از نقش خویش در جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی برندارد. مرد قوی به هیچ وجه به زن التماس نمی‌ورزد، در پی او نمی‌افتد، او را

به باد ضرب و شتم نمی‌گیرد و به او حسودی نمی‌کند. اگر همسر و دلداده‌اش بخواهد از او جدا شود، حتی تلنگری نیز به او نمی‌زند. حتی اگر انتقاداتی از او داشته باشد، بعد از بیان انتقاداتش کمکش می‌کند تا به دلخواه خویش زندگی کند. اگر می‌خواهد رابطه‌ای با زن داشته باشد که از بنیان قوی ایدئولوژیک و اجتماعی برخوردار باشد، باید ترجیح و خواسته را به اختیار زن بسپارد. به میزانی که سطح آزادی زن، ترجیح آزادانه‌اش و قابلیت رفتاری متکی بر نیروی ذاتی‌اش توسعه یافته باشد، به همان اندازه می‌توان به شکلی بامعنا و زیبا با آن زن زیست. ایده‌آل‌ترین زندگی مشترک زن و مرد، در شرایط امروزی و واقعیت اجتماعی ما تنها هنگامی قابل تحقق است که در فعالیت‌های دشوار بر ساخت ملت دموکراتیک موفقیت‌های بزرگی به دست آورده شوند. در کوردستان امروزی و واقعیت جامعه‌ی کورد، یک دیالکتیک بامعنای عشق ناچار است که به نسبت فراوانی افلاطونی باشد و افلاطونی‌وار زیسته شود؛ چنین عشقی ارزشمند است. عشق افلاطونی عشق پندار و کردار است، به همین سبب ارزشمند می‌باشد. لحظه‌لحظه‌ی زندگی را با یک زن زیبارخ بی‌مثال دنیا به سر بردن، عشق نیست. چون عشق نیست، بعد از یک دوره‌ی کوتاه آمیزش، دورویی‌ها نشان داده خواهند شد. زیرا از نیاز به نوعی رابطه نشأت گرفته که بی‌معنا برقرار گشته یا بر مبنایی بیولوژیک استوار شده است.

عشق حقیقی، عشقی است که در این وضعیت، باید «فرد و عناصر عشق» نمایندگی آزادشدن میهن و رهایی یک جامعه و ملت را برعهده بگیرند. این نیز مستلزم جنگیدن‌ها و مبارزات بسیار شدید نظامی و سیاسی است؛

مستلزم یک نیروی بسیار عظیم اخلاقی و ایدئولوژیک است.

۵) ملت دموکراتیک و خودگردانی اقتصادی

دولت-ملت، ابزار قدرت لازمه جهت سلطه‌ی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی بر اقتصاد است؛ همان اقتصادی که بر تحقق بیشینه سود استوار می‌باشد. بدون وجود این ابزار نمی‌توان بیشینه سود و انباشت سرمایه را تحقق بخشید. بیانگر غارت اقتصادی‌ای است که طی تاریخ تمدن، در سطحی بیشینه و بر پایه‌ی مشروعیتی معین صورت گرفته است. بدون تحلیل صحیح رابطه‌ی دولت-ملت با «بیشینه سود و انباشت‌های سرمایه»، نمی‌توان تعریف صحیحی از دولت-ملت ارائه نمود. همچنین دولت-ملت را نمی‌توان به تنهایی در حکم یک نظام قدرت و زور تعریف کرد. قدرت دولتی وقتی به صورت دولت-ملت تنظیم می‌گردد، آنگاه مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و به ویژه بیشینه سود و انباشت سرمایه بر روی اقتصاد، می‌تواند تحقق یابد. معنای این قضیه این است که حکمرانی برقرارگشته‌ی دولت-ملت بر روی حیات اقتصادی جامعه، به مرتبه‌ی دولتی رسیده که در سرتاسر طول تاریخ بیشترین ارزش افزونه را غصب می‌نماید؛ یعنی چنین دولتی به منصفه‌ی ظهور رسیده است. جهت مشروعیت‌بخشی به سیستم غصب صورت‌داده بر روی اقتصاد است که از طریق ملی‌گرایی و میهن‌پرستی جلایی بر روی آن می‌کشد، با آموزش بدان الوهیت می‌بخشد و تا حد نازک‌ترین مویرگ‌های جامعه سرایت و نفوذ می‌دهد. به «تروری شدید بر حوزه‌ی اقتصاد» و «تأمین بیشینه سود در آن» که به‌طور هم‌هنگام صورت می‌گیرند،

اقدام می‌ورزد؛ از طرفی جامعه را در ازای سیر نمودن شکم به کارگری دستمزدی محکوم می‌نماید و از طرف دیگر نیز بخش بزرگی از آن را به ارتش بیکاران تبدیل می‌کند. «بردگی با دستمزد نازل» و «ارتش بزرگ بیکاران» از نتایج طبیعی بیشینه سود، دولت-ملت و صنعت‌گرایی می‌باشند. تحقق‌یابی این سه عنصر اصلی توسط مدرنیته‌ی سرمایه‌داری، تنها از این طریق ممکن است، از میان برداشتن آزادی‌ای که جامعه در حیات اقتصادی دارد، محکوم گردانیدن جامعه به بردگی دستمزدی، مبدل نمودن بخش بزرگی از آن به ارتش بیکاران و محکوم‌سازی زنان به بردگی بی‌دستمزد یا کم‌دستمزد.

کوردستان و جامعه‌ی کورد، شاید هم یکی از نادرترین نمونه‌های مشاهده‌شده در جهان است که سه عنصر اصلی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، نظام غارتگری را - که تا سطح نسل‌کشی فرهنگی پیش می‌رود - بر روی حیات اقتصادی آن برقرار ساخته و زنان و مردان دارای حداقلی‌ترین دستمزد را به ارتش بیکاران تبدیل نموده است. دولت-ملت‌های حاکم تلاش به خرج داده‌اند تا کوردستان را از طریق جنگ ویژه‌ی یکطرفه‌ی نسل‌کشی فرهنگی که سرپوشیده و استمرار یافته است، از حالت میهن خارج سازند. بر همین مبنا تاریخ دوست ساله‌ی اخیر در اصل عبارت است از تاریخ خارج‌سازی از حالت میهن و ذوب‌نمودن در درون پدیده‌ی «تک‌وطن» دولت-ملت‌های حاکم. این تاریخ برای جامعه‌ی کورد نیز چنین تاریخی است؛ دچار شدن به آسیمیلاسیون، گرفتار قتل‌عام‌ها شدن، بیکار گردیدن و مبدل شدن به افرادی با حداقل‌ترین دستمزد، بدین جهت سلب شدن آزادی‌اش در حوزه‌ی حیات اقتصادی و

در نتیجه‌ی آن فروپاشیدن و ابژه گردیدن و خارج شدن از حالت خودبودن روی داده است. جامعه‌ی کورد، همگام با اضافه شدن سه عنصر اصلی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی (غارتگری بیشینه سود، ظلم دولت-ملت، تخریبات صنعت‌گرایی از طریق تکنولوژی) بر فتح، اشغال، استیلا، غارت، استعمارگری و آسیمیلاسیونی که در طول تاریخ با آن رویارو گشته بود، به یک نسل‌کشی فرهنگی دچار شد و بدین ترتیب به حالت جامعه‌ای درآمد که حتی از «صیانت از خویش» نیز می‌هراسد. جامعه‌ای است که حاکمیت و ترجیح آزادانه‌ی خویش را بر حوزه‌ی اقتصادش از دست داده و به کلی تحت کنترل هیولای سه پایه‌ای مدرن عناصر بیگانه و مزدور درآمد است. هم‌اینکه در ازای سیری شکم کار می‌کند (همانند ماهی‌ای که به قلاب گرفتار آمده)، به خوبی نشان می‌دهد که به منزله‌ی جامعه‌ی آمواج نسل‌کشی واقع گردیده است. جامعه‌ای است که زنانش - این موجدان اقتصاد - به تمامی بیکار گردیده‌اند و به چنان حال و روزی درآورده شده‌اند که بی‌ارزش‌ترین نیروی کار محسوب می‌گردند. جامعه‌ای است که مردانش به اصطلاح جهت‌امرار معاش خانواده، به اطراف و اکناف جهان پراکنده شده‌اند. جامعه‌ای است که انسان‌هایش بر سر یک مرغ و یک وجب زمین همدیگر را می‌کشند. آشکار است که این جامعه، جامعه‌ای است که از حالت جامعه‌ی خارج گشته، از پا درآورده شده و زوال یافته است.

اشغال اقتصادی، خطرناک‌ترین اشغال است. اشغال اقتصادی، وحشیانه‌ترین روش به انحطاط کشیدن یک جامعه، به‌زانو درآوردن و فروپاشاندن آن است. سلب مجال تنفس از جامعه‌ی کورد، بیشتر از

آنکه ناشی از فشار و ظلمی باشد که دولت-ملت حاکم علیه آن اعمال می‌کند، ناشی از تصرف ابزارهای اقتصادی جامعه‌ی کورد و تحت کنترل قرار گرفتن حیات اقتصادی‌اش است. یک جامعه پس از اینکه کنترلش را بر ابزارهای تولیدی و بازار خویش از دست داد، ممکن نیست بتواند حیات خویش را آزادانه ادامه دهد. کوردها نه تنها به میزان گسترده‌ای کنترل خویش را بر ابزارها و مناسبات تولیدی از دست دادند، بلکه کنترل تولید، مصرف و تجارت نیز از دستشان سلب شد. به عبارت صحیح‌تر، به نسبت وابسته شدنشان به دولت-ملت‌های حاکم که بر پایه‌ی انکار هویت خویش صورت گرفت، توانستند از اموال و دارایی‌های خود استفاده کنند و در تجارت و صنعت ایفای نقش نمایند. اسارت اقتصادی، به مؤثرترین ابزار «انکارگری هویتی» و «محرومیت از آزادی» در آورده شد. به‌ویژه تأسیسات بهره‌برداری‌ای که دولت‌ها به‌صورت یکطرفه بر روی آب‌های جاری و منابع نفت خام راه‌اندازی کردند، هم موجودیت میراث‌های تاریخی و به همان میزان نیز اراضی حاصلخیز را از بین برد. استعمارگری اقتصادی که بعد از استعمارگری سیاسی و فرهنگی هرچه بیشتر ژرفا بخشیده شد، آخرین ضربه‌ی مرگباری بود که وارد آورده شد. در نتیجه به وضعیت کنونی رسیدیم: «یا از حالت جامعه خارج شو، یا بمیر!»

در این خصوص KODAR صرفاً به متوقف‌سازی این اقدامات وحشیانه بسنده نمی‌کند، بلکه برقراری مجدد سامانه‌ی نظارتی جامعه بر اقتصاد را مبنا می‌گیرد. خودگردانی اقتصادی، حداقلی‌ترین سازشی است که میان دولت-ملت و ملت دموکراتیک می‌توان بدان رسید؛

سازش یا راه‌حلی نازل‌تر از آن به معنای تسلیمیت و فرمان «نابودی» است. سوق‌دادن خودگردانی اقتصادی به سمت استقلال، به معنای تشکیل دولت-ملتی متقابل خواهد بود که آن نیز نتیجتاً عبارت از تسلیم‌گشتن در برابر مدرنیته‌ی کاپیتالیستی است. دست‌کشیدن از خودگردانی اقتصادی، به معنای تسلیمیت در برابر دولت-ملت حاکم است. محتوا و درون‌مایه‌ی خودگردانی اقتصادی طوری است که نه کاپیتالیسم خصوصی مبنا گرفته می‌شود و نه کاپیتالیسم دولتی. صنعت اکولوژیک و اقتصاد کمونی را به منزله‌ی شکل بازتاب‌یافته‌ی دموکراسی بر اقتصاد سرلوحه قرار می‌دهد. محدوده‌ای که برای صنعت، توسعه و عمران، تکنولوژی، تأسیسات بهره‌برداری و مالکیت در نظر گرفته شده، محدوده‌ی حفظ حالت جامعه‌ی اکولوژیک و دموکراتیک است. در خودگردانی اقتصادی، جایی برای صنعت، تکنولوژی، توسعه و عمران، مالکیت و سکونت شهری-روستایی نافی محیط‌زیست و مغایر با جامعه‌ی دموکراتیک وجود ندارد. خودگردانی اقتصادی، مدلی است که در آن سود و انباشت سرمایه به سطح کمینه تقلیل می‌یابد. بازار، تجارت، تنوع محصول، رقابت و بازدهی را رد نمی‌نماید اما حاکمیت سود و انباشت سرمایه بر روی آن را نمی‌پذیرد. نظام مالی و فاینانس به تناسبی برقرار می‌شوند که به بازدهی اقتصادی و سازوکار آن خدمت نمایند. «کسب پول از طریق پول» را بی‌زحمت‌ترین شکل استثمار محسوب می‌نماید به طوری که در نظام خودگردانی اقتصادی نیز این شکل از استثمار جایگاهی نخواهد یافت. خودگردانی اقتصادی ملت دموکراتیک، کار را نه همچون یک عمل شاق و بیگاری بلکه همچون یک کنش و

عمل «آزادشدن» ارزیابی می‌نماید. اصل بنیادین و اساسی‌اش این است: «کار کردن، آزادیست». اینکه کار کردن به‌عنوان نوعی بیگاری و عمل شاق درک شود، ناشی از بیگانه‌شدن با نتایج رنج و کوشش است. وقتی نتایج رنج و کوشش در خدمت هویت ذاتی و آزادی فرد قرار می‌گیرند، آنگاه کار و کوشش مبدل به چنان عملی می‌شود که با کمال میل و خوشبختی در آن مشارکت ورزیده می‌شود.

آن نوع از فعالیت اقتصادی که به استثمار جایی نمی‌دهد، در تمامی اجتماعات با حال و هوای پرشور جشن از آن استقبال گشته و مبارک دانسته شده است. خودگردانی اقتصادی ملت دموکراتیک، نظامی است که این شور و شوق مجدداً در آن شکل می‌گیرد. سدهایی که بر روی آب‌های جاری کوردستان احداث شده‌اند، به یک قتل‌عام تاریخی و بلای زیست‌محیطی منجر گشته‌اند. خودگردانی اقتصادی ملت دموکراتیک، به هیچ سدی که بدون توجه به محیط‌زیست، زمین‌های حاصلخیز و تاریخ‌ریزی شود، اجازه‌ی احداث نمی‌دهد؛ حتی اجازه نخواهد داد که وقتی عمر نمونه‌های احداث شده به پایان رسید، به جایشان نمونه‌های جدید ساخته شوند؛ در صورت امکان، حتی از نابودسازی زود هنگام آن‌ها رویگردان نخواهد شد. در برابر فرسایش خاک و جنگل‌زدایی که بزرگ‌ترین دشمن جامعه و جانداران است، با یک روحیه‌ی بسیج عمومی کامل ایستادگی می‌کند. حفظ خاک و جنگل‌کاری در محیط‌زیست را به‌منزله‌ی مقدس‌ترین نوع رنج و کوشش اعلام می‌کند؛ فعالیت‌هایی که به‌تنهایی در این دو حوزه صورت بگیرند کفایت تا بیکاری را صدها سال از میان بردارد.

همانگونه که در دولت-ملت، مقدس‌ترین حوزه‌ی فعالیتی برای سود و انباشت سرمایه حوزه‌ای است که بیشترین سودآوری را داشته باشد، در فرم ملت دموکراتیک نیز حوزه‌ی خاکی و جنگلی که جامعه را در طول تاریخ حیات بخشیده‌اند، مقدس‌ترین حوزه‌های کاری می‌باشند. بدون وجود کاپیتالیسم و صنعت‌گرایی، حیات اجتماعی می‌تواند موجودیت خویش را استمرار بخشد؛ اما بدون وجود زمین و جنگل حیات اجتماعی قابل تداوم نیست. در بنیان بیکاری، گسستن از «خاک، روستا و جنگل» نهفته است و عامل این گسسته‌شدن همانا کاپیتالیسم است. نیروی کار ارزان و انبار بیکاران، جهت بیشینه سود کاپیتالیسم همیشه لازم بوده و پدیده‌ای است که عامدانه و به زور ایجاد گردیده است. بازگشت دوباره به سوی خاک و جنگل کاری و خلاصه به حیات اکولوژیک، نه تنها بیکاری را از میان برخواهد داشت؛ بلکه سبب رهایی از جامعه‌ی سرطانی شهری نیز می‌شود؛ بدین ترتیب شهر را نیز نجات می‌دهد. شهری که غده‌وار بزرگ می‌شود، یک بیماری سرطانی است. سرطان‌های فردی نیز همانند بسیاری از بیماری‌های دیگر محصول همین حیات شهری می‌باشند. بنابراین بازگشت به خاک، فعالیت‌های جنگلی، زراعت اکولوژیک و امور تأمین غذا نه تنها چاره‌ی اساسی بیکاری است بلکه پادزهر تمامی بیماری‌های مدرنیته و شهر نیز به‌شمار می‌آید.

اقتصاد کمونی خودگردانی دموکراتیک را نباید با کاپیتالیسم دولتی یا اقتصاد دولتی اشتباه گرفت. از نوعی واحدهای اقتصادی سخن می‌گوییم که بیشترین سازگاری و همخوانی را با طبیعت انسان و محیط‌زیست دارند. در شیوه‌ی حیات کمون، برای «بیکاری، همچنین رنج و فعالیتی

که آزادی به بار نیاورد»، جایی وجود ندارد. از مدل و منبع ذاتی حیاتی بحث می‌نماییم که جامعه در طول تاریخ مبنا قرار داده و خود را از طریق آن موجودیت بخشیده، مقدس محسوب کرده و با شور و شوق از آن استقبال نموده است. هر جا که بازدهی و ثمردهی، برکت و شور و شعف وجود داشته باشد، در آنجا اقتصاد کمونی وجود دارد.

KODAR به مثابه‌ی ستون فقرات ملت دموکراتیک، «خودگردانی اقتصادی و اقتصاد کمونی» را حداقل به اندازه‌ی دفاع ذاتی جامعه ضروری دیده و مبنا قرار می‌دهد. همانگونه که جامعه بدون دفاع ذاتی قادر به تداوم موجودیت خویش نخواهد بود، بدون وجود خودگردانی اقتصادی و اتکا بر «حفظ خاک، جنگل کاری، اکولوژی (محیط زیست) و کمون» نیز تغذیه‌ی جامعه و بنابراین تداوم موجودیتش نمی‌تواند میسر گردد. یک بستر قانونی نیز برای خودگردانی اقتصادی لازم است. «تک سطحی» بودن و مرکزیت‌گرایی موجود در قوانین دولت-ملت حاکم، تحت نام یکپارچگی و وحدت حقوقی، در مقابل خلأیت اقتصادی، اکولوژی و رقابت ممانعت ایجاد می‌نماید. به جای این نگرش حقوقی که ماهیتاً بر استثمارگری اقتصادی اتکا دارد، نیاز شدیدی به نوعی از اقتصاد بومی و سازوکار اتونوم آن وجود دارد که اقتصاد ملی و نهاد هماهنگ‌کننده‌ی آن را مورد توجه داشته باشد. نوعی حقوق اقتصادی لازم است که پدیده‌ی بازار ملی را رد و انکار نکند اما دینامیسم‌های بازار بومی را نیز مدنظر قرار دهد. نظام حقوقی تک‌مرکزی، بزرگ‌ترین عامل محافظه‌کاری است؛ توجیهاتی به کلی سیاسی دارد و فاقد هرگونه منطق اقتصادی است.

در زمینه‌ی مسئله‌ی ملی کورد، بایستی در بُعد اقتصادی رهیافت ملت دموکراتیک، یک استاتو (موقعیت) قانونی برای خودگردانی اقتصادی نیز گنجانده شده باشد. آشکار است که بدون وجود زیرساخت اقتصادی، نظام KODAR قابل تداوم نخواهد بود. میزان معتبر بودن حقوق بومی در حوزه‌های اقتصادی که ارتباط تنگاتنگی با موجودیت و آزادی جامعه‌ی کورد دارند، امری حیاتی است. در موضوعاتی نظیر تنظیم مالکیت، بزرگی شرکت‌ها، آب‌های جاری، بهره‌برداری از منابع و معادن زیرزمینی و رو زمینی، مؤسسات بازار، نظام بانکی، ساختار بودجه‌ی مدیریت‌های دموکراتیک بومی، مالیات‌ها و موارد مشابه، قوانین اقتصادی بومی مبنا و سرلوحه هستند. می‌توان میان قوانین اقتصادی ملی و قوانین اقتصادی بومی، همخوانی و سازگاری ایجاد نمود.

مدیریت اقتصادی KODAR حائز اهمیت فراوانی است. جامعه‌ای که بنیان اقتصادی آن دچار ورشکستگی گردانده شده، قابلیت حیات نخواهد داشت. استقلال کامل اقتصادی، یک اتوپیای اقتصادی است که هیچگاه قابل تحقق نخواهد بود، زیرا ما در عصر اقتصادی‌ای هستیم که بر پایه‌ی فایده‌رسانی متقابل استوار می‌باشد، اما اتونومی داخلی آن نیز وسیع است. در عصر سرمایه‌ی مالی گلوبال آشکار شده است که مدرنیته‌ی کاپیتالیستی تا چه حد یک نظام نابایست، تهدیدکننده‌ی انسانیت و تداوم‌ناپذیر است. در برابر این امر، مدرنیته‌ی دموکراتیک متکی بر واحدهای دموکراتیک ملی باید به‌عنوان یک نظام جایگزین جهت رهایی از بحران‌های اقتصادی، بیکاری و گرسنگی درک شود.

۶) ساختار حقوقی ملت دموکراتیک

حقوق دموکراتیک، حقوقی است متکی بر تنوع. مهم‌تر اینکه، کمتر به تنظیمات حقوقی رجوع می‌کند و دارای ساختار ساده‌ای است. دولت-ملت حاکم، شکلی از دولت است که در سرتاسر تاریخ، بیشترین تنظیمات حقوقی را انجام داده است. دلیل این امر، دخالت در تمامی امور جامعه و به‌ویژه تلاش جهت نابودسازی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی می‌باشد. جوامع قدیمی به میزان گسترده‌ای از طریق تنظیمات اخلاقی و سیاسی سعی در حل مسائل خویش می‌نمودند. اما مدرنیته‌ی کاپیتالیستی تلاش نمود تا کل مشروعیت خویش را بر حقوق متکی گرداند. دخالت افراطی‌اش در جامعه و به‌استثمار کشیدن آن، راه را بر این گشود تا به ابزار بغرنج و پیچیده‌ای به نام حقوق متوسل گردد که عدالت را به امری ظاهری و فرمالیته مبدل می‌نماید. بسیار ادعا می‌شود که حقوق عبارت است از کلیت قوانینی که حق‌ها و وظایف فرد و جامعه را تنظیم می‌نماید؛ اما برخلاف این ادعا، حقوق عبارت از هنر مدیریت از طریق قوانینی بسیار پرشمار و افراطی است، تا با توسل به نگرش مبتنی بر عدالت ظاهری به تمام ناحقی‌های بزرگی که کاپیتالیسم در طول تاریخ منجر بدان‌ها گشته، مشروعیت بخشیده شود. مدیریت نمودن از طریق قوانین، به‌جای مدیریت از طریق هنجارهای اخلاقی و سیاسی، بیشتر مختص به مدرنیته‌ی سرمایه‌داری است. به همان ترتیب، بورژوازی منکر اخلاق و سیاست نیز به قوه‌ی حقوق یا حقوق‌سالاری که نیروی عظیمی به وی می‌بخشد، متوسل می‌گردد. حقوق، اسلحه‌ی بزرگی در دست‌ان بورژوازی است. بورژوازی، از طریق حقوق هم در برابر نظام اخلاقی

و سیاسی قدیمی و هم زحمتکش‌شان طبقات پایین، از خویش محافظت می‌نماید. دولت-ملت، نیروی خود را به نسبت فراوانی از قوه‌ی حقوقی می‌گیرد که به صورت یکطرفه تنظیم شده است؛ حقوق به‌نوعی آیات خدای دولت-ملت است؛ ترجیح می‌دهد تا جامعه‌ی خویش را از طریق این آیات مدیریت نماید.

به همین سبب KODAR که ذهنیت ملت دموکراتیک را مبنا قرار می‌دهد، در برابر حقوق و به‌ویژه حقوق گنجانده‌شده در قانون اساسی هشیار می‌باشد. در این خصوص KODAR بیشتر از اینکه ملتِ حقوقی باشد، ملتِ اخلاقی و سیاسی است. وقتی مبنا بر این باشد که از طریق سازش با دولت-ملت ایران تحت یک سقف سیاسی مشترک زیسته شود، نیاز به حقوق احساس می‌گردد. در این وضعیت، تمایز قوانین ملی و قوانین مدیریت بومی اهمیت می‌یابد. حقوق دولت-ملت که منافع بروکراتیک مرکزی یک‌طرفه را مبنا قرار می‌دهد، وقتی پیوسته با مقاومت گروه‌های بومی و فرهنگی دموکراتیک روبه‌رو می‌شود، به‌صورت اجباری قوانین مدیریت بومی را می‌پذیرد. در بسیاری از کشورهای جهان به‌ویژه ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا، نظام‌های حقوقی فدرال و فدره (محلی) برقرار است. عموماً نظام‌هایی رواج می‌یابند که در برابر بروکراسی مرکزی و کاپیتالیسم انحصارگر، منافع خلق‌های بومی را به حالت توازن درمی‌آورند.

KODAR سعی خواهد کرد تا با اعمال فشار بر روی دولت-ملت حاکم در ایران و واداشتن آن به تغییر دادن قانون اساسی موجود به قانون اساسی‌ای دموکراتیک و عملی نمودن آن، موجودیت کوردها را از نظر

قانونی به رسمیت بشناسند؛ در صورت عدم تحقق این امر، KODAR حقوق خودگردانی خود را به صورت یک سویه برقرار خواهد ساخت و به یافتن جایگاهی برای خویش در چارچوب قوانین اساسی ملی اولویت خواهد داد. در این اولویت، سعی خواهد کرد استاتوی خودگردانی دموکراتیک خویش را در چارچوب قوانین اساسی ملی دموکراتیک بیان نماید. مقصود از چاره‌یابی صلح‌آمیز و دموکراتیک مسئله‌ی کورد نیز سازش بر مبنای قانون اساسی ملی دموکراتیکی است که حاوی موقعیت خودگردانی دموکراتیک باشد. KODAR به چاره‌یابی مبتنی بر قانون اساسی ملی دموکراتیکی اولویت می‌دهد که حاوی استاتوی خودگردانی دموکراتیک است و بر مبنای سازش و توافق صورت می‌گیرد؛ اما KODAR اگر در این رهیافت و چاره‌یابی موفقیت حاصل ننماید، آنگاه به راهی که اولویت درجه دوم برایش قائل است یعنی به مدیریت استاتوی دموکراتیک یکطرفه روی خواهد آورد. مدیریت استاتوی دموکراتیک در کوردستان یک مدیریت حقوقی دولت-ملت نیست؛ بلکه مدیریت مدرنیته‌ی دموکراتیک در سطح بومی و منطقه‌ای است.

۷) فرهنگ ملت دموکراتیک

بُعد فرهنگی، عنصری مهم در شکل‌گیری ملت‌هاست. فرهنگ در معنای محدود کلمه، بیانگر ذهنیت سنتی و حقیقت عاطفی جوامع است. دین، فلسفه، میتولوژی (اسطوره‌شناسی)، علم و حوزه‌های مختلف هنری، از منظری محدود، فرهنگ یک جامعه را تشکیل می‌دهند. به

نوعی وضعیت روحی و ذهنیتی جامعه را بازتاب می‌دهند. هنگامی که ملت‌ها به دست دولت-ملت یا دولت تشکیل داده می‌شوند، جهان فرهنگی دچار یک انحراف بزرگ شده و سلاخی می‌گردد. مدرنیته‌ی کاپیتالیستی سنت را به تمامی و همراه با کل حقیقت آن نمی‌پذیرد. موارد لازم و دلخواهش را از آن، غربال کرده، در راستای منافع خویش متحول می‌نماید و بدین‌گونه اخذ می‌کند. چیزی که تحت نام تاریخ فرهنگی مُهر خویش را بر آن نقش زده و پیش روی جامعه و فرد قرار می‌دهد، مقوله‌ای به کلی متفاوت است؛ عبارت از بی‌تاریخی است به نام تاریخ و بی‌فرهنگی است به نام فرهنگ! به عبارت دیگر تمامی تاریخ و فرهنگ انسانیت را با نگرش و غریزه‌ی «منفعتِ کاپیتالیسم» انتخاب می‌کند و همانند ترسیم یک نقاشی جدید پیش رویمان به نمایش می‌گذارد. مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و مهم‌ترین عنصر آن یعنی دولت-ملت، از این لحاظ یک جنبش بزرگ خدشه‌دارسازی، بدنام‌گردانی و تحریف سنت و فرهنگ است.

رهیافت ملت دموکراتیک برای حل مسئله‌ی کورد، پیش از هر چیز به تعریف صحیح تاریخ و فرهنگ کورد مرتبط و وابسته است. تعریف صحیح تاریخ و فرهنگ، تعریف موجودیت اجتماعی را به همراه می‌آورد. تکوین جامعه‌ی ملی به معنای برخوردارگی از آگاهی و روح «تاریخی و فرهنگی» است. بر ساخت ملت دموکراتیک کورد، به لحاظ کیفی از ملت‌سازی‌ای که از طریق رویکردهای ملی‌گرا و دولت‌گرا سعی در تحقق آن می‌گردد، متفاوت است. هم با ملت‌گرایی دولت-ملت حاکم تفاوت دارد و هم از رویکردهای ملی‌گرایانه و دولت‌گرایانه‌ی

کوردی متفاوت است؛ در برابر آن‌ها، عبارت از ملت‌سازی آلترناتیو متکی بر تاریخ و فرهنگ زحمت‌کشان و خلق‌هاست.

KODAR از طریق نگرش مبتنی بر ملت دموکراتیک که جهت‌درب‌گیری سایر خلق‌ها نیز باز و نافروسته است، به روی اتحادها و اتفاق‌های ملی دموکراتیک وسیع‌تر باز می‌باشد. به‌روز کردن و برساخت اتحادیه‌ها و فرم‌های جهانشمولی که در طول تاریخ در فرهنگ خاورمیانه ایجاد گشته‌اند را راه صحیح‌رهایی و آزادی خلق‌های خاورمیانه می‌شمارد.

فرم ملت دموکراتیک کورد که در پروسه‌ی KODAR به تدریج یک کیفیت ساختاری‌تر به خود خواهد گرفت، یک آزمون برساخت مجدد ملی را ارائه خواهد داد که از تمامی ابعاد به مدلی جهت خلق‌های ایران مبدل خواهد گشت. با رنسانس انقلابی و ملت دموکراتیک خویش، در برابر انکارگرایی فرهنگی و تاریخی دولت-ملت که قادر به گذار از عاملیت و دست‌نشاندهی جهت‌مدرنیته‌ی غربی نگشت، یک عصر نوین یعنی عصر ترقی‌مدرنیته‌ی دموکراتیک را آغاز و گسترش خواهد داد.

۸) سیستم خود-دفاعی ملت دموکراتیک

در عالم جانداران، هر یک از گونه‌ها دارای یک سیستم دفاعی مختص به خویش است. حتی یک نوع جاندار فاقد دفاع نیز وجود ندارد. حتی مقاومتی که هر عنصر و هر ذره‌ی موجود در کیهان جهت حفظ موجودیت خویش نشان می‌دهد را می‌توان به خود-دفاعی (دفاع ذاتی) تعبیر کرد. پیداست مقاومتی که در مقابل تجزیه و تباه‌گشتن و خارج‌شدن از حالت «خودبودن» نشان می‌دهد، از طریق اصطلاح خود-دفاعی قابل

بیان است. هنگامی که مقاومت مزبور از دست داده شود، آن عنصر یا ذره تجزیه می‌شود، از حالت «خودبودن» خارج می‌گردد و به عنصر دیگری تبدیل می‌شود. در عالم جانداران نیز وقتی مقاومت مبتنی بر خود-دفاعی درهم شکسته شد، آن جاندار یا به طعمه‌ی سایر جانداران تبدیل می‌شود و یا می‌میرد.

همان سیستم برای نوع انسان و جامعه‌ی انسانی نیز، به‌غایت معتبر است و مصداق دارد. نوع ظرفی همچون انسان و هستی در معرض تهدید مانده‌ای همچون جامعه، بدون وجود یک خود-دفاعی قوی قادر نخواهد بود موجودیت خویش را به مدتی طولانی استوار نگه دارد. در نوع انسان، دفاع به اندازه‌ای که بیولوژیک است، اجتماعی نیز می‌باشد. لزومات دفاع بیولوژیک، توسط غرایز دفاعی موجود در هر جانداری به‌جای آورده می‌شود. در دفاع اجتماعی نیز، تمامی افراد اجتماع به‌صورت مشترک از خویش دفاع می‌نمایند. حتی مطابق امکانات دفاعی، شمار و شکل سازمانده‌ی اجتماع به‌طور پیوسته تغییر می‌یابد. دفاع، یک کارکرد یا نقش ویژه‌ی اساسی اجتماع است. بدون آن، حیات به هیچ وجه قابل تداوم نیست. همانگونه که می‌دانیم دو نقش ویژه‌ی اصلی دیگر جهان جانداران، عبارت از تغذیه و تولیدمثل می‌باشد. به همان شکل که موجودات جاندار بدون تغذیه و تولیدمثل قادر به تداوم حیات خویش نمی‌باشند، بدون دفاع ذاتی نیز قادر به تداوم حیات خویش نخواهند بود. یک نتیجه‌ی مهم دیگر که می‌توانیم از خود-دفاعی جهان جانداران استنباط نماییم این است که دفاع مذکور تنها معطوف به حفظ موجودیت خودشان است. سیستم‌های برقراری سلطه بر نوع

خویش و حتی بر روی موجوداتی از نوع دیگر و به استعمار کشیدن‌شان وجود ندارد. نظام‌های استعمار و سلطه، برای اولین بار در نوع انسان ایجاد گشته است. در این زمینه، توسعه‌ی ذهنیتی نوع انسان - که امکان استثمار را میسر می‌گرداند- و در همین رابطه به‌دست آوردن محصول مازاد، ایفای نقش می‌نماید. این وضعیت، توأم با دفاع از موجودیت، دفاع از ارزش‌های مربوط به رنج و کوشش، یعنی جنگ‌های اجتماعی را نیز به همراه می‌آورد.

از منظر کوردها، مقوله‌ی دفاع ذاتی در تطابق با شرایط ملموسی که تجربه کرده‌اند، به درازای تاریخ همیشه اهمیتی حیاتی داشته است. چون اُخلاف یا بازماندگان دسته اول اجتماعاتی هستند که انقلاب نئولیتیک را در عمیق‌ترین و درازمدت‌ترین شکل آن زیسته‌اند، بنابراین همیشه با حملات و یورش روبه‌رو گشته‌اند. مقادیر مازاد محصولی که برآمده از انقلاب زراعی موجود در هلال حاصلخیز بود، سبب گردیده تا همواره حملاتی صورت گیرند. هزاران سال بدین گونه طی شده است. هرچه نظام‌های تمدنی با تکیه مازاد محصولات ایجاد گشتند، مقطع حملات برنامه‌ریزی شده و سیستماتیک نیروهای متکی بر ساختاربندهای «شهر»، طبقه و دولت» آغاز شدند. تمدن‌های بی‌شماری از تمدن سومر گرفته تا ایالات متحده‌ی آمریکا که امروزه آخرین نیروی هژمون تمدن حاکم است، همیشه به‌طور غیرمستقیم یا مستقیم حملات و یورش‌هایی را علیه همان منطقه و اجتماعات صورت داده‌اند.

حملات دویست ساله‌ی اخیر که هم‌هنگام با مدرنیته‌ی کاپیتالیستی روی دادند، کیفیتی متفاوت به خویش گرفتند. نظام‌های حفظ موجودیت‌شان

یعنی نظام‌های دفاع ذاتی‌ای که از اعصار اولیه تاکنون به‌صورت واحدهای قبیله‌ای و عشیره‌ای و با اتکا بر مناطق کوهستانی ایجاد نموده‌اند، در مقابل ابزارهای یورش گرانه‌ی متکی بر نظام کاپیتالیستی کفایت نکردند. برای اولین بار خطر از دست‌دادن موجودیت‌شان مطرح گشت. ساختاربندی دولت-ملت مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، موجب آن شد که کوردها نه تنها با سلب شدن آزادی‌شان مواجه گردند، بلکه با خطر از دست‌دادن موجودیت‌شان نیز رویارو شوند. برنامه و اقدامی که در گستره‌ی مرزهای سیاسی جهت آفریدن «تک‌زبان»، «تک‌ملت» و «تک‌وطن» هدفمند بود، سبب شد تا سایر زبان‌ها، ملت‌ها و وطن‌های موجود در گستره‌ی همان مرزها، با انکار و نابودی رویارو گردند. کوردها در تمام بخش‌های میهنی که با زور تقسیمش کرده‌اند، توسط دولت-ملت‌ها وارد یک پروسه‌ی انکار و نابودی گردانده شدند. دولت-ملت‌هایی که از طرف نیروهای هژمونیک پشتیبانی می‌گردیدند، پاکسازی و نابودی کوردها و کوردستان را به‌عنوان سیاست اساسی در پیش گرفتند. هنگامی که مقاومت‌های مبتنی بر دفاع ذاتی ناکافی آنان درهم شکسته شد، نوبت به از پای درآوردن و تحلیل‌بردن جامعه، آسیمیله‌نمودن و بدین ترتیب نابود کردنش رسید.

یک سرخط مهم و اغماض‌ناپذیر در برنامه‌ی بر ساخت ملت دموکراتیک KODAR، موضوع چگونگی ایجاد یک ساختار نظام‌مند مانند گار جهت دفاع ذاتی است. سیاست‌های نوین انکار، نابودی و آسیمیلاسیون (ذوب فرهنگی) که دولت-ملت ایران به‌منزله‌ی انحصار نیروی مسلح یگانه، در صورت فرصت‌یابی از اجرای آن‌ها امتناع نخواهد ورزید، نظام خود-

دفاعی KODAR را ناچار از ماندگاری نموده است. حداقلی ترین شرط مشترک زیستن با دولت-ملت ایران، این است که ضمانت مبتنی بر قانون اساسی جهت هویت ذاتی و حیات آزاد کوردها تأمین گردد. صرفاً ضمانت مبتنی بر قانون اساسی کفایت نمی کند؛ باید با استاتویی که از طریق قوانین تعیین گشته است، شرایط ملموس اجرای ضمانت مزبور پیگیری شوند. کلیه امور امنیتی الّا دفاع ملی مشترکی که در برابر خارج صورت می گیرد، باید توسط خود جامعه‌ی کورد انجام داده شوند. زیرا یک جامعه فقط خودش می تواند به بهترین وجه، امنیت داخلی اش را برقرار سازد و به مناسب ترین شکل نیازهای آن را برآورده نماید. بنابراین دولت-ملت مرکزی ایران باید در سیاست‌های امنیت داخلی خویش رفرم‌هایی مهم و جدی صورت دهد. KODAR نیز در صورتی که صلح و چاره‌یابی دموکراتیک در ایران تحقق یافت، می تواند نیروهای دفاع ذاتی خویش را از نو سامان‌دهی و تنظیم نماید. بی شک سامان‌دهی و تنظیم نو، مستلزم قوانین نوینی است. تنها باید نیروهای نوینی را سامان داد که بر سازش با دولت-ملت اتکا داشته و به امنیت قانون‌مند داخلی مربوط باشند.

اگر سازشی صورت نگیرد، در آن صورت KODAR می تواند جهت حفاظت از بر ساخت تمام‌بُعدی و یکطرفه‌ی ملت دموکراتیک خویش، وضعیت کمی و کیفی نیروهای دفاع ذاتی خود را مطابق نیازهای نوین، سامان‌دهی و تنظیم نماید. نیروهای سازماندهی شده‌ی دفاع مشروع موظف به دفاع از تکوین ملت دموکراتیک در هر حوزه و هر بُعدی هستند و اتوریت‌ه‌ی ملی دموکراتیک را با شایستگی برقرار خواهند نمود.

مسئول امنیتِ جان و مال فرد- شهروندان ملت دموکراتیک خواهند بود. کوردها در برابر کلیه‌ی اقدامات دولت- ملت (اعم از جنگ‌های نظامی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و روانی) که تا حد نسل‌کشی‌ها پیش می‌روند، در حال مبارزه‌ی متداوم و مستمر خواهند بود. موجودیت و آزادی کوردستان و کوردها بدون خود- دفاعی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

۹- دیپلماسی ملت دموکراتیک

فعالیتی که دولت- ملت بیش از هر چیزی توسعه داده، فعالیت‌های دیپلماتیک میان دولت- ملت‌هاست. دیپلماسی، شکل و شیوه‌ی فعالیت‌های پیش از درگرفتن جنگ‌های رایج میان دولت‌هاست. می‌توان آن را به منزله‌ی فصل تدارک جنگ‌های موجود در تاریخ دولت- ملت‌ها نیز ارزیابی نمود. به درازای تاریخ، مناسبات همسایگی در میان هر نوع واحدهای اجتماعی، به اشکالی سنتی بیان می‌گردند؛ این اشکال دارای آداب و تشریفات معینی می‌باشند و ارزشی والا برایشان قائل هستند. اقدام به نهاده‌ساختن این مناسبات و روابط توسط دولت- ملت‌ها، با گرایش سودمحور مدرنیته‌ی کاپیتالیستی مرتبط است. اگر روابط در دوران صلح، سودآوری بیشتری داشته باشند، نیازی به جنگ وجود ندارد. از طریق دیپلماسی، روابط سودآوری برقرار می‌گردد. در صورتی که تحقق بیشینه سود منوط به جنگ باشد، اگر کل نیروهای دیپلماتیک نیز گرد آیند قادر به ممانعت از جنگ سودآور نخواهند گشت. بنابراین در آنجا کار دیپلماسی به پایان رسیده است. میان

«دیپلماسیِ تقلیل داده شده به منطق سود» و «ارزشمندترین شیوه‌ی رابطه‌ی میان جوامع که در طول تاریخ دیده شده»، هیچ پیوندی باقی نمانده است. دیپلماسی میان دولت-ملت‌ها به حالت یک ابزار خدعه‌گرانه‌ی دسیسه‌های جنگی سودآور در آورده شده است. به ابزار تدارک‌دهنده‌ی جنگ‌ها مبدل شده و دیگر ابزار برقراری صلح نیست.

دیپلماسی‌ای که از طریق سنت ملت دموکراتیک دوباره به ابزار صلح، همبستگی و دادوستد خلاقانه‌ی هرچه بیشتر میان جوامع مبدل می‌شود، اساساً به حل مسائل رسیدگی می‌نماید. دیپلماسی ملت دموکراتیک، ابزار جنگ‌ها نیست بلکه ابزار صلح و روابط مفید است. بیانگر رسالتی است که از ارزش متعالی اخلاقی و سیاسی برخوردار است و انسان‌های فرزانه در آن ایفای نقش می‌نمایند. به‌ویژه در زمینه‌ی توسعه و استمرار روابط دوستانه و پروسه‌های فایده‌رسانی متقابل در میان خلق‌های همسایه و اجتماعات خویشاوند، نقش مهمی ایفا می‌کند. نیروی بر ساخت اجتماعات مشترک و ایجاد سنتزهایی از جوامع در سطحی بالاتر است. در تاریخ کوردها، پروسه‌های روابط دیپلماتیک بسیار پرشماری در جهات مثبت یا منفی همیشه وجود داشته‌اند. از هم‌گسیختگی‌ها و ایزوله‌شدن‌های فراوان میان اجتماعات، سبب شده تا برای فعالیت‌های مربوط به سفیری و ایلچی‌گری ارزش بزرگی قائل گردند. وقتی به‌صورت صحیحی انجام گشته‌اند جهت حیات اجتماعی فواید ارزشمندی دربر داشته‌اند. هنگامی که با سوءنیت و در راستای منافع متفاوت شخصی و گروهی انجام شده‌اند نیز به دشمنی‌ها و درگیری‌ها خدمت نموده‌اند.

کوردها امروزه هم میان خود و همسایگان و هم در سطح جهانی، به یک دیپلماسی با معنا شدیداً احساس نیاز می‌نمایند. فعالیت‌های مثبت دیپلماتیک، در حفظ موجودیت و برقراری آزادی‌شان، نقش بزرگی دارند. در دوران اخیر یعنی دوران مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، شاید خلقی که در جهان بیش از همه قربانی بازی‌های دیپلماتیک گردیده، کردها باشند. در کل قرن ۱۹ و ۲۰ به‌هنگام تجزیه‌نمودن خاورمیانه و درآوردنش تحت هژمونی نظام مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، جایگاه و نقش قربانی به کردها داده شده است. به‌ویژه تراژیک‌ترین قربانیان جنگ‌های اول و دوم جهانی گشته‌اند. نقشی که در دیپلماسی دولت-ملت‌های خاورمیانه برای کردها در نظر گرفته شده، همیشه ایفای نقش مُهره بوده است و این وضعیت راه بر نتایج بسیار حادی گشوده است. کردها با تابلوهای زنده‌ای آکنده از تلخی و ناگواری رویارو گشته‌اند که تا نسل‌کشی می‌رسند. در این مسئله بدون شک به اندازه‌ی مزدوری کردها، دوربودن مقاومت‌های کُردی از روش‌های مدرن نیز نقش مهمی داشته است.

وقتی توجه شود که تشکیل یک دولت-ملت متحد کُردی هم از نظر کُترکتوری (شرایط سیاسی روز) و هم طبقاتی شانس اندکی دارد، آنگاه دیده خواهد شد که دیپلماسی‌های معطوف به چنین هدفی نیز شانس چاره‌یابی‌شان بسیار اندک است. می‌دانیم که از فعالیت‌هایی که طی دو‌یست سال اخیر با این هدف انجام داده شده‌اند، نتیجه‌ای به‌بار آورده نشده است. سرشت مسئله‌ی کُرد، برای موفقیت آمیزبودن چنین فعالیت‌هایی مساعد نیست. دیپلماسی دولت-ملت‌ها در مورد کردها، حلال معضلات نبوده بلکه بسیاری از نقش‌های منفی بن‌بست‌ساز و

افزایش دهنده‌ی چالش‌ها میان بخش‌های کوردستان و نقش دعوت آشکار دولت-ملت‌های دشمن به اشغال و استیلا را ایفا نموده است. به همین دلیل به شدت به یک دیپلماسی نوین یعنی دیپلماسی ملت دموکراتیک نیاز وجود دارد.

دیپلماسی ملت دموکراتیک، قبل از هر چیز باید میان کردهایی که تجزیه گشته و حول منافع مختلفی تقسیم گشته‌اند، یک پلاتفرم [صحن] مشترک را تشکیل دهد. این پلاتفرمی که کردها در بیشترین سطح و به شدت بدان احساس نیاز می‌کنند، باید در مرکز فعالیت‌های دیپلماتیک جای بگیرد. همانگونه که دیده می‌شود تمامی دیگر فعالیت‌های دیپلماتیک، به ویژه فعالیت‌های دیپلماتیکی که هر سازمانی به شکل خودسرانه و مطابق منافع خویش در پی توسعه‌ی آن بوده است، تاکنون بیشتر از فایده، زیان دربر داشته است؛ عمدتاً به ازهم گسیختگی، تقسیم، انشعاب و درگیری میان کردها خدمت نموده است. بنابراین یکی از وظایف اساسی ملی، توسعه‌ی یک دیپلماسی کلیت‌مند میان کردهاست. دیپلماسی KODAR ابزار پیشبرد صلح، همبستگی و دادوستد خلاقانه‌ی هر چه بیشتر میان جوامع می‌باشد و به حل مسائل رسیدگی مینماید. بیانگر رسالتی است که از ارزش متعالی اخلاقی و سیاسی برخوردار است. در زمینه‌ی توسعه و استمرار روابط دوستانه و پروسه‌های فایده‌رسانی متقابل در میان خلق‌های همسایه، نقش مهمی ایفا می‌کند. نیروی برساخت اجتماعات مشترک و ایجاد سنتزهایی از جوامع در سطح بالاتر است. جهت چاره‌یابی مسئله‌ی کورد در سطح خاورمیانه با دولت‌ها، احزاب، نیروهای سیاسی و مدنی، نهادهای حقوقی و ... به دیپلماسی می‌پردازد.

نظریه‌ی مدرنیته‌ی دموکراتیک KODAR با مطرح‌سازی عناصر سلاح‌مانند ملت دموکراتیک، اقتصاد کمونال و صنعت اکولوژیک، گام و برون‌رفت ادغام‌دانه‌ای را تحقق خواهد بخشید. برتری مدرنیته‌ی مدنظر KODAR در این است که از طریق رهنمود قدرت‌گرا و دولت‌گرا به مسائل نمی‌نگرد. هم‌نظام‌های تمدنی که در طول تاریخ حول محور قدرت و دولت ایجاد گشتند و هم مدرنیته‌ی کاپیتالیستی به‌مثابه‌ی نماینده‌ی تمدن‌های تاریخی در روزگار ما، رویکردشان به مسائل اجتماعی بر رهنمود قدرت و دولت اتکا دارد. حال آنکه قدرت و دولت، خودشان در حکم برآمده‌های مسائلی هستند که خواهان حل آن‌ها از طریق خشونت می‌باشند. دولت و قدرت که حالت سازمان‌یافته‌ی خشونت می‌باشند، هر اندازه حجیم باشند و در جامعه مداخله نمایند، مسائل را نیز به همان میزان «گسترده، حجیم و لاینحل» می‌نمایند. آزمون‌های تمدن و مدرنیته که در طول تاریخ روی داده‌اند، از طریق مثال‌های بی‌شماری اثبات نموده است که تلاش‌های صورت‌گرفته از این طریق، تا چه حد دارای ظرفیت تولید مسئله و معضل می‌باشند. در این مقوله سعی بر آن شد تا بر پایه‌ی نظریه‌ی مدرنیته‌ی دموکراتیک، مدل‌های «حل مسئله»‌ای که رهنمودی قدرت‌محور و دولتی دارند، انتقاد نموده و

بر روی گزینه‌های چاره‌یابی‌ای که قدرت‌محور و دولت‌محور نیستند، تعمق و تأمل صورت گیرد. مفهوم رهیافت دموکراتیک که توسط KODAR پشتیبانی و به اجرا گذاشته می‌شود به‌عنوان نتیجه‌ی این تفکر و تأمل، شکل گرفته و توسعه می‌یابد.

مفهوم و رهیافتی که جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان پیشاهنگی و بنیاد نهادن آن را برعهده گرفته از نسخه‌ی مدل‌های قدرت‌گرا و دولت‌گرا که با تکثیر نمودن و ازدیاد مستمر قدرت‌ها و دولت‌ها، مسائل ملی را حاد کرده‌اند، به کلی متفاوت است. برخی فکر می‌کنند که می‌توانند با تکثیر بی‌پایان قدرت‌های دولتی مسئله‌ی ملی و اقلیتی را حل و فصل نمایند. گویا اگر در کنار دولت‌های رسمی موجود که شمارشان بیش از دویست است، ارگان‌های بومی دولتی و دولت‌های جدیدی اضافه شوند و شمارشان به هزاران رسانیده شود، به معنای راه‌حل خواهد بود! حال آنکه هر چه بر شمار قدرت‌ها و «دولت-ملت»ها - که در حکم نوعی انباشت سرمایه‌ی نهادینه‌اند - افزوده شود، فشار و استثمار و بنابراین همه‌نوع مسئله‌ی اجتماعی و ملی نیز ازدیاد می‌یابد. واقعیت «قدرت و دولت» عصر ما، بیش از پیش صحت این تفاسیر را تصدیق می‌نماید.

ملت دموکراتیک مد نظر جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان، نوعی از ملت‌سازی است که بدون اتکا به قدرت و دولت و توسط خودِ خلق صورت می‌گیرد؛ نوعی تکوین ملت است که از طریق توسعه‌ی سیاستی دموکراتیک تحقق می‌یابد. KODAR سیستمی صرف سیاسی نیز نبوده و سعی بر اثبات این قضیه می‌شود که بدون مبدل شدن به دولت و

قدرت نیز، از طریق نهادهای خودگردانی «دفاع ذاتی، اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، دیپلماتیک و فرهنگی» نیز می‌توان به حالت ملت درآمده و خود را به مثابه‌ی ملت دموکراتیک برسازد. رهیافت ملت دموکراتیک مورد نظر KODAR، صلح‌آمیزترین، آزادانه‌ترین و عادلانه‌ترین راه‌حل بدون خونریزی برای مسئله‌ی ملی جامعه‌ی شرق کوردستان است. اگر انقلاب کوردستان که از طریق مفاهیم و نظریات مدرنیت‌ی دموکراتیک مجدداً طرح‌ریزی می‌شود، پیشرفت عملی خویش را با شایستگی ادامه دهد، نه تنها مسئله‌ی کورد را از طریق رهیافت دموکراتیک در شرق کوردستان حل خواهد کرد بلکه رهیافت بومی انقلاب در عین حال به سالم‌ترین برآیند جهت رهیافت تمامی ایران نیز تبدیل می‌شود.

رسالت اجتماعی در مرحله‌ی برساخت ملت دموکراتیک

عمل برساخت ملت دموکراتیک در شرق کوردستان، هم به لحاظ نظری و هم عملی، نمود نوین تاریخی و اجتماعی موجودیت‌گردها و حیات آزادشان می‌باشد. حقیقتی را بیان می‌کند که وقف‌نمودن خویش در حد یک عشق واقعی را الزامی می‌گرداند. در این راه هر چیز مطلوبی که لازم است از تاریخ انسانیت اخذ گردد، چونان عسلی پالوده‌گشته، در اختیار رهرو این راه گذاشته شده است. برساختِ ملت دموکراتیک، برساختی است که تا زمانی که انسانیت وجود داشته باشد ادامه خواهد یافت. انسان همانند هستی‌هایی که هر لحظه خود را در کیهان می‌آفرینند، موجودیتی است که خویش را هر لحظه از طریق آگاهی آزاد می‌آفریند؛ به همین نحو عمل برساخت ملت دموکراتیک نیز از آزادی بازآفرینی خویش در هر لحظه برخوردار است. از لحاظ اجتماعی بودن، نه اتوپیا و نه واقعیتی مدعی‌تر از این نمی‌تواند مطرح باشد. امروزه کوردها در شرق کوردستان و ایران، به گونه‌ای هم‌خوان

با واقعیت تاریخی و اجتماعی‌شان، توانمندانه در تلاش برای عملی ساختن برساخت ملت دموکراتیک می‌باشند. در همین راستا KODAR نمود برساخت ملت دموکراتیک در شرق کوردستان می‌باشد. کوردها با گسستی ذهنی از دولت-ملت که بدان اعتقادی نداشته‌اند و با زور تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند، چیزی را از دست نداده و نخواهند داد؛ از باری سنگین‌رهایی خواهند یافت که آن‌ها را به آستانه‌ی نابودی سوق می‌داد. اما در ازای این، امروزه با ملحق شدن به جامعه‌ی دموکراتیک و آزاد شرق کوردستان KODAR امکان مبدل شدن به ملت دموکراتیک را کسب نموده‌اند. این دستاوردی است که هرچقدر ارزش و بهای آن دانسته شود، به همان اندازه ارزشمند است.

کوردها و دیگر خلق‌های ایران به‌عنوان فرد و جامعه، باید عمل برساخت ملت دموکراتیک را به‌منزله‌ی «سنتر و غلظت پالوده‌گشته‌ی تمامی حقیقت‌ها، مقاومت‌ها و کل اشکال تجلی‌یافته‌ی متداومی که از اعتقاد کهن‌ترین ایزدبانو گرفته تا آیین زرتشتی و اسلام را در بر می‌گیرد و همه‌ی آن‌ها را در ژرفای تاریخ و اجتماعی‌بودن خویش دارند»، درک نمایند، از ته دل بپذیرند و اجرایش نمایند. چیزی که کلیه‌ی آموزه‌های میتولوژیک، دینی و فلسفی گذشته و به همان اندازه نیز علوم اجتماعی مدرن می‌خواهند یاد دهند، همچنین حقیقت‌هایی که تمامی جنگ‌ها و شورش‌های مقاومت‌طلبانه به‌صورت تک‌تک و جمعی می‌خواهند آن‌ها را بر زبان آورند، در ذهن و کالبد «برساخت ملت دموکراتیک» در KODAR باز نمود و تجلی می‌یابد.

نظریه‌ی ملت دموکراتیک KODAR، عنصر سرآمد چاره‌یابی مدرنیته‌ی

دموکراتیک است. خارج از نظریه‌ی ملت دموکراتیک، هیچ نظریه‌ی اجتماعی دیگری وجود ندارد که جامعه‌ی انسانیت جهانی را - که نظریه‌ی «دولت-ملت» مدرن‌ت‌ه‌ی کاپیتالیستی آن را قصاب‌وار شرحه شرحه کرده است- دوباره یکی گرداند و در گستره‌ی «آزادی» حیات بخشد. سایر نظریات اجتماعی در مقابل مسائل امروزی، به غیر از ایفای نقشی مارژینال (غیرفعال) یا حاشیه‌ای معنایی ندارند. نظریات لیبرال کاپیتالیستی به جای حل بیماری‌های سرطانی و مزمنی که کاپیتالیسم در میان انسانیت ایجاد می‌نماید و به جای رساندن جامعه به سلامت خویش، تأثیرشان تنها در حد برخی داروهایست که عمر بیمار سرطانی بیولوژیک را افزایش می‌دهند. تمام رهیافت‌های پیشنهادی این نظریه‌ها، تنها مسائل را غول‌پیکر می‌نمایند و اندکی دیگر بر عمر مدرن‌ت‌ه‌ی کاپیتالیستی می‌افزایند. رخدادهایی که طی صد سال اخیر در خاورمیانه به وقوع پیوسته‌اند، این قضاوت‌مان را به خوبی تصدیق می‌نمایند. جامعه‌ی خاورمیانه که در طول تاریخ و حتی از ده‌ها هزار سال آن‌سوتر، در چارچوب کلیت فرهنگی، یک حیات را بر ساخته است، در گرماگرم جنگ جهانی اول توسط نیروهای مدرن‌ت‌ه‌ی کاپیتالیستی به شیوه‌ای قصاب‌وار شرحه شرحه گشت و به انصاف هیولاهایی سپرده شد که دولت-ملت نامیده می‌شوند.

نظریه‌ی ملت دموکراتیک KODAR تنها راهکار متوقف‌سازی این جریان شرحه شرحه نمودن قصاب‌گونه‌ی کلیت فرهنگی یعنی متوقف‌سازی «دولت-ملت» گرایبی و اقدام به طرح‌ریزی جهان ذهنیتی لازمه جهت آغاز دوباره‌ی کلیت مزبور می‌باشد. جهان فرهنگی ما که در تمامی

اعصار تاریخ بر ساخته شدن خود، ضمن آن همه تنوع خویش دارای کلیت بوده است، باید به منزله‌ی جایگزینی جهت مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، در چارچوب مفهوم یادشده کلیت بخشیده شود. با نگاهی به سده‌ی اخیر می‌بینیم که روند کار همیشه به سوی تجزیه و تقسیم رفته است. قوم عرب نه تنها به بیست و دو دولت تقسیم شده، بلکه هر کدام به صورت یک پیش مدل خُرده «دولت- ملت» به طور دائم به صدها ذهنیت، سازمان‌بندی، عشیره و مذهب چالش‌انگیز متضاد با یکدیگر تجزیه و تقسیم می‌گردد. هدف فلسفه‌ی لیبرال نیز از لحاظ استعماری همین است. پتانسیل اُتمیزه کردن جامعه توسط فردگرایی کاپیتالیستی، نامحدود می‌باشد. بنابراین نظریه‌ی ملت دموکراتیک، در مسیری که از نو به سوی کلیت‌یابی آزادانه و دموکراتیک می‌رود، بیانگر کلیت‌مندی اصول بنیادین است.

خلاصه اینکه نظریه‌ی بر ساخت ملت دموکراتیک KODAR، نگرشی را مبنا می‌گیرد که متکی بر مرزهای قاطع سیاسی نیست و در مکان‌های یکسان و حتی شهرها، همزمان بر ساخت ملت‌های مختلفی را در چارچوب کلیت‌های متنوع و به حالت اجتماعات ملی فوقانی تری امکان‌پذیر می‌گرداند. بدین ترتیب اجتماعات ملی بزرگی که به سبب مرزها پیوسته و ادار به جنگیدن با هم می‌شوند، اجتماعات کوچک‌تر ملی و اقلیت‌ها را در چارچوب یک تمامیت ملی مشترک، «برابر، آزاد و دموکراتیک» می‌گرداند. تنها اجرای همین اصل نیز جهت نقش بر آب نمودن سیاست‌های «تفرقه بیانداز و حکومت کن» و «خرگوش بدو، تازی بگیر» نظام هژمونیک کافی می‌باشد. ارزش عظیم صلح‌پرور،

آزادی خواهانه، مساوات طلبانه و دموکراتیک ساز این اصل، وقتی صرفاً از همین جنبه‌هایش کلیه‌ی اقدامات جنگ طلبانه، برده‌ساز، «طیف و طبقه» پرور و مستبد فاشیستی پدیده‌ی فاسد «دولت-ملت» گرا را نقش بر آب نماید، نقش چاره‌یاب برتر خویش را اثبات می‌کند. ناسیونالیسم «دولت-ملت» گرایانه‌ی تک‌گرا و مطلقیت‌بخش، تنها از طریق ذهنیت ملت دموکراتیک می‌تواند متوقف گردد. مناسب‌ترین نظریه و اصلی است که تجزیه و تقسیم بی‌پایان خلق‌ها در خاورمیانه را متوقف نموده و چنین تهدیدی را منتفی می‌سازد.

ایران که پتانسیل مساعدی جهت تقسیم‌گشتن و تجزیه‌شدن در هر لحظه دارد، «دولت-ملت» گرای همانند بمب اتمی است که در بطن آن جاسازی شده باشد. ملی‌گرایی شیعی که پیوسته «دولت-ملت» گرای را هر چه بیشتر قاطعیت می‌بخشد نیز، علی‌رغم تمامی تردستی‌های مدرنیته‌ای خویش، نه‌تنها قادر به متوقف‌سازی تقسیم و تجزیه‌ی ایران نیست، بلکه آن را تسریع هم می‌نماید. نظریه‌ی ملت دموکراتیک KODAR به‌ویژه برای ایران همانند دارویی است که باید روزانه مصرف نماید! فقط ذهنیت ملت دموکراتیک می‌تواند فرهنگ و خلق‌های ایران را که در برابر مدرنیته‌ی کاپیتالیستی بسیار مقاوم می‌باشند، به جهان «برابر، آزاد و دموکراتیک» ی برساند که در طول تاریخ در پی آن بوده‌اند. می‌تواند توطئه‌ها و سوءقصد‌های «دولت-ملت» گرایانه‌ی درگیری‌ساز و جنگ‌برانگیز پیش روی آن را نقش بر آب گرداند و به صلحی شرافتمندانه برساند.

امروزه شانس بر ساخت ملت دموکراتیک شرق کوردستان که هم‌خوان

با نظریه و مفاهیم مدرنیته‌ی دموکراتیک می‌باشد بیش از پیش گردیده است. تحقیق‌اش مصادف است با دوره‌ی بحرانی که مدرنیته‌ی کاپیتالیستی در ذهنیت و شیوه‌ی حیات دچار آن است. بخش بزرگی از انقلاب‌های سده‌ی ۱۹ و ۲۰، انقلاب‌هایی بودند که قادر به گذار از ذهنیت و شیوه‌ی حیات مدرنیته‌ی کاپیتالیستی نگشتند؛ هرچند تلاش‌هایی اصیل به خرج دادند و ایده‌ی آلترناتیو شدن را در سر می‌پروراندند، اما موفقیت‌شان محدود بود. بدون شک پس از خودشان، یک میراث ارزشمند، دستاوردهای ذهنیتیِ حاوی سهم بالایی از حقیقت که هنوز هم وجود دارند و ارزش‌های حیاتی اتیک-زیبایی‌شناختی را بر جای گذاشته‌اند. انقلاب دموکراتیکِ کُردستان می‌تواند این دستاوردهای ذهنیتی و حیاتی ارزشمند را با عملکرد ذاتی خویش یکی گرداند و به بهترین وجه از شانس خویش استفاده نماید. در برابر فردگرایی و عناصر «بیشینه سود، دولت-ملت و صنعت» گرایمی موجدِ فردگرایی - که مدرنیته‌ی کاپیتالیستی آن را به حالتی مملو از دام و تله، فروبلعنده‌ی حقیقت و هیولاهای مصرف جنون‌آمیز درآورده - می‌تواند اقدام به برساخت مختلطِ ملت دموکراتیک، اقتصاد کمونی و صنعت اکولوژیک نماید، آن را به یک شیوه‌ی حیات اجتماعی متحول گرداند و بدین ترتیب فردِ دموکرات و سوسیالیست را به منصفی ظهور برساند. به همان شکل می‌تواند انقلاب «ذهنی، اتیک و زیبایی‌شناختی» خود را تا حد ممکن ژرفا ببخشد، آن را از آن فرد نماید و به تمام خلق‌های ایران انتقال دهد. از طریق انقلاب ذاتی خویش می‌تواند برای فرهنگ تاریخی ایران که همیشه با کلیت‌مندی و جهانشمولیت خود جلوه‌گر گشته، فایده و مشارکت

مهمی در بر داشته باشد. بدین منظور می‌تواند از خودِ حیات و هر حوزه‌ی آن به‌صورت یک مکتب استفاده نماید.

یک شانس مطلوب خلق‌ها و افرادی که همه چیز خویش را از دست داده‌اند این است که به‌گونه‌ای عطشناک «ارزش‌های انقلابی و شیوه‌های حیات آزاد و مملو از اخلاق و زیبایی» را پذیرا گشته و آن‌ها را ملکه‌ی ذهن و دل خویش می‌نمایند. باشد تا گندهای استفراغ مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، ما را آلوده ننماید! چه خوب که یا بدان آلوده نگشته‌ایم یا بسیار اندک آلوده شده‌ایم. کار باشکوه‌تر این است که ارزش‌های مدرنیته‌ی دموکراتیک - که هم‌خوانی بیشتری با طبیعت اجتماعی و فعالیت فردی ما دارند- و «ملت دموکراتیک، اقتصاد کمونال و شیوه‌ی حیات اکولوژیک» آن را و علم و فلسفه و هنرش را به‌صورت «آزادانه، برابر و دموکراتیک» تسهیم کنیم و جامعه را از آن بهره‌مند گردانیم.

منابع و مأخذ

۱. مانیفست تمدن دموکراتیک. عبدالله اوجالان. کتاب پنجم
۲. قرارداد اجتماعی کودار

